

P.O.I
PT.246

(۳۶۳)

بیان منحو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پندار دیندار و خاقان درخ آئین
پرهیزگار بر آن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در
چار سوی گیتی ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل
بمقتضای حسن عهد مبارک قبح اعمال و سوء افعال خود بخود کناری
گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم مانت زهرا بر افراخته
بجای آن شعار شریعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال
یکبار برافزاده از باب بغی و عناد و اصحاب زندقه و العناد که از زیر تیغ
سیاست چسبه اند همگی به پیغولهای خمبول در خزیده - و اهل صلاح
و حداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد نراف خاطر شاد وطن
گزیده اند - چوین از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبه کابل ظاهر
شد - که عموم قبایل افغانان تیره باطنی تیراه و لواحق آن خصوص قبیلکه
غوریه خیل که سریدان بایزید مظنول تاریک نهاد مجهول اند - که نزد ایشان
به [یزدان شناسی] معروف است - و بنا بر پیروی آن گروه شیطان
منش سامری دش از راه رفته اند - و بدلاست آن غول وادی ضالمت بتجاه
جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غوا نمی کنند - و از روی جهل
مدار دینی و دنیوی بر عقاید باطله ای که مبنی الصلوات و بیاحت و شریعت
باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنا و

(۱) [پیروشناسی]

مباح می دانند - چنانچه بمجرد اینکه انجمنی آراسته و گاری را جمع کرده جمع را اطعام کنند - بی آنکه صیغه ایجاب و قبول همیان آید - از ویج را در کنار تصرف در آرند - و در طلق بهمین اکتفا کنند که سر سنگریزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفی محروم می شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشانی مختار اند - خواه خود بزنی نگاهدارند - خواه زنی گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشانی و اولیای ایشانی را قطعاً امتناع نمی رسد - چون فرزندی در خانه یکی از بیدینان تولد یابد - گوش خورا بریده قطره چند خون از آن جراحت بر زبان مولود چکانیده کامش بدان پردازند - تا در باب خونخواری و دراه گوش منشی هیچ جای پای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابند او را ملک بهمین دست و خویشی را مالک رقبه او دانسته خرید و فروخت او را روا دارند - و جمیع منورکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران را بی بهره مطلق گذارند - و در وقت خونخواری بر هر قبیله از قبایل که دست یابند بی ایستادگی از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی سرکشی و زبردستی از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در آید دست از آن برندارند - و آنرا مطلقاً حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه حسابی بتصرف خود در آرند - و از جمله خرافات شقیعه ایشان است که بر هر که دست یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این صوغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله ایشان از دریافت مرتبه شهادت بدرجات والا قایم گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب وقت نکند و طلب مال نماید - و باین شبهه سخیفه جز قهی دست کسی از زور تیغ ایشان نجسته - و بهمین که تن به بندگی نهاده جان مفتی نه برده -

۲۵۴۹۶

2

PT. 2 (۳۶۵)

و امثال این شناسان که شرح نقول داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار
 فرنیاید دومیان ایشان استمرار دارد - لجرم بعد از اشراف و اطلاع برین
 مضمون بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ
 پذیرفت - که لشکر خلی و سایر متصدیان مهمات صوبه کابل این ضلالت
 پیشگان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خرد و طریقه شریعت دور
 است باز دارند - و بانواع تطویف و تهدید از وخامت عاقبت این
 اعتقادات واهی که شرعاً و عقلاً مذموم است بفرمانند - و اگر این پس
 کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید او را تنبیه بلیغ نمایند - و حسب
 الحکم شریعت غرامتازانه و تیغ را بر حکم سازند - مجسمه در عرض اندک
 مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهی که اوامر و نواهی
 آنحضرت مانند نضاء الهی میوم است - و رد و دفع آن از امکان بامتناع
 می گراید - مجموع آن بدعتهای واهی و امور منهدیه مرفوع گشته مبتدعان
 از آن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منہج توہم و طریق مستقیم
 دین محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود
 بر معاری معهود ملت احمدی جاری و جاری گردید .

ارتفاع رایات جلال و نهضت آنحضرت به

نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک

و خانبهان بصوب دکن

چون بعنایت الهی از سببهای اہم اخیر انجام شایستگی با نظام
 جبارس همایون و از آن روزگار سعادت اثر تا اکنون با وجود نواہی منہج
 قطعاً برقی تیغ عمده آمیغ سطوت و شوکت اولیای دولت می بینی

جهت بوقی خرمی سوز بغشت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت
 کام کین خراهی را به لذت انتقام / مذاق تشفی را بجاشفی تلافی شیرین نه
 ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل
 یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل
 مهمات را به زبان تیغ حوالت نمی نمایند - لاجرم فرمان عالی شان مشتمل
 بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین
 جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلا آن پندهای
 سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر
 می بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که از آن تزویر اندیشه دعا
 پیشه انتقام کشیده کام خود از آن خود کام بستاند - و سینه از کینه دیروزه
 برداخته آن تیره روزگار را بوزگار خود نشانند - لاجرم غائبانه فنون حیل
 گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچه نیرنگ
 آمیز بر روی کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست او منصوره باخت
 آن سست رای همه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه
 چون خاندان جهان از پیش سپاه نصرت دستگاره گردان شده به نظام الملک
 پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بصصایت خود پناه
 داده در صد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعله غضب بادشاهی
 زبانه اشغال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگی تهرمان
 قهر جهان سوز در باب تهیه سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل
 ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هجری موافق بیست و پنجم ذی ماه
 الهی بهامت مسعود و فرخورد نهضت همایون که سعادت پر مفتون
 و اقبال بنو مقرون باد ماهجه مهر شعاع لوامی والا بجهت تسخیر دکن
 بصوب مملکت جنوبی ارتفاع گرفت - و تفریق خدمت حراست

P 8546 3

PT. 2 (۳۱۷)

آن عصر عورت به مؤتمن الدوله اسلامخانی سمت تخصیص پذیرفته
منصبش باضافه هزار سوار چهار هزار و سه هزار قرار یافت - و معتقد خان
از تغییر خان مذکور به خدمت بعضی گوی نوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ
بخطاب نجابتخان و فوجداري کول سرافراز گردید - و بعد از رفتن
مقدس شمس مال سی و فتم از عمر جاوید ترین و بواع پیوستن
مجموع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساعت
خطه خاندیس از جوش خیم منصور که یاد از غوغای نفع صور میداد
روکش عرصه محشر شد - از هول سلطوت و صوت اولیای دولت سر تا سر
مملکت جنوبی خاصه سر زمین شورش خود دکن رستهیز انگیز شده
در آن عرصه شورش روز نشور بظهور پیوست - از ادبخان صوبه دار آنجا با تمام
کرمکیان سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان حبشی بانعام هیکل
مصطف مرمع و دهبوا خامه و باره مرمع و پنجاه هزار روپیه
نقد و کپیلرچی بانعام پنجاه هزار روپیه و اداجی رام بانعام چهل
هزار روپیه و مالسوجی بعلای موازی این مبلغ و میساجی
بمرحمت سی هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و پنجاه هزار روپیه
سر بلندی یافتند - و بتصرف همت والا و رسوخ لیت و عزم جزم و حکم
قهرمان قهر و سزایی نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگویی و جهانپدانی
اند سه فوج همان مرمع از دلبران عرصه کارزار و فرسودگان روزگار بسرداری
سه اسپهد برگزیده مصاف دیده تمین یافته بسر کردند این امر نامزد گشتند -
سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب به مواهبت
این فوج مقرر گشتند - چهار تنگه بنزله - سید شجاعت خان باره -

رضویخان مشہدی - زاو دودا - چندراوت - میر عبداللہ - اکرام خان -
شیخ زادہ نورالدین قلی مفاہانی - احمد خان فیاضی - ستر سال
کچھواہہ - راجہ دوارکا داس - کرم سین راتھور - منگفت خان ولد
ارادت خان - بلیدر سنگھارک - مغولخان ولد زین خان - شہام سنگھ
سیسودیہ - اہتمام خان قدیمی - رامچند ہادہ - [اودیسنگھ] راتھور - بلوک
چند ولد رای مٹھور - جگناتھ راتھور - مکندداس - جادون - و از دکنیان
یاقوت خان حبشی - کھیلوجی بھونسلہ - میٹاجی برادر مالوجی بھونسلہ -
یسویخان جیریہ - فخر الملک - پرسوجی - بسونت زاو - شمار سپاہیان این
فوج با سایر برقدازان و اہدیان بہ بیست ہزار سوار کشید - سردار درم
راجہ کچ سنگھ - درین فوج جمعی کثیر از اعظام امراء و منصبداران بدین
تفصیل تعین پذیرفتند - نصیری خان - بہادرخان روہیلہ - سردار خان -
راجہ بہارت بندیلہ - راجہ بیتلداس کور - راجہ مٹھریہ کچھواہہ - انیرای -
صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتھی راج راتھور - احمدان
خان مہند - رارل پونجا - شریف خان قدیمی - جہان خان کاکر - راجہ
بیونرایس - پیرخان میانہ - شادپخان ازبک - خنجرخان - حبیب خان -
میرنیش اللہ - رای ہر چند - گوکل داس سیسودیہ - کویم داد تاتشال -
جیرام - ہرداس جہانہ - محمد شریف قدیمی - محمد شاہ قدیمی -
حسینی قدیمی - و از دکنیان لوداجیرام و بیلاجی و شوزا خان - از
منصبداران و اہدیان و برق اندازان عدد این فوج از قرار ضابطہ مہبود
پانزدہ ہزار سوار مکمل مسلح خوش اسبہ - و سردار سوم شایستہ خان ولد
آصف چاہی - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپہدار خان

راجہ جی سنگھ و زاو سوز بہوڑیہ و ادائی خان و بہار سنگھ بخدیبلہ و اللہ
ویرجی خان و بہیم و اتھور و مادھو سنگھ وک واورتن و راجہ روز انور
و مرحمت خان و کشن سنگھ بہدورینہ و امام قلی و مصدح حسین
و شیراز و جعفر برادر باقر خان نجم ثانی و حیات خان تریں و جمعی از
منصبداران - و از کندیان آتش خان عہشی و زوت راورسہ ہزار سوار
تایفان یمن اولہ و پانصد سوار مردم زانا جکت سنگھ - و شملر سپاہیان این
فوج با احدیان و برقنداران پانزدہ ہزار سوار بقلم در آمد - محصلہ این سہ
دریہ لشکر کہ فوج مرج آنها از جوش تلاطم و فراگم از موج شر و شر
بحر اکبر پای کم نمی آورد - و کثرت سوادش کہ ساعت کرا خاک افشیر
را فرو گرفته بود بہار بر عظمت چرخ اطلس میزد - بتاریخ شافرنہم اسفنددار
مطابق بیستم شہر رجب حذہ ہزار و سی و نہ ہجری از کندر آب
تپنی بہ تسخیر دکن رخصت یافتہ با عون و صون آہی و ہمراہی
اقبال بادشاہی بسمت ہلا گھاٹ راہی شدند - و ارادت خان بخطاب
اعظم خانی و سوادری کل سپاہ سرانرازی یافت - و مغز شد کہ
راجہ گج سنگھ و شایستہ خان بصلاح دید او کار کردہ از اندیشہ ضروب او
در نگذرفت - و روز دوشنبہ بیست و دوم اسفنددار در ساعت سعادت آثار
کہ انجم شفا سلی اختر شمار بسمت دخول بر کانیور اختیار نمودہ بودند -
شاهنشاہ جہان پناہ بدولت و اقبال بر نیلی خجستہ منظور فرخ فر سوار
گشتہ - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دران - و سران سواران از اطراف
بیادہ زر براہ نہادہ - باگین بادشاہانہ روانہ شدند - و در نیم صبح از در
دست زریں گہر بار چون سعادت نیسی بدر راہی فر آمدند - و خانہ
شاخ شکوفہ در موسم بہار سیم اشکی و درم روی فر آمد - و خانہ
سرخا سر داشت و در آب گوہر غلظت و بسویان آورد - و تمام این سواران

سنگ نقره خام فرو گرفته روی زمین صلیح شد - و آن خطه پاک از ورود مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسور خطاب یافت - دولتخانه آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه زادگی نشیمن هندی دلفریب دلتکش در فضایش اساس یافته بود - از نزول اشرف روکش خلد برین گشت - درینولا خوانجه ابوالحسنی که بتعاقب خانجهان تعیین یافته بود با سایر کومکین و دریا خان از بکلانه آمده عذرست نمودند *

سراغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین

روی زمین و بیان سوانح دیگر

صفت ایزد را که درین نوروز جهان افروز یعنی آغاز سال سوم از جلوس فرخنده فر همایون فال حضرت گیتی ستانی که در حقیقت فصل ربیع روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهی از وزش نسیم فصل آبی گل کرده - و ترشح نیسان احسان آنسروز سر تا سر هفت کشور را سرکنار افضل و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و سی و نه هجری است در آن ساعت که آونگ افروز طارم چارم اعی نیر اعظم از تابخانه حوت بغرفه شرفخانه حمل تصویب نمود - درای دارالسلطنت آدم خدیو عرصه عالم نیز از خلوت سرانی محل اعظم بهرگز حقیقی خلاصت یعنی بارگاه خلیق پناه که مصیبت ماهی تا ماه است بقولت و اقبال انتقال فرمودند - و سعادت دست زرافشان را که همواره در صد پاشیدن گرد آورده صدف های هندی و عمان است بروج زندان در آورده دیگر بل زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانه اولاب مهد عایق از اصلی و اضافی موازده لگ رویه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب دار

و احدی و برقنداز سرداری رار زنی و وزیر خان بصفت تسخیر
 ملک تلنگ و انداز ترکناز اطراف و نواحی آن تعیین پذیرفتند - و امر
 فرمودند که چندی در بام که بسعد ملک تلنگ پیوسته است اقامت
 نموده آن قدر قرار گیرند که به هیئت اجتماعی سرقا سر آن مملکت
 بدست آید - هراولی فرج اعظم خان یهدها اهتمام سید مظفر خان مقرر
 گشته روانه بالای گهات گردید - بعضی از نفیس نوادر و ظرایف تصف
 از نواب مهد علیا و شاهزادگان کامگار و امرای فاهه درجه قیمت هیست
 لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پرتو نظر قبول بر آن قافست -
 و همدیگر روز قاضی معتمد سعید کره رومی وکیل عادلخان که برپور فضایل
 نفسانی آراستگی داشت - داخل بندگان سرگامه گشته بانعلم عده هزار روپیه
 و سی هزار روپیه مایانه سر افزای یافت - دریا خان بوهیله از شور بعضی
 و قیره اختری از سوابق عنایات بادشاهی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق
 مراسم نامتفاهی چشم پوشیده جنسیت و آشنائی خانجهل منظور داشته پدر
 پیوست - رحیم خان داماد عنبر حبشی و سرور خان از نظام الملک جدا شده
 بکار فرمانی سعادت نوی امید باین دولت خانه آوردند - از این به منصب
 پنج هزاری ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و لاسپه و فیل و سورهین بمنصب
 دو هزاری سوار و ترکمان خان بهتایب قلعه سر بلند و بلند آوازه گداندند -
 چارم اردی بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختری
 زهرا پیکر در شبستان خلافت از مطلع مهد و الا نواب ممتاز الزمانی
 طلوع نموده به حسن آرا بیکم موسم گشتند - و شانزدهم آماه
 خواجه ابوالحسن باسنطلاس ولایت ناسک ترکک انکسار یافته
 با شاهنواز خان ظفر خان و سید دلیر خان و خواجه فاضل مطهرم زاده
 و کرم الله زد علی مردانظان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از منصب

۵۰ اظهار تجمد و تهور در مقام دستیازی شدند - چون کار بسربازي مي کشيدند
 از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار مي سپردند - لاجرم افواج
 موکب اقبال بظاہر فرط تهور ايشان را داخل هيچ باب نہ شمرده از آن
 بدانديشان حسابي نمي گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چندارل فوج
 اعظم خان به ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل راجپوتان
 رسترسال و راجه گردهر و کرم سين و بلپندر و جمعی ديگر مقرر بود -
 و قول بخشي پيشتر رفته دو گروه فاصله راه ميان اين دو گروه دست داد -
 خانجهان و دريا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند
 مخدول بودند - جمعی پريشان را پيچ فرستادند - که مگر قبو يانقه انقباز
 فرصتی نمايند - و چون آن کوته اندیشان نزديک آمده بر حقيقت
 حال اطلاع يافتند همگنانرا آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شتافته و شامل
 کمين کشوده بيکبار راه بر چندارل بستند - اوليای دولت با وجود قلت
 از بيشي اعداء که دوازده هزار تن بودند نياديشيده با صولت شير در آمده
 بر ايشان حمله آور شدند - و از طرفين مردان ناموس جو داد مردمي
 و مردانگي داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سر گشته و جمعی
 کثير زخمهای کاري برداشتند - از جمله دليران مغول امام قلي پسر
 جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از جوانه زادان
 کار آمدني بودند احيای مراسم حق گذاري نموده بکار آمدند - و از قابيلان
 ايشان ليز و جمعی از راجپوتان مثل راجه ستر سال برادر زاده راجه مان سنگ
 با نو پسر خود در معرکه جان سپاري افتاده زانيت نيکباني بر افراختند -
 و از اين دست کرم سين راجه راجه سنگهاوت و راجه گردهر ديگر
 راجه جيمل و راجه مردمي آشکارا نموده و چهره بزرگ هانی کاري و کار
 ساخته در مهديان جانسپاري افتادند - چون حقيقت بمرس اظهار شد

رسید - بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سباهیان - تسپار نموده باز ماندگاری
ایشان را مشمول عنایت ساختند - و پسران ایشان را بخصمب والا فواخته
وطن های راجپوتان را بجاگیر فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس
را که قردادهای نمایان بجا آوردن زخمهای کاری برداشته در میدان
افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دایری
و نشان مردانگی است زایت امتیازش باضافه بانصافی دو صد سوار بر
افراخته بعنایت علم هر افراز ساختند - درین روز مسافت خان سرگروه
فوج چندارل با راوردن از رعایت مراسم ثبات قدم پهلو تپی کرده توفیق
نیافتند که مضد امری شوند *

از سوانح این ایام ترقیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این
دولتخانه جاوید - چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نفسیتن روز است
در موسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه تزیین می یابد - و آنرا
بپارسی عید ترکان می گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این
روز را عید گرفتندی - معجمه بآئین معهود شاهزادگانی والا قدر و امرای رفیع
مقدار صراحیهای مرصع بنواز جواهر و سایر بزدها صراحیهای میدنا کار و زرین
و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذاریدند - خان زمان و لهراسب برادرش
باسی لک زوبیده از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف تعیین
اندوختند - و چهل دست خلعت بازمی مصعوب مکرمت خان که بجهت
استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر
ظفر اثر بیلا گهات تعیین شده بود برای امرای عظام مرحمت شده *

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جلالون راج
است بفرموده نظام الملک - از آنجا که قطع بدکاری جز ادبار جاوید ثمره دیگر
نیارود - و نهال تبیح اعمال غیر از نکال داری حاصلی ندارد - چنانچه جاویدهای

به مقهور مذکور که با پسران و پسر زانگان و خویشان و منتظمیان خویش به منصب
 بیست و چهار هزاره ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید طراز
 سرافرازی داشته محال اندک بجایگزین ایشان تفضوا کرده بود - از روی کافر
 نعمتی پشت دولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد -
 لاجرم مفتقم حقیقی النظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعله
 تیغ بیدریغ دمار از ریزگرا آید بد کردار و فرزندان او بر آورد - تفصیل
 این واقعه آنکه چون این تیره انجمن با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده
 به نظام الملک پیوست - بنابر آنکه به حقیقتی و کافر نعمتی از
 مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک با وجود کوفه اندیشی از راه دور
 بینی خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکانات و بدیخانه
 مجازات که پند خانه ناخردمندان است معبوس دارد - بنابرین این راه
 مضروب سر بسته مضمرا با چندی از مهران خود در میان نهاده
 مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگان از همه سوردست یکی کرده
 او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بنابر
 آنکه او اصلاً از حقیقت معامله آگاهی نداشت غافل با پسران خود بدآن
 انجمن در آمد - آنکه آن گروه از کمین گاهها برآمده دست به بستن
 ایشان کشادند - و اینها دست به بقدر نداده تیغها از نیام کشیدند - و بمقام زن
 و خرد در آمده دست بمدافعه و ممانعه کشادند - و باوجود کشتن
 و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکن چاره نرول قضا موصی نداد - چنانچه
 در آخر کار از هجوم مردم نظام الملک با فر پسر کار آمدنی اجبار
 راگه و بسولت راه نپذیرد اش که بهمانشینی او نامزد گشته بود گشته
 کشادند - و چون این واقعه شدنی وقوع یافته آن فرودمانه ادنی که بهمن
 مذهب کشتی بود بجوای کردار ناسزای خود رسید - زن او کافر

۱ [کرجایی] نام داشت و مدار کربار بود - با جگدیو برادر و تمامی احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد فرار نموده بقلعه^۲ [سندهگر] وطن دیرینه خود که در نواحی جالفا پور واقع است تحصن جستند - و چون نظام الملک بر ایشان دست داشت در صدد تفقد و داججویی آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهد آن بد عهد محل اتمام نبود - بر قول از دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جراید جرایم و معایف اعمال نا ملایم همگان کشیده فرمان مرحمت عنوان بقام اعظم خان صادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یا قوت خان و اوداجیو رام و کپینوجی و سایر سرداران دکنیان را به پذیرش ایشان فرستاد - جگدیو راو را حسب الحکم معلوم تسلیم چهار هزاری سه هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تلفگ راو نپییره اش را تسلیم سه هزاری پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد بر سهیل مدد خرچ بهمه داد - و محال متعلقه زمینداری جاندولرای بر آنها ارزانی داشت *

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش پادر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دد و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهی ست بارتفاع شش گز - آن سراپرده بستون های استوار بر پا کرده انواع بهایم و سبح را بدان احاطه

(۱) ع [گرجای] منتخب اللیل - حصه اول - صفحه ۳۶۷

(۲) ع [سندهگر] منتخب اللیل - حصه اول - صفحه ۳۶۸



(۳۷۷)

می کنند - و رفته رفته از چار سو بیشتر آورده دایره آنرا تنگ می سازند تا بدان حد که مطلوب باشد نگاهداشته آنگاه بصید پردازند - چون الله و بر روی خان - بعرض رسانید - که در شکار گاه قنومند شیر می چند آشکارا شده اند - و چند روز است که قراولان از دور آنها را نگاهبانی می نمایند و باحاطه نگاه نظر بند دارند - چنانچه همانا آن دمی چند اهرس منظر در پرده زجاجی چشم مانند دیو در شیشه بند اند - بنابر آنکه طبع مقدس بصید شیر بس مایل بود فی الحال حکم فرمودند - که شیران را بعنوان احاطه دام مذکور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را زنده بظاهر باغ زین آبد رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار به صیدگاه تشریف برده ده قلاده را به بندوق خاصه صید فرموده و چهار بچه شیر را گرزداران شیر افکن که هر یک بباد صدمه گرز البرز شان صد رخنه در اساس سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند - بضراب دست صید کرده زنده بقید در آورده اند *

اشتعال یافتن نایره آشوب و شورش افغانه
 سرحد تیواله و بنگش بشواره شرارت -
 کمال الدین روهیله و انطفاء آن
 برشحه فشانی تیغ آبدار
 دولت خواهان آن ضریه

خاصیت ادبار و لازم ماهیت تیگرگی روزگار است که بهر برگشته بخت سرگشته
 اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشانند -
 اگر بمنزل تلون چاره در باره او کار ابر طرفان بار کنند - هر آینه گرد تیره بختی

که پرو نشسته از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمپ ازو نوزاید - و اگر
 بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیری او برخیزند - و فنون
 سمی و تدابیر گوناگون با یکدیگر برآمیزند - لامحاله این معنی در ماده
 بهبود از سودی نداده اصلا اثری برین مراتب مترتب نگردد - چنانچه
 خانجهایی که بنحست و اقبال از رو گردانیده بصل نبات بخاک سیاهش
 نشانده بود - چندانکه دست و پا رد که آبی بر روی کار خود آورده گرد
 ادبار دور گذد - بیشتر بمخاک خاک تیره فرورفت - درینولا که دریای
 لشکر خاقان بصر و بر را از شش جهت محیط خود یافت - چرخس در
 گرداب و خر در خلاب پای بغداد و سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن
 نداشت - لاجرم بخاطر آورد که بتصویک نامه و پیغام افغانان
 زیاده سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعنی
 باعث شغل قلب دلاوران بلکه علت نگرانی خاطر اولیای
 دولت جاردانی گردد - غافل از آن که از غبار انگیزی شورش مشتی
 پشه ملش ذره فهاک که در جنب خیل سلیمان زمان وجود موری ندارد -
 چه مایه گرد بر دامن کبریا و جلال اوایای دولت ابدی اتصال نشینند
 زهی ابلهی *

* بیت *

از جا فرود کوه بتصویک نسیم

دریای ز موج بیش و کم نسود

مجملاً بنابرین اندیشه به کمال الدین واد شیع رکن الدین روهیله که در
 عهد جدت مکانی بمفصب چهار هزاره و خطاب شیرخانی سرافرازی
 داشت - مکتوبی ابله فریب مشتمل بر هزار گونه تطامع و ترغیب
 نوشت - آن خود سر بغور معامله فرسوده بمجرب نوشته او از جا دو آمد -
 در سایر افغانان را بامداد خود خوانده در آن سرزمین سر به فتنه و فساد

برآورد - چون سعید خان که در آنوقت در کوههاست اقامت داشت - از نوشته
 شمشیر خان و داؤد گماشته لشکر خان برای مضمون آگاهی یافت - که
 کمال الدین ناقص زبان که از آشفته مغزی پیوسته سودای خود کلمی
 در سر بیهوش او در جوش بود - و همواره ریاست افغانان میخواست -
 از آب انک گرفته تا نواحی کامل قبایل افغانان را بشورش در آورده با خود
 مخمر و مقرر ساخته که از پیشاور فتنه سر کند - بقدر آن ذوالقدر خان
 و علیخان بیگ بخشی آن تهاه را با شادمان بگهی وال و خضر گهر
 و چندی از اجدیان و تابیدان خود به نگاریدانی توهاست تعیین نموده خود
 در عرض یک نیم پهر به پیشاور رسید - و بصلاح دید دولتخواهان نامند
 مشتمل بر نصایح هوش افزا فرستاده ابواب مواعظ بزرگشود - اگرچه
 بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت درآمده انقیاد گونه
 آشکارا نمود - لیکن در باطن ایس اظهار در موافقت کار خود ساخته به
 تشدید اساس مخالفت و تمهید قواعد معارفت پرداخت - زبان آوران
 چاپلوس را بدعوت سران سایر اوس افغانان خصوص عبد القادر ولد اجدان
 بد زبان و کریم داد کور پسر چاله و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد -
 و آنها جمیع لشکر نفرقه اثر دور بنو نغرا و کوهسار قیرا و بگشع علیا
 و سفلی و سایر اوسان ختک و چارچی و توری را فراهم آورده در یوم گذر
 هفت کرهی پیشاور به کمال الدین پیوستند - و از نیونان رسیدن ایضا
 افغانان نواحی پیشاور و اشغر و محمد زکی و ککیانی و خلیل و مهاند
 و داؤد زکی و یوسف زکی و ترکانی و امثل ایشان از آن طایفه پریشان
 روزگار را جمع ساخته بود - بانغاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده

(۱) ممکن است که بلونکر نام دیرین بنون باشد - در شاهنامه این

مقام به اسم و تفریق ذکر کرده اند [صفحه ۳۰۰ - حده اول - جلد اول]

بدمدعه افسون ادباز هنگامه افسرده بغی و طغیان را گرم ساختند - و روز سه شنبه غره امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسپاهی سپاه چون باطن تازیکیان تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکر الله ولد لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید مانکن و دیگر دلاوران زانسی به تعصن نشده بر سران شدند که در بیرون بایشان رو برو شوند - ولیکن چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود - و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دور اندیشی نمودن از طور خود دور بود - ناچار از راه حزم و دور اندیشی قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کفند - یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دوازده روزگار آن جماعت پوشان حال برآورد - سعید خان جا بجا مردم را بمحافظت تعیین نموده سپاهیان کار آزموده کارزار دیده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران و تابینان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیبظ و مراسم سمی و تردد نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تیراه اندیش از راه تهور در آمده انداز یورش مینمودند - بهادران جهاد شاعر بضرپ توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصر فنا بر می دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچلها را به بلند و تپیان گذاشته از حاصل برآمده بشعله تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفی است - آتش در خرمن حیات آن منافقان می زدند - و بنگاهدانی اقبال حضرت جهانپانی از آنجا به توجه تائید پانتهای جناب یزدانی کار حزب البصر و حرز یمانی میکند - بر اعدای دولت غایب آمده بی آسیب و گرفتار مخالفان سالم و غانم معاودت مینمودند - و در عرض این ایام

روزی آن فرقه تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجسمی به پناه تختها
 درآمده بر حصار بورش نمودند - سعید خان باعتماد عون و عون الهی
 و اعتضاد و همراهی نائید بانشاهی مورچلها را باطل توپخانه حوالت
 نموده با دلاوران کلر آرموده از حصار بیرون قاخست - و آتش کین دشمنان دین
 بر افروخته مانند برق جهان سرز بر غنیم سیه گایم تیره روز جلو انداخت -
 و بمحض امداد الهی بانکد کتشی و کوشش برایشان غلبه نموده قتل
 و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیة السیف آن خیره سران چون بخت
 خویش مغلوب و منکوب بودی فرار شتافتند - و بغیر آنکه جمعی انبوه
 از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده تا غایت
 شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هریمت
 غنیم آن بد عاقبتان خپردار شده به تسخیر حصار روانند - لاجرم دولت
 خواهان صلاح در تعاقب ندیده نکست بدفع ایشان پرداختند - و جلو
 بر ایشان قاخته خلئی نامعدود را نیست و نابود و باقی را پریشان
 و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر چهار دیواریهای محاصره
 و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانها زده بشعله انتقام درد
 از وجود و دمار از روزگار ایشان بر آوردند - و چون خاطر را از آن جماعت
 پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختن
 نهاده قریب شش کوه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلئی بی شمار
 برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار
 واقع در عرض فنحنامه عرض داشتند - بادشاه حق شناس سنیک مخان را
 غایبانه مشمول انواع عنایت ساخته بمرحمت خلعت فاخره و کمر
 شمشیر خامه و امانت هزاری ذات و پانصد سوار بفرستادند - و از اصل
 و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار پانصد سوار پایه اعتبارش افزودند

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلعه دار احمد نگر
 مراحل بادیه رحلت را پیسوده آنجهانی شد - بنابراین جان نثار خان را
 بعفایت خلعت و بقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار از
 اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت
 مذکور مخلص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سید صدر جهان بخطاب
 مرتضی خانجی سعادت نصیب گشته از عفایات اشرف سر رشته نظم
 احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که [نانا راجی]
 از عمده های نظام الملک با شیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان از
 دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاری دو هزار سوار
 و منصب هر کدام از آن سه نفر هزار و پانصدی سوار به تجویز خان مذکور
 قرار یافته از محال مفتوح تلنگانه جاگیر تفضوا گردید - حکیم صادق که از
 رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجده این آستان عرش
 نشان نامیده بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام
 سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را در حوالی نافش
 بهم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالی متوجه درگاه والا گشته
 راجه جی سنگه بجای او مقرر شد .

از سوانح این اوقات غلجه موکب اقبال است بر غنیم در سرحد ناسک -
 و صورت اینمعنی مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم
 برسات بانفاق خان زمان و شیره بندها روانه مقصد شد - افواج منصوره را
 سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را بسرداری این تشونها
 نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ

(۱) ع [قاجی] ن - در بادشاهنامه نادجی آمده [صفحه ۳۱۵]
 حصه اول - جلد اول]

بقویت فوجی بهر اولی و فوجی به چند اولی تا بان منزل قیام نماید -
 چون آگاشتهای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار
 و جنگل های دشوار گذار فرستاده بودند - چنانچه در آن نواحی بلکه
 تا اطراف محال دور دست نیز از آبادانی نام و نشان نمانده بود - و از
 رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعاک اردو غلام آذوقه بل تعبط
 خوراک بجای رسید - نه نزدیک بود محال توقف در آن محال دور نما
 بل محال باشد - لاجرم باشاره خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده
 دست بناراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقه بپشمار بدست
 آوردند - و گرانی و نایاب آذوقه لکنی کمی پذیرفت - در اتقای این
 حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداری
 محالدار خان و سر افغان و غیره تعیین نموده - که اطراف معسکر اقبال را از
 دور احاطه نموده شها به بان اندازی و روزها بدستبازی در آید - خان زمان
 و ظفر خان با مرکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح
 چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند -
 و چندی را اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احوال ایشان را بالکل
 متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند •

بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم
 عضد الخلفه الکبری آصف خان

و روانه شدن خان عظیم الشان

به بالا گهات در مرتبه اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب
 و مناصب پایه اعتبار الزوم نه اشکند - لکن حواصلت در دست بود

نخست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمتابغ اعضای رئیس بودند -
 کما ینبغی متابعت از نمی نمودند - و در آخر او نیز با ایشان معاش
 پسندیده که سرلوازم سرداری است بظهور نمی آورد - و ازین رو میان
 او و شایسته خان معافی حسن وفاق به شایستگی تمام صورت نه بست
 چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض
 پایه سرور والا گردید - زای صواب آرای حضرت شاهنشاهی بمقتضای
 وقت اقتضای آن نمود - که سرداری تعیین فرماید که کل عسکر را از
 دقایق بیم و امید در درجه اعلی باشد - و سرداران دیگر را با او خیال
 برابری در خاطر نقش نتواند بست - و همگنانرا از متابعت صلاح دید
 و نمل بمقتضای قدابیرار گزینی نبود - لاجرم درینولا سرداری کل سپاه
 به زمین الدرله امین الملت نامزد فرموده در وقت وخصت خلعت
 فاخره با چاروقب زردوزی و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ عربی و عراقی
 مزین بزین مرصع و فیل خاصه با ساز فتره مرحمت فرمودند - و شایسته
 خان خلف انوالا شان جیفه مرصع با خلعت و اسپ و الله ربی خان
 بخدمت بختیگری نوج مذکوره خلعت و اسپ یافته رخصت گردیدند *
 چون عبد الله خان بهمان عارضه سید مظفر خان مهتلا شده بود
 حسب الامر انور متوجه حضور گشته بمعالجه حکیم جکجیون صحیح یافت -
 بولاجی کوی از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب
 التماس نصیربخان بمقصب سه هزاری دو هزار سوار سرافرازی یافت -
 چهاردهم آبان ماه موافق سه شنبه سلح ربیع الاول سنه هزار
 و چهل هجری جشن و ان قمری سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون
 که از حساب افزون و از شمار بیرون بهاد ترتیب یافت - و انجمنی
 فرانس آگین آذین و قرین پذیرفت - که نظهر آن در نظایر

آن روز بظفر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب و انبساط و آئینی داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق تنگ عیشی بر محتاجان مسدود نمود *

از سوانح دولت ابدی انما که درین ایام چهره نما گشت ترکناز فرج ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروززی یافتن اولیای دولت نصرت روزی بر آن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشته آصف خان سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبه از دریای لشکر قلم نظام است بطغیان در آمده باهنگ اسنیصل و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جهش شورش انگیز سرقا سرساحت دکن بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز محشر و شور رستخیز بصره ظهور آمد - بهلول و مقربخان و سایر مردم نظام الملک که در جالفا پور برسات گذرانیده بودند - از آوازه نهضت مومنان منصور بی با و بی جا شده بسوی پانهری ^۱ فرار شدند - اعظم خان در همان گرمی بر خانجهان که در نواحی پور ^۲ موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران داشت جلو ریز کرده ناخست آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر او را مشغول سازد - و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوری اسباب سرداگوانرا که بدست آورده بود بر افغانان قسمت می نمود - اردری جهانپوری را در موضع مچھلیگانو که از راجوری بیعت چهار آرو است باهتمام یاقوت خان و مالوچی و اکرامخان و میر عبد الله و رعایتخان گذاشت که از دنبال باهنگی روانه شوند - و خروج

(۱) موضع است که در میان دو کوه پورنا و گوندوری واقع است *

(۲) کرباب به چمن گوندوری است شمال و شرقی احمد نگر واقع است *

بانفادق سپه دار خلی و راجه جی چهار سنگه و بهادر خان و راز و سوز و سر افراز
 خان و خواص خان و جان نثار خان و راجه بیتهلداس و راجه بهار سنگه
 و انویپ سنگه و ازجن برادرزانا کون و مرهمست خان و چقدر من بندبیله
 و اهتمام خان و کهلوجی و ارداچیوام و جگدیو راز و سایر امرای کنگی
 و منصبداران و احدیان خوش اسپه یک بهر شب گذشته راهی گشته
 هنگام صبح اطراف خانجهان را فرود گرفت - چون صف شکن خان
 بموجب نوشته اعظم خان فوج خود را تونک کرده بر فراز پشتة بغاصلة
 یک کوه برابر متعاقبانه چهار کوه از بهر گذشته در دامن کوهی اقامت
 داشتند ایستاده - عزیز پسر آن ذلیل بمقابله صف شکن خان شنافت -
 درین اثنا اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید - عزیز از وصول افواج
 قاهرة پامی ثبات از دست داده باضطراب نزد پدر برگشت - و برگزارد
 که لشکر نصرت اثر بصرعت هرچه تمام تر رسید - و جمعی که پیشتر نمودار
 شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیره سرتیره اختر را از دست
 نشستن این منصوبه که باعث شکست اصلی و استیصال کلی از بود -
 غریب از جان برخاست - ناچار به بیقراری سپید بر روی آتش بخانه
 زمین سمند باد پا برنشسته از راه اضطرار زوروی چندین هزار شعله سرکش
 گشت - و بباد حمله نامی نیران قتال را چون شعله زود میرخس
 اشتعال داده هنگامه افسردگی خود را نیمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب
 یکدیگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هرارل
 با راجه بهتهلداس و الیورای و سایر راجپوتان حمله آر شد - بعد از آن
 سپه دار خان سرآمد فوج برانغلر با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر
 خلاف منش هرگز در آئینه عابدت و مرات ارادتش بمصورت صفای
 اخلاص و نقش وفا و وفای مصور نشده جلو انداخت - آنکاه خواصخان

و سردار خان و مرحمت خان بخشی اهدیان و اهتمام خان داروفا
 توپخانه و سایر برقدازان از دنبال ایشان سهیل بنگاه و برق خرمین آن
 سپاه بنیست شده سلسله جمعیت ایشانرا چون روزگار اینر بدانند پیشان
 پریشان ساختند - چنانچه آن مقاهیر جمع برقال و اسباب و اموال
 مخصوص قماشهای تجار را که تاراج کرده به تقسیم آن اشتغال داشتند بجا
 گذاشته در بهزیست و پاکوه نهادند - چون اکثر تابینان امرا و اهدیان
 تاراج بنام غنیم را فوجی عظیم دانسته دست به یغما برکشوده بودند -
 توژک مویس اقبال از هم پاشیده برمرز اول نماند - چنانچه با اکثر
 سرداران مسلمانان و راجپوت نزدیک مایه مردمی که اغتنام نمودن و نام را
 غنیمت می شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بیم آن بود که تا فراهم
 آمدن جمیع عسکر غنیم پریشان روزگار در عین مساعدت فرصت وقت
 غنیمت اندیش گشند از پیش بدر رود - ناچار امرای نامدار با اعتماد
 همراهی اقبال و اعتضاد کارگرمی دولت ابدی اتصال از دنبال ایشان
 بدالی کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نهر داس
 جهان به سرداری عنایت آلهی و حمایت اقبال بادشاهی به تیغه کوه
 برآمده در بسوی آن تیره رای نهادند - و چون خان جهان دید که
 چندی از بندهای درگاه خدیو زمین و زمان که مانند نزول قضای آسمانی
 بلندی و پستی و نشیب و فراز پیش ایشان یکسان است بدالی کوهسار
 برآمدند - و دیگر داوران نیز فوج فوج بشکاب سیلاب سردار نشیب رو
 بفرز کوه آورده اند - ازین رو اضطراب تمام بخود راه داد و سرزشته خویشتن
 داری از کف گذاشت - خصم از نزدیک رسیدن بهادران مذکور که
 اگر فی المثل هنگام گرمی هنگامه گیر و دار آفتاب وار با تیغ و سپر روی
 بکوه ثابت قدم آرند - بی توقف از جای بلکه از پای در آید - چنانچه

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است .

نشود تیغ پیش حمایه او * گر نهی تیغ بر سر کوهسار
 در بختال درنگ در بختی قرار و تحصیل او را یافته بی دست و پا
 شد - ناچار از روی اضطرار عمارتی فیلی را که عیال باقی مانده او بر آن
 سوار بود بره شیوگانوراهی ساخته خود ثبات قدم ورزید - و برادرزاده
 خود را که بهادر نامی بود - و سابق بمنصب چهار هزاری هزار سوار سرافراز
 بود - و رشوق کلی بر تهور و بهادری او داشت - با او از مقابله بهادر خان و دیگر
 دلوران باز داشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی پیش
 نبودند - ناچار پیداده شده روبروی ایشان آماده کارزار گشتند - و با وجود قلت
 اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرگ اسفل جهنم راهی ساختند -
 مبعمل در آن روز دلیران عسکر جاوید فر کازستانی در عرصه کارزار بروی کار آورده
 روکش کار نامه رسم و اسفندیار ساختند - که روزگاران مضمون آن در ضمن
 صحایف بادشاه نامه نامی مانند شاهنامه بر صفحه روزگار خواهد ماند -
 خصوص بهادر خان و هیله که به نیریزی دلیری ذاتی و بهادری جبلی
 چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته بزور و خورق در آمد -
 چندانکه چندین تن را بی سر ساخته جمعی کثیر را زخمدار از پای در افکند -
 و خود نیز در زخم تیر یکی بر روی دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم
 زو همانا روی تازه یافت - و فرهوداس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار
 در آمده چندی را از پای در آورد - و با جمعی از راجهپوتان آخر بکار آمد -
 و سپهدار بخان و خواصخان و مرحمت خان عرصه کارزار را تنگ دیده
 دیوار سنگ بستی را که بر یکدست آن کمر واقع بود - سرمایه استظهار
 ساخته در پناه آن به تیر اندازی درآمدند - و راجه بهار سنگه بتدبیر که
 داخل فوج براندار بود خود را به بهادر خان رسانیده تره است شایسته

دجا آورد . و راجه جی سنگه و راجه بینهداس در آنچه ازوپ سنگه و غیره
 که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - در یوقوت بوقت رسیده خود را
 بمدد پاران رسانیدند - اعظم خان با شتاب بان و سحاب خود را بدامن
 کوه رسانیده ملتفت خان و راز سوز بهورتیه و چنسدن من بندیده و غیره
 دلورافرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه بر آورده و بکنانرا از همه رو دل داده قوت
 و نیرو افزود - مقارن ایفحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصه
 دار و گیر داد مردانگی و مرد افگنی داده مانند کمد بازو بعدر بندی
 و کمین کشائی بر کشاده بودند - دلوران طرف مخالف نیز در معرکه زد
 و خورد چون تیغ قیور خنجر خونریز دم از سنیزه زده زخمهای کله
 میخورند - و از آنجا که مددگاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین
 و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کوبه مرکب اقبال
 بادشاهی که مانند فوج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه تا ماهی را
 فرو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر
 مذکور از جا رفته بود بی فرار شتافت - چون آن مخذول که خانجهان از
 روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان
 شد - افغانان زیاده سر از راه بی سرداری فراری گردیده سر خود گرفتند -
 و بدان حمله مصرع اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده
 بهایان کوه راهی شدند - عساکر مقصوره قاهره چون قضای نازل از فراز
 کوه شعله افروز آتش جان سپردن گشته بدین آئین سر در پی آن
 مقهوران نهادند - و کمانداران قلدر بقدر آغاز گهر و در آورده آن اجل
 رسیدگان بخدا گهر را در آن سرانجام بیاد شویبه تیر گرفته مرغی روح چندین
 خون گرفته را از آشیان قی پرور دادند - بر سبیل اتفاق ناگهانی بل او قبلی
 لطایف آسمانی که اکثر اوقات بکمر قدر اندازهای عشا سهام قیور

نشانهای دل نشین بجا بر میخورد - در آن گرمی هنگامه رزم که برقندازان
 از شواره فقیله بندوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان می زدند - تیر تفنگی
 به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پوسرام نام راجپوتی از مردم
 بهار سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل
 تیغ قضای نازل را تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبح
 بدست و با زدن درآمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن
 از کار افتاده زخم کاری کارگریفتاد - پوسرام از سر قدرت و قوت تمام
 جمدهری بر گلوگاه او زده کاش را بانام رسانید - و سر آن زیاده سر
 بد اختر را جدا کرده با سلاح و لیسپ و انگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت
 علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتمام به
 پوسرام داده همان خانم بد خاتمت را بجهت نشانی قتل او بدرگاه
 فرستاده سرسرایا شورش را بدروازه قلعه بیر آویخت - و بهادران موکب
 اقبال تا سه کوبه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخته جمعی انبوه را در
 طی راه مسافر دار البوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز
 برداخت - بذایر آنکه از یک پیر شب تا آخر آن روز زیاده از سی کوبه
 مسافت طی کرده اکثر اوقات بذلاس و تردد و چپقلش گذرانیده بود -
 ناچار مصلحت وقت در آن دید - که سعادت‌مندان میدان و یکه تازان
 مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران فعل انداخته
 و اسپان سم فرسوده کوبه اقبال ده جرم هلال جوهر فعال میزبند - و گوهر
 حیلزه بل گل میخهای سایر ستاره بجای میخ می آرد - بزودی آسوده
 شوند - و شاید که در عرض ایفایست دنباله لشکر ظفر اثر نیز برسد -
 چون خانجهان با بقیه السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت
 وقت یافت - لاجرم آن را بشود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینست

فرصت را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به تکاپو درآمد
 با سرعت صرصر و تندبی تند راه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در
 چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته جان بدر برد - درین حال
 اعظم خان درویش محمد دققی را با چندی از مردم جگدیور او و جمعی
 دیگر از بندهای بادشاهی تعاقب او فرستاد - و خود نیز با وجود فرماندگی
 مراکب با حاضران موکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سیصد
 تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست
 افتاد - بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آنکه بغایر آزار زخم کاری
 از کار رفته بودند - با لباسی که در بر و اسپه که در زهران داشتند سر بدر
 برده باقی اسپان کوتل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جریده
 و سبکبار باندک مایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد -
 چنانچه عیال خود را بر اسپان سوار کرده عمارتی را با فیل از روی ناچاری
 گذاشت - و با کمال خواری و بی اعتداری سپس از آن پایه عزت و آن
 مایه رفعت و کامکاری که همه را بندهای و حق ناشناسی در باخته بود
 خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عمارتی درویش
 محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پادشاه
 اعمل سردر پی آن نامه سپاهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان
 آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را
 در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد - چون
 شب بروز رسید بغایر آنکه آن بدکیس از پیله بدر رفته چند آن اثری
 بر پیروی او مترتب نمی شد - معینا از جهت پانویس خان و اردو که
 بمجهلیگانو تفرل داشتند خاطر اعظم خان متروک بود - لجرم بحکم مشورت
 مشیر تدبیر و دستوری دستور خرد پیر از لراد تعاقب خانجهان گلاعه

ورزیده باز گشت بسوی بیر قرار داد اندیشه صواب پیشه نمود - و در
همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باری روی ظفر قوین
رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت - بادشاه
حق شنس از روی قدردانی بجلد روی این خدمت شایسته بهریک از
سرداران و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعفایت
خلعت و اسپ و نیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان
و دریا از شیوگانوبه بیضا پور ۱ و بهونسله از پرگفت ولایت بی نظام که بوزود
افواج در آن اثر آبادی نموده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند -
اعظم خان آگاهی یافته از بهر با بیست هزار سوار بصوب شیوگانو کوچ
نمود .

از سوانح این ایام چون ساهو جی بهونسله بعد از کشته شدن چادون
رای پدرزنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود پونه و چاندن
که دست نظام الملک در آن مقام باو نمی رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده
بود - عمدرآن ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینده غلام را سعادت
دهمما و بخت کلر فرما گشته اراده بقدگی درگاه دارد - اگر از راه
خیر خواهی بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عدوان که در سعنی
امان نامه مشتمل بر استمال باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن
هالت با کمال جمعیت بدرگاه می شتابد - بذابراین اعظم خان حقیقت
بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاس النماس
از طغرای صدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار
آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهو جی بمنصب

(۱) قویب به بست و پنج کوه در غرب اورنگ آباد واقع است .

شش هزاری ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسب و فیل و دولک رویه نقره سرافرازی و بلفند آرازی یافت - و میباجی برادر زاده او بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب و [رتی راو ساقیه]^ع بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسب و ساماجی پسر ساهوجی بهدین منصب و خلعت و خنجر و اسب و مالوجی و هیلوجی و هاباجی هر یک بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار رویه نقد سرافرازی یافتند *

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریا خان با یکجهان ادبار بیگ جا پیوسته نخست ساخت شیوگانورا باین نسبت منجم قران نجسین ساخته بعد از آن متوجه بیضا پور شده میخواستند دولت آباد را نیز نکتت آباد سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بیروندان سورااهی شد - بمحورده استماع آرازی نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در نزدیکی قلعه دولت آباد احداث نموده او بود خالی کرده بغایه بقلعه برد - و ازین جهت که از نحوست قدم افغانان در آن سئل در آن نواحی قطعاً بارش نشده خشکی بمرتبده رسیده بود - که در سائر آن زمین گیاه از باغش افتاد - بلکه اصلاً نبات نرسد چه جای حبوب و نضج یافتن آن - و باین علت قلت غله و کثرت غلا بدرجه رسید - که عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استیصال آن بد اندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه و تادیب مقربان خان و بهلول را که در آن آران در دهروز نزول نا مبارک داشتند - پیش نهاد همیت نموده متوجه سمت مذکور گردید - چون موکب اقبال بهای آن

(۱) ع [رتی راو ساقیه] پادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول - جلد اول

گهات رسیده اراده بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر منصور محافظت سر کربوه بعهده ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اعظام خان میر آتش با جمعی از بوق اندازان که پیشتر از سایر لشکر اراده بر آمدن کونل نموده بود با ایشان برخورد آن خاک سازان را بپای بندوق گرفته شعله فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچه راه تنگ تغنگ به مساحت آباد ساخت بدس الصبیر راهی ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهی نشود - و همدران روز قمامی لشکر از قنقلای کربوه باسانی گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بجنگ آورده در موضع دارمقننوبیست کروهی از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکپور^۱ از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلارز خان ذخیره داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آوردند - روز دیگر که نزاحی قلعه تلنگی معسکر اقبال شد - نگهبانان آن قلعه باسظهار حصارت حصار باندام تچند پیش آمده از راه اظهار جلالت بتقدیم پیش دستی اقدام نمودند - و به برج و باره برآمده دست به بندوق افکنی و بان اندازی گشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناخفجار که بيموجب از آن زیاد سران سرزد - بمجرد رسیدن از راه همت به تادیب متخصصان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملجبار و ضم اسباب قلعه گیری بوقندازان و کمانداران را بمحض یورش مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلوری طبعی و قهوز ذاتی بی مبالا راهی شده روی بیای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متخصصان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده

(۱) سی کروهی از اورنگ آباد واقع است *

دست و بازو بسربازي و جانفشاني برکشودند - ليکن بدستيابي عون و عون
 الهی بهادران بمثابته بان صرصر که بی صحابا خود را بر آب و آتش زند .
 روزی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهری آنکه معامله پورش بطول
 کشد - حصاری بآن استوازي در حوزه تصرف در آوردند - و جمعی کثیر
 بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند *
 سوايح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه الهی کشش
 خاطر اقدس بنظره نهت گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول
 همایون بدان فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش
 و شادی به نشاط صید و صید نشاط بیغمی طرب اندوز بوده چهارم روز
 معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آزمایه
 لذت می یابد که دیده از دیدن - و ازینجاست که اهل حکمت انبساط
 گوش را که لذیذترین ملامت طبع و مشتیهات نفس است بی بهره
 ندانسته اند - لاجرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نهت کده
 غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمین نصیب نه پسندیده
 بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میگردد - این
 گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحه چین بل سر تا سر
 منزهات روی زمین است باسم کراره (نام دهکده ایست واقع در سه
 کوهی برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است)
 اشتهار دارد - قبل از آنکه بالقره این نهت آباد عشرت بنواد از توجه این بانوی
 مبدائی جهانبانی بفعل آید - پیشینیان بقدی بطول صد ذراع در ارتفاع
 دو ذراع بر پیش روی که در نزدیکی آن جار بست بسته بودند و از آن
 احداث آبشاری نموده - چون در ایام شاهزادگی نهت والا به تسطیر آئین
 روی نموده بود - در اثنای سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سرزمین

گذراشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ آن عمارت گر معمور و هفت کنور به تیز دستی معماران جادوکار در عرض اندک روزگار بندی دیگر بقامه هشتاد ذراع بیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد - چنانچه این السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن در بند خاصر پسند و آبشار دلآویز صورت وجود پست - و بنا بر امر ارفع بر اطراف آن سراپستانی نیز با عمارات عالی و نشیمن‌های دل نشین بوضع بدیع و هندسه غریب ترتیب پذیرفت - بلطیف و زینتی که مشاهده اطراف آن دریاچه که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و قال صفا پور طرب افزا تر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انجیر هری از یاد برد بلکه از روضه رضوان و جوی شیر بهشت یاد می دهد -
 خلاصه در موسم زمستان که آب رود بانراط و تفریط فصل برشکال و تابستان نیست و در کمال اعتدال می باشد *
 * بیت *

چنین نزهت کده اندر جهان نیست
 مگر باغ چنان گرچه چنان نیست
 ز لطف آبشارش فیض در جوش
 رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدی انما که در صوبه اودیسه چهره نما گشت کسر لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعه منصور گده - توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده که بغام پائی آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهار دارد - متوجه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشته قطب الملک بنا بر آنکه بسامان قلعه و سرانجام قلعه داری خصوص استحصام برج و باره و سد

مداخل و مضارح آن پرداخته درین باب کما یفیی سعی بلیغ بجا آورده بود - بخاطر جمع با جمیعت نفرته اثر خود که در آنولایت قریب به سه هزار سوار و [دوازده هزار]^ع پیاده جلد و جرار بود - بکار فرمائی ادبار مستعد مواجبه و مقابله و آماده مدافعه و مقاتله مرکب اقبال گشت - و اکتفا بتحصین حصار نمودند چهاردهم دی ماه باهنگ جنگ صف در میدانگاه میانگ سمت شمال و شرقی قلعه تسویه صغوف نموده از روی تهور و تجلد بسلاحشوری در آمد - باقر خان با سایر تاپیان و بندگان بادشاهی و جمعی از زمینداران آنحدود بدوزک تمام صف نبرد و پسال قتال آراسته رو بدفع ایشان آورد - و قبل از آنکه دایران از هر سو باهم برآمیخته در یکدیگر آویزند - پیدادکن سپاه دکن برسم معهود نخست بازار به بان اندازی برکشوده از برج و باره قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژانگ آتشین بر اولیای دولت ابد فرین باران ساختند - درینصالح باقر خان فوج هر اول را که بسالاری محمد شویف خویش خود مقرر داشته بود - بمدافعه هر اول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پروره نهاد - و هر سو به یکبار بارگی برانگیخته بر قلب ایشان که مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیاده جزار بود تاختند - و آن تیره بختانرا که تاب صدمه اولیای دولت برق صولت نداشتند در حمله اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته خلقی بیشمار گرفتار شدند - و باقی ایشان پراکنده و پریشان گردیده پناه بچنگل و کهنسار بردند - و غنیمت بسیار بدست از باب نهب و تاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداری است نگذاشت که خاطر

متحصصان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابراین بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلو تاخمت - و دلایران مسکرفیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند بر گردن گرفته بهای حصار رسانیدند - و بمحزون رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگاه باندان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکوازی گویند - بمحض ملاحظه اینحال از کاررفته یکبارگی دست و پا گم کردند - و چاره کار خود در زینهار طلبی دیده فاجار برسم معهود دکن که در وقت تنگی عرصه کار زار از روی بیچارگی کا برگی دیدان گرفته درینصورت طلب امان می نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالنجباء سلامت و امن آباد عاقبت بر روی روزگار خود کشودند - باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علی اکبر نام ملازم خود سپرده فوجدار می آن ولایت را به صفی قلی منصوبدار باز گذاشت *

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن

بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر بر طبق حقیقت قضیه الخائن خائف و الغادر حاضر متلازم یکدیگر اند بمثابه که در یک ماده مطلقا از هم تخلف ندارند - دریابولا بنابر آنکه از شامت آن در شور بخت بد فرجام که بسر وقت بی نظام انقاده بودند و سلسله نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سر تا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بدان کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگی بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن در بدنهاده چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بینی بمخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش در گرفتاری

ایشان دیده سلامت خود در تسلیم آن بدانند ایشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - مجمالاً باین اندیشه ناکس با صدر و ایمل و سایر افغانان از نواحی دولت آباد تا نادر شتافته از آنجا براه دهرن گانو و جویره^۱ و آنبه و پاتر روانه سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبادت است از استیصال آن گروه خدائن مال بکسین سعی این دو سردار نامدار یعنی عبد الله خان و حیدر مظفر خان حوالت رفند بود - لاجرم در باطن اینمعنی عانت شده نظائر آن مازند که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا کبابت بزرگه معلی آمده بود - بعد از اخلاص بر کاماهی حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از باین گهات معتصب او معمور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر پیوندند - استیصال آن دو نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت نائید آسمانی ست اسل وجود آن بدکهر را از بیض و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سرانجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیناه چندی از امرای عظام و سایر منجهبران مثل سرافراز خان و دونرکا داس و ماندهو سننه وند راورتن ویکه تاز خان و شیرزاد و اوگوسین و شپام سنگه و جگنانه راآهور و امیر بیگ با عدتین از گوز داران شیر افکن که همانا قتی اسفندیار و دل تهنن داشتند - درین فرج

(۱) در منتخب اللباب این مقام را جویره و جویره نوشته - [صفحه ۷۷]

مندیین ساختند و هنوز فرسودند که برای بیجاگده متوجه ماند و کردند - و همه جا از سینه لسان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار بیژن روانه شوند - چون در روز سمنور در کمال استعجال مرحله پدما گشته در قصبه نالگانو بعد الله خان پیوسته - فی الحال از آن مقام طبل رحیل بر سپیل استعجال گرفته دستام باد و محاسب از دنبال شناخته بیست و هفتم دیماه چون بسرونج رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان در روز قبل از نزول مسکری اقبال در آنجا رسیده اراده تاخت شهر داشته اند - و بدستب اتفاق خواجه عهد الهادی داد صفدر خان که از جانب پدر تمام آن محالی بود تا خواجه بابا و گروهی دیگر چهار کوزه قبل از وصول آن گسسته آمدی داخل سرونج شده توفیق حواس است شهر یافته بود - آن معذول جاوید از درانست پندهاد خاطر نموده شده نچهار با یک جهان حرمین از آنجا بر تافته در حلقه قبل سرکار خسته شریفه که مستعمل بر پنجاه و شش از نچهار بود بدست آورده را بوانی هزار و ادبار نهاد .

روز چهار شدجه بیست و پنجم دی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری بمهات همایون که سعوت اسمانی النوع انظار سعادت نثار سعاس مقدس نموده بودند - و نف الغضیب دستها بدعای دولت جاوید مقبول بر کسوت بزم قدسی وزن شمسی از سن چهارم تمر ابد طراز آنحضرت که تا بقای بقا امتداد و مد عدت آن بر صفحه روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار باقی داد زذات و قوتیب یافتند - خدیو روزگار حورشید را به برج نقه میزان تحویل نموده و پناه برادر را برز و گوهر آمده خوبستان را بذایر الججاج حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر اجناس و نفود دیگر سفنجیده بر اهل استعجال هفت کشور قسمت فرمودند .

(۱) در نایب نامه پنجاه مذکور شده - صفحه ۳۳۸ - حصه اول جاد اول *





(۴۰۱)

20

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را در جنبه بزور یکی آب روزی دگر خاک گور
کشایش این در کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده
و قسمت دریافته را از جا در آورده تا آنجا که میخواهد می کشد و در
هیچ مقام قرار و آرام نداده کسان کسان تا بمقصد می رواند - چنانچه
خانجهان کافر نعمت و دریا ناپس را که جاذبه خاک ولایت کالذبحر
و بندیله بل کشش زبانه شعله سعیر و جحیم و آبشخور سر چشمه مدید
و حمیم از راه این در سرزمین بجانب خود می کشید - همانا بدین وجه
بی خوبستن داری از دولت آباد راهی شده بدین آنکه مقصد مشخص
و سر منزل معینی داشته باشند هلم و سرگردان می گشتند - تا آنکه دریا
شوریده بر که پیمان عمرش چند روزی پیشتر از خان جهان پر شده بود
درینولا در سرزمین بندیله سر نهاد - و خانجهان یکدو گام آنسو تر در نواحی
کالذبحر گردن از باز سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا
بد سر انجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بندیله افتاده بود
بکرماجیت پسر ججهار سنگه اعلیٰ عین نموده سر راه برو نگرفت
و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب پادشاهی در آمده همواره
خلیب و خجل میزیستند و پیوسته در صدد آن بودند که از هر وجه که رو
دهد باقدام عذر خواهی پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند -
درین ولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالپی
سر بر آرند بکرماجیت اینمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از لطیف
غیبی شمرده بانواج آراسته خویش غرقا بهمن ماه به تگاپو در آمده سر راه
بر ایشان گرفت - و نخست بدریا که چنداول بود بر خورده بزود و خورد



در آمد - آن سرمست باد را غریز نیز که رسائی این نشاء هوش ربانی در کسک
 سرتی مفرزش سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرماجیت حمله آور
 گردید - و درینحال که او سرگرم جانبازی شده در پی حریف اندازی بود
 قضا را تغنی که از بس درینمقام بجا افتاده آنرا لطیفه غیبی توان خواند
 بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد پیم را سفینه عمر در گرداب فنا
 افتاد و از زیاده سرب ها حباب آسا کسک سر بباد هوا برداد افواج بندیده
 به گمن آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند -
 و خانجهان درین میانه فرجه فراز یافته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از
 میان برد - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود
 قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و نویست بندیده
 در عرصه کارزار بمقام جانبازی در آمده مراسم سپاس گذاری حقوق نعمت
 بیقیاس ولی نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات
 حسنه روزگار بود بکرماجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال
 داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سر راهها افتاده از نكد كوب
 حوادث پاداش بی طریقی و بی راهی می یافت - بکرماجیت بخطاب
 جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازی
 اندوخت - چون شرف و وجود نبود دریا مردود از شراره آتش باروت
 فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مدهوش وار زمام اختیار خویشتن
 داری از دست داده هر روز مسافتی پی سپر میکرد - و موکب اقبال از
 دنبال آن ادبار مآل بر سبیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع
 فیمی از اعمال بماندورا پانزده کوهی سپهنده^۲ رسیدند - و بندهای

(۱) در شمال و شرق جهانسی واقع است *

(۲) در شمال کالنجار واقع است *

بادشاهی خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سرگروه کوه اندیشان زیاد از ده گروه نه مانده بنابراین بیدرتنگ باهنگ یکروز کردن معامله او از روی عجلت تمام رو برای سرعت نهادند - چون خانچه‌ها از وقوع پاداش کردار لکدکوب هجوم حوادث روزگار و پیمان دست بود آنک لیل و نهار شده از اینلغزهای پی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده در چهار پایان قوت رفتار نمایند معینا از زخمی بسیار همراه داشت بنابر آن در آن روز دیرتر راهی شده - ازین راه جمعی از افواج قاهره خود را زود بدو رسانیدند - و از همه پیشتر مقدمه جفود فتح و ظفر سید مظفر خان که همه جا مانند طلیمه بخت بلند پیش موکب می شدتت دنبال آن برگشته بخت را دریاست - و چون خبر رسیدن مقدمه لشکر ظفر اثر باو رسید سراسیمه شده یکبار از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کار آزموده جانشین بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار برجا و استوار داشت - و زخمیانرا باندک مایه خزانة که از دست برد تاراج حوادث زمانه باز مانده بود با چندی از افغانان زبون اسپه پیش فرستاد - خان فیروز جنگ در آنروز شهامت هاشمی را بکار برده با صدمه سیل و صولت بوق بر خیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و از آن طرف خانچه‌ها با افغانان حمیت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم نهاده سپر صدمه آن قضای مبرم شد و دست از جان شسته بی محابا بزد و خورد در آمد - کوتاهی سخن در آنمقام که زبانگ آتش حوب بلذدی گرامی گشته معامله بداد و سند جانها افتاد - و صفدران تهور مغش مانند نهنگان خشمگین با تلذدی شیر و نیز می شمشیر بر اعدای هم تاخته آتش کین هنگامه رزم را گرمی دیگر دادند - از هر دو صف رزم جویان تند خو زورروی هم شده از غوط بردلی چندین خانه زمین تهب ساختند - و چون پروانه

بی پروا خود را بر آتش زده در دست برد شجاعت دست از رستم
دستان بردند * * مثنوی *

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| بنای جدل سخت بنیاد شد | تن از آهن و دل ز فولاد شد |
| چوسیل آن در خیل خرابی پرست | بویرانی هم کشادند دست |
| دویدند برهم یلان بی دریغ | چو جوهر بدندان گرفتند تیغ |
| چو برق از رگ ابر بهر مصاف | برون جست شمشیر خود از غلاف |
| چنان گشت دست و بغل کارزار | که شد تیغها جفت مقراض وار |

در آخر کار بیمن چهره کشائی توجه آن نظریافته تائید خدائی شاهد
فتح در آئینه تیغ مجاهدان نصرت انما صورت نما گردید - چنانچه
در اندک مایه مدتی به نیروی کارگری اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده
سران رزم ساز از دست بازی بسربازی کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر
اثر شیرزاد خویش خانعالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز
در عرصه جلالت نقد جان باخت - و هم چنین راجه دوارکا داس نبیره رای
سترسال در باره کشش و کوشش پای کم نیارنده تنی چند از آن زیاده سران
را مسافر ملک عدم ساخت و خود نیز سرسرحق گذاری نهاده بکار آمد -
چون خانجهان اکثر مردم خود را قتل و مجروح دید - خصوص محمود نام
پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمی پشت او بدیشان بود بکار آمدند
و جانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ زخمی مذکر بر روی ران رسید - و بدو
نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیر باد گفته راه فرار سر کرد -
و مطلقاً هیچ چیز مقید نه گشته قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام وازی
باشد غنیمت می شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت
بتحساب گاهی برداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبه خود در آن دانست
که شاید می چند بهادران غنیمت گیر را بدان مشغول ساخته خود در آن

فرجه فرصت هزیمت بیابد - از جمله فیلان بیست زنجیر بدست
 دالوران شیرانگن فیل گیر افتاد - باقی راجه امر سنگه زمیذداز بهاندور گرفته
 بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان گریزان گشته افتان و خیزان خود را
 بنواحی کالنجور رسانید سید احمد قلعه دار کالنجور سر راه بر آن گمراه گرفته
 جمعی کثیر از همراهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با [حسین] ع
 نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه
 عالم پناه ارسالداشت و بجلدوی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان
 سرافراز شد - و خانجهان بکار فرمائی اضطراب عنان بشتاب سپرده تا کنگر
 تالاب سپهنده که بیست کوه مسافت درمیانه بود هیچ جا عنان یکران
 خذلان مثنی نه ساخته یک جلو تاخت - و عنان اختیار از دست
 فروهشته درین مقام که خاک دامنگیرش گریبن گیرم گردیده بود قرار اقامت
 داده از سر کوچ در گذشت - و از ته دل همراهان خود را میان مرافقت
 و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجدائی گردیدن تکلیف داد - در آن میانه
 جمعی را که ملاحظه حمیت افغانی بل رعایت حق نمکدانی ملحوظ
 بود ازین روز تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهی گردیدند و باقی
 سرخویش گرفته برای خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان درروز
 دوشنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غره رجب پیشهاد همت ساختند که
 بهر صورت که رو دهد امروز معامله او را یکر سازند - و بحکم این قرار داد
 از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب موج گرداب پی دری
 شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار گرز دار
 و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر برآن فلک زده برخوردند - و آن
 برگشته بخت با عزیز نام پسری که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر

از افغانان از عمده‌های سرداران او که باو پایداری نموده بودند بنابر آنکه دل برهلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگی از اسب پیاده شدند و رخ بعرضه پیکار نهاده با فوج شاه‌هی زو برو گشتند - پیش از همه مادهو سنگه با چندی از گرز داران پیشدستی نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلالت در عرصه گلزار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آویختند *

فهانگان ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمدند
 در آن عرصه شوری بر انگیختند که در چشم معشر نمک ریختند
 ز برندگیهای شمشیر کین لب زخم بر تیغ گفت آفرین
 ز هنگام دست برد یلان نجستی کسی جز خدنگ کمان
 ز مغز دلیران در آن دشت کین سری بود پر مغز گوئی زمین

اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پای گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز گرفته بمبارت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده با وجود کمی عدد مردانه وار با دمی پرکین و جبینی سراسر چین زو بروی بهادران پر دل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روزگارش پایان رسیده در عرصه پیکار به هیچ وجه من الوجوه پای کم نیارزده دست و پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گریی سعی سودی نداشت و اصلا امید بهبودی نبود بقضای خدا بمبارت در آمده مشت بر نشتر و پهلوی بر نوک خنجر می زد تا آنکه از اطراف عرصه مصاف زخم‌های نمایان خورده - خصوص از زخم برجه مادهو سنگه که پیشتر از همه بر زده پیشتر از همه کبری افتاده بود - باوجود اینحال تا تاب و توان خوبش

داري داشت از خود نفرت و از پاي در نيامد - آنگاه اکثر دلاوران که چون دشنه بخونش تشنه بودند تا رسيدن سيد مظفر خان امانش فداده بزخم‌هاي پيپي سيوف خاک وجودش را بصر صرفا دادند - در آن ميانه قريب بسي سوار از همراهان او خود را بيگ کفاره زده بتگ و تا سر بدر برده پي کار خود رفتند - و ديگران قريب بصد کس که عار فرار بخود قرار ندادند با محکم نموده قطعاً نه لغزيدند و بر سر جان نه لوزيده در پاي تيغ تيز نيز ثبات قدم ورزيدند - مثل عزيز و ايمل و چندي ديگر که از کشتن و مردن ابا و پورا نکرده پروانه وار خود را بيدريغ بر شعله تيغ آتش آميغ زدند - و از موکب اقبال درين جدال سيد ماکم ولد سيد عبد الله نبيرو سید مظفر خان با بيست و هفت تن ديگر سر در راه جانبازي داده سر افرازي جاويد خون بها گرفتند - و چندي ديگر محضر دايري را بخط زخم نمايان رسانيده رايت مردمي بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهاي آن زياده سران از تن جدا ساخته بر سر نيزه کرده بودند عبد الله خان بهادر فيروز جنگ با ساير سرداران عسکر ظفر اثر از دنيدل رسیده بشکرانگه اين فيروزي که بتازگي روزي اولي دولت ابد طراز شده بود از روي نياز شکر کارساز حقيقي بجا آورد - و سر خانجهان و عزيز و ايمل را همراه خواجه کامگار برادر زاده خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخم‌دار پناه بزن دريا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان مقيد نموده بيکه تاز خان سپرده روانه حضور پر نور ساخت *

* ابیات *

کجا اين سر را اعتبار [سنل] مگر از پي عبرت ديگران

سری را که بودی ز صندل بدرن [زمانش بیازی پر از گاه کرد] ع
سروش آمد آخر اگر رفتن تن بود عذر آن رفتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجب
که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره
روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان از بنمعنی خبردار گشته
بآهنگ مزده رسائی پیشتر شنافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب
تپتی کشتی سوار از شکار مرغابی مید خوشوقتی و کامیابی می فرمودند
ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیقیاس
و منتهای بی منتها و اهدب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود
امر بنوازش نقاره شادبانه فرمودند - و ازگان دولت و اعیان حضرت مراسم
تهنیت بجا آوردند - در فتح نامها منضم به بشارت استیصال آن خسران
مآل بجهت یمین الدوله آصف خان و مهابت خان خانخانان و سایر
صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبد الله خان بهادر و سید
مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان
اختصاص داده مصحوب عبد الله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند -
و معتمد خان برسم مزدگانی از عنایت خلعت خاص شریف یافته -
و خواجه کامگار باضافه منصب و مرحمت خلعت خاص و اسب سرمایه
اعتبار اندوخته بخطاب عزت خانی ناموز گشت - و بهار فرمانی مصالح
ملکی برای اعتبار خیره چشمان سرهای پر شور و شر آن خیره سران آورده
گوش دروازه قلعه بهرانپور شد - و چندی راس المال عبوت ارباب خدوت
و سرمایه بصارت ارباب شرارت بود - درینوقت که سر پیر خان مخاطب

(۱۱) ع [زمانش بیازی پر از گاه و گورد] صفحه ۳۴۳ - حصه اول منتخب اللغات -

در نسخه کتابخانه کوفیه حیدرآباد بجای زمانش رقم شده *

به خانجهان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالع کلیم
این دریتیم در رشته نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صله سرشار
یافت * * قطعه *

این مرده فتح از پی هم زیبا بود این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سر او حباب این دریا بود

چهره نمائی شاهد مراد عسکر منصور که

عبادت است از فتح قلعه دهارور

بنقاب کشائی اقبال این تائید

پرورد عنایت ذوالجلال

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید
سعی کار گزاران و میانجی کوشش مددکاران بی نیاز لاجرم همه وقت
و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بعثت و اقبال برفق
دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت
خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعه محال
کشاد دهارورا است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشته مرتفع
اسلح یافته بر اکثر اطراف آبفدهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک
و جبههای عمیق دارد - و نا حال تصور فتح آن در آئینده خیال هیچ کشور
گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانیهایی اقبال کار ساز فتح آن در هلداس
ترکنار روی نمود - و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خلیف از راست روی
(۱) این قلعه در جنوب و شرق بدر بغامله بیست و هشت میل انگلیسی واقع
است *

اندیشه درست بغاظر آورد که نخست به قصبه دهارور و پیخته که بلغت دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز معین بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آید بتازد - و آنگاه بر سر قرار داد معهود آمده تعاقب بهلول و مقرب خلن پیشفهاد همت سازد - لهذا بانصرام ما فی الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس حصاری پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه قلعه داده رو بمدافعه سپاه نصرت دستگانه نهاده اند - از آنجا که راه سردارپها است و شرط کار گزاری خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی در آمده گرم بان اندازی بوهند بیاد تفنگ گرفته از آنجا بضرب زور بیجا ساخت - و ارباب تهور اسباب نهب و نهارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته بی محابا بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب و اموال بی شمار به یغما بردند - بعد آن بموجب فرموده خان مذکور پیادهای باجه ججهار سنگه در صدد سر بازمی شده بخندق در آمدند - و آن پیادهای جلد و جرار که هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمی آوردند و در مقام سرعت سیر بر تگاران باد پیما پیشی می جستند از سر جان گذشته با اجل دست و گریبان شدند - و به تغذای عرصه خندق در آمده چندی از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخمهای کربی چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسپ و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق بر آوردند - از تهور ایشان اکثر دلیران و یغمائیان لشکر دل یافته بخندق در آمدند و آنچه از صامت و ناطق یافتند متصرف شدند - و درین مرتبه نیز پیادهای بندبیله سه زنجیر فیل و پنجاه اسپ بدست آوردند -

اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنایم را باریاب تاراج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه بر فیلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداری در خندق پیاده پا براه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده درباره جست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقه از دقیقه فکر و تدبیر فاعری گذاشته - و در عین تعمق نظر در بیچه بگچ و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن راه فرجه یافته نهفته بقلمه در آیند - بنابر آن در حال بیلدازان و سایر عمله و فعله این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده بجد کای و اهتمام تمام بشکافتن آن باز داشت - و در آن سمت ملچها قرار داده جا بجا نگهبانان برگماشت - و چون متخصصان مثل سیدی سالم حبشی و پدر اعتبار زاو و برادران او از قسمت یافتن ملچها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشتر نموده سرگرم بلن اندازی و بندوق افگنی و توپ کشانی شدند - درین اثنا بذاب آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از تغلب حجاب غیب شاهد لطیفه شریفه زوی نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایه پشت گرمی اهل حصار بوده و آنرا بصد جر ثقیل بالا بوده بر دروازه قلعه نصب نموده زوی لشکر را بآن نگاه می داشتند لرا به آن توپ در انداختن نخستین از صدمه آن شکست و توپ غلظان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان در آن میانه بمثابه کار برایشان دشوار ساخته عرصه بر همگنان تنگ گرفت که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن لرا به و رفع توپ که باسانی دست بهم نمی داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آن واقعه زوی دروازه منصوبهای فتح فرو چیده در همان گرمی مرحمت بخل و میر نیات

را با جمعی از بندو قچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه چبوترا
 کوتوالی ملچار ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با
 آنکه اکثر بندهای دولت خواہ بادشاهی خصوص امرای دکن بنابر
 دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده بانفاق می گفتند
 که صرف وقت درین راه نقد فرصت بخاک ریختن است و درین معامله
 پافشاردن سر رشته کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که
 اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخن را بسمع
 رضا اصغا ندموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه
 بر مرتبه مراتب جد و جهد می افزود - در آن چند روز جمعی از پراگنده
 گویان را که خلیل در سوخ عزیزت می انداختند بهر گوشه متفرق ساخته
 خود با مردم یکدله سرانجام کار وئی نعمت جاوید را وجه همت بلند
 نهمت ساخت - و از صفحیات و حکایف اعمال و جراید مساعی اهل قلعه
 که عنوان تهران و نکاسل داشت آیات و هن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی
 در پی کار سازی یورش شد - و بامداد روز دوشنبه هشتم ماه بهمن به عون و صون
 ایزدی مستظہر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دایران لشکر
 به هیئت مجموعی از جانب دروازه دیگر که آبکند و جرنداشت انداز
 یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دایران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته
 و زمین ها بر دوش نهاده تکبیر گویان پای برآه حصار برداشتند - و بمجرد
 رسیدن نردبانها باطراف برج و باره برافراشته و پا بر مدارج آن گذاشته
 بالا بر آمدند - و برخی بدست آویز کمند بر کنگرهای برج عروج نموده
 کار نامه این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق
 بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده در بیچ دروازه را
 از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا از آن راه داخل قلعه شد -

تا آنوقت قریب [دو] هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست بغارت و تاراج برکشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره و ستور و مرواشی و امثال اینها بحوزه تصرف سپاهیان در آمد - و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بذبح دست انداز ارباب یغما بباد فیهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و برو دیوار و در حصار بجزوب غارت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلی از میان رفته برنده آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعله قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار زار و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جدّه مادری نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بذبح در خواه امراء دکنی بصیغه صدقه فرق فرقدسلی آزاد ساخت - بعد از آن بسر انجام ما یحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود - و هفت صد تفنگچی و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با عدد سوار و چندی از مناصبان را در قلعه باز داشته نگاهبانی حصار بسرداری میر عبد الله رضوی مقرر ساخت - و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استعسان نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند - اعظم خان بعفایت خلعت خاصه و اضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و دو اسپ از طویلک خاصه با زمین مطلا و راجه جعبه سنگه بندیده بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی

ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند - افواج نظام الملك که بیست گروهی قلعه دهروز اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر آنجا کوچ نموده بنواحی قلعه قندهار که در آن آوان بمضیق محاصره افواج پادشاهی در آمده مشرف بر گیراگیر تسخیر شده بود شتافتند که شاید باتفاق دستبرد می نمایند و باین حرکات نقص باعث شغل قلب و پراگندگی خاطر دولت خواهان شوند - خان مذکور بیدنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ کرد - در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشکر عادلخان که در آن نزدیکی از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوری یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوئی او یاقوت خان و اوداجیرام و کبیلوجی و جمیع امرای دکنی و حبشی را بهمراهی ملتفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سبیل استقبال فرستاده او را بدین مایه احترام بلفذ پایه ساخت - و باعث آمدن رندوله خان آن بود که عادل خان ده هزار سوار بسرداری او و پدرش فوهاد خان بحراست معال متعلقه خود که در سمت سرحد نظام الملك واقع است فرستاده بود که آن سرزمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در باره تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقه نظام الملك که شاهنشاه مالک رقب بجهت تالیف قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن باعظم خان نوشت که چون عادلخان درینولا بتازگی در سلک دولتخواهان درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمعیت سپاه را که در جذب کثرت مرکب اقبال حضرت سلیمان مکانی قدر و مکانت خیل موری ندارد بخدمت لرسالداشته که بنه‌دیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سرافراز گردد - الحال این بنده درگاه در خواص آندارد که باین درینافت حضور امتیاز یافته

در آنچه مقتضای وقت و صلاح حال باشد با استصواب رای صواب آنخان کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان برین مضمون وقوف یافت با آنکه میدانست که او بظاهر اظهار وفا و وفای می نماید و باطناً از راه نفاق با نظام الملک اتفاق تمام دارد و با استیصال کای او راضی نیست بذبح اغماض عین و مدارا که از ستوده آئینهای دل پسند ارباب خرد ارجمند است و سر همه خصایل محمودة و سایر شیوههای ستوده سرداران از مکفون ضمیر او قطع نظر کرده با او بمقتضای سخن تحکم علی الظاهر عمل نموده به تقریر دلیلی حکیمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد - که چون درینحال عزیمت تنبیه غنیم سمت تصمیم یافته مزید توقف که صورت تقاعد از انصراف قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لجرم این اراده که ازو بغایت خرد پسند افتاده هر چند زود تر بحلیه وقوع و زیور تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و انسب مینماید - بالجمله چون زندوله خان از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیره وجوه خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده باردوی جهانپوی رسید بحکم وحشی منشی و ضعف نفس و بیدلی از غلبه وهم و هراس بیفیلس که ناشی از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد سلاحدار به مجلس اعظم خان که در آنروز بزهی خوش مرتب ساخته و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بغیر آنکه منع همراهان او باعث مزید توحش و تذفر همگنان می شد ازین معنی که منافی روش آداب بوده اغماض عین نمود - معیناً از روی مهربانی بمقام دلای و استمالت او و پدرش آمده سخنان عطفوت آمیز که مناسبت وقت و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس مجدل شد - آنگاه از سر نو بر سر دلدھی ایشان رفته بیست دست خلعتش فراخور

قدر و حالت بایشان داد - و چون از شگفته جببونی اعظم خان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بر زبان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عوایف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم فامتفاهی مفتخر و مباهی ساخته اند - چنانچه مجال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعه دهلرور است بدو عفايت فرموده اند - اکنون که فتح قلعه مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سرافراز نه سازند اینمعنی باعث نومیدی و حرمان نصیبی او از عفايت بادشاهی خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالی شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کلی نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفای زده بایشان در قلع بنیان بغی و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آید - و در باب تسخیر قلاع معهوده بکومک مردم او اقدام نموده بعد از فتح بار باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر در ادبی تعاقب غنیمت نگاپو نموده بر اثر ایشان قاختند و مکرر طول و عرض این کشور را پی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب متید همراهی نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - معیناً از روی مزید برو امتغان که گزیده شیوخا بندگان این آستان است مکرر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بضمود در مانده اند انفسب آنست که بمحاصره قلاع بپردازند مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعه دهلرور بنصب صد گونه منصوبه اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعنی بیوجه

که عبارت است از التمس قلعه مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مفاسد
 آنست که درینولا چون عساکر منصوره براند تفتیه بقیه السیف فقیم
 به پائین گهات متوجه اند شما درین حوالی اقامت نموده و مردم خود
 را فراهم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گره ادبار آثار از مقابله رو تافته
 آهنگ بر آمدن بالا گهات نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیریید - تا افواج
 قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و بتفاتی همگانی را درمیان گرفته از
 میانه برداریم - آنکه که شما مصدر ایفکونه هوا خواهی شده باشید درین
 باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعه دهارور
 نمایند - و بنابر آنکه در نظر انور آن جهانجلی جهان بطش مصیبت هفت
 کشور بل مصیبت چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطه موهوم ندارد تا باین
 یک کف دست زمین محقر چه رسد یقین که این التمس بموقع قبول خواهد
 رسید - مجمعه اعظم خان فوج عادلخان را به قصه ماندوده مرخص نموده
 عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک
 به سمت قندهار هفتاد - و نظام الملک از جا در آمده ناچار صلاح
 در آن دید که بافواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه شولا پور را باز
 بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان در میان در آورد که بتفاتی یکدیگر
 بمقتضای مصلحت وقت کار کنند .

بیان مجملی از خصوصیات شدت

تقط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از تیره مرالجمی و بد فرجانی قطعاً رعایت

(۱) این مقام در جنوب و غرب دهارور بمسافت بیست و پنج میل انگلیسی واقع است
 (۲) این قلعه در جنوب و غرب دهارور بمسافت بیست و پنج میل انگلیسی واقع
 است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد *

به جانب بندگان بادشاهی بجا نیاروده برخلاف سیر مرضیه ملوک عهداً
 ماضی سلوک می نمود - و مجاری اوضاع و اطوار بر منتهج مستقیم عدل
 و داد قرار نداده هفتجار مرضی حضرت پروردگار نمی بینود - و باین نیز
 کفایت نموده افاننه را که خمیر مایه فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در
 ولایت خود پناه داده در تقویت آن فتنه باغیه که اخلاط فاسده بل مواد
 مفسده کابرد روزگار و علت تامه سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان
 کوشیده ازین چند ماده خود را مستعد بلا و آماده ابتلا ساخت - لاجرم
 حضرت جبار منقّم انواع بلا یا بر روی او در عیالی بلاد او کشاد - چنانچه
 نخست دایه سیاه پستان ابر بهاری و سحاب آذاری شیر باران از اطفال نبات
 باز گرفت - و تا انقطاع موسم برسات کشت خوار زمین که پیوسته از افضال
 ابر مطیر زکوة گیر بود بر شکره و آری نم بل به نیم قطره شبنم نرسید - بدین سال
 که گوئی در آن سال بطورها طبع دخان آتشی گرفته بود یا سقای سحاب
 سراب از چشمه سیراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه زنگاری سبزه
 کاهی گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کهنسار از فرط بی آبی سیملی
 گیاه سیمایی گردید - چنانچه میرزاان تهبی چشمان مایده کلام ابو طالب
 کلیم درین باب میگوید *

نشان از ابر و باران آنچه رفت که گفتمی برج آبی ز آسمان رفت
 هوا گر قطعه ابری جلوه میداد بدی بی آب همچون کاغذ باد
 اگر یک قطره آب آتشی بود چو آب آبله پرده نشین بود
 مچماً باین علت قلت غله و کثرت غلا بجای کشید که عاقبت الامر
 به تحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجامید که کار از شمار و تعداد اموات
 در گذشته اسم مویه و نوحه و گفن و دفن از میانه برخواست - بل بنابر
 آنکه موت عزیزان نیز علت قلت مؤنت میشد نوازم تهنیت بجای

تعزیت بجای آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخنامی باعث عدم راه مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچه راه باریک تیغ تیز که در آنجا این قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله بمراحل وادی نیستی می شناختند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر می جستند آنرا که قوت رفتار و پای فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان بغربت و برخی از دنیا با آخرت جلا وطن می بودند - و ازین ورطه کسی کشتی جان بدر برد که از کمال ناتوانی برای قطع مسافت آنچنانی نیز نداشت *

فلک ماند از پی هنگامه غم بهر گوشه کفی از نظم آدم
 ز بس در کوچه فرش مرده افتاد نشان از کوچه تبوت میداد
 بسن شیشه ساعت در دنیا پر و خالی شد از موتی و احیا
 بغیر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از نوع شعولی خالی
 نمی باشد سال دیگر از سلامت قرب جوار آفت خشکی و غلا و بلای قحط
 و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده
 همانا اهل سرنا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم
 این شهر و سایر پرگانات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند
 انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردنی که
 در آنجا بود نیز از بیخ و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت
 و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبان آتش
 جوع می زدند - بنحوی که هرآنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله
 گردش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمی کرده بود بکمتر از هفته آدمی
 در هفته خوردن خاک تلافی بجای آورد *

زنگی گرفتار و گر غلی بود بخوان رزق از نم خوردنی بود

* ابیات *

نظرها قرص مه را کرده تراج بغان شب فلک هم گشته مصتاج
 پس از آن هم بی مبالغه شاعرانه و اشراقیت منشیانه کار مردم چون
 سیاه مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی نهایی بر ناتوانی
 دست می یافت از سر او در نمیگذشت* - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز
 و جگر گوشگان ناز پرورد خود را زنده از یکدیگر [در دیده] خام می خوردند -
 و درین باب از ستوده اطواری که درستی کردار بر راستی گفتارش شهادت صادق
 میداد استماع رفت که در عین گرمی هنگام قطع زنی در جوار محله
 سر پوشیده از مردم رو نشناس روی و مو کشاده بر سر کوی و برزن داد داد
 خواهی داده بقیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت
 ظاهر شد که از جور جرات خود و عدم انصاف و سروت ایشان نظم می نماید
 که تظلول ایشان در حق من باین غیبت تعدی تجاوز نموده که جگر
 پاره مرا درست بکار برده مرا بنحوی بی بهره مطلق ساختند که استخوان
 ریزه نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بسرحدمی کشید که چون این صیدها
 بدست نمی افتاد اکثر مردم میبندد کرگسان چیغه خوار از شکل مردار
 روزگاری بسر بردند - و چون روی زمین را از پشتهای چیغه و اموات که تا
 بسمک و سماک بر روی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک
 کرده بود پرداختند کار به نیش قبور و کارش گور رسید تا آنکه مردم مطلقاً
 بدفن موتی مقید نمی شدند - و اگر احیاناً کسی احوالی مراسم دین و آئین
 شرع متین نموده نهایی مرده را بطاک سپردی سوختگان آتش جوع
 پی بدان برده بر سر قسمت آن بندگان هلاک ساختندی - و اگر از روی
 خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور بر آورده
 از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

(۱) ع [در دیده] ل *

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نمایی از آن بر زبان و نشانی در میان بود برآمیخته می پختند - و اسم سلمی نان بر آن نهاده بجان گرامی می فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول اگر بفرض محال بدست می افتاد آنرا بسان برة شیر مست سان سان نموده بسان تحفه گرانمایه نهایی در معرض بیع می آوردند - و مردم شکم پرست که از گرسنه چشمی شرة پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ شان از پی گمان گوشت چون تیر پرتابی از کمان میدوید آنرا باندازا دسترس خورد می نمودند - چون معامله بیاعان آن متاع گرانمایه و فروشندگان این کالی ارجمند والا برسوائی کشید بعد از تحقیق این حقیقت ایشان را بازخواست شکنجه سیاست بیلسا رسانید - ملخص سخن از حیص بیص این مخصصه مخوفه و تهیگه مهلکه جمعی که قوت حرکت داشتند به نسیحت آباد هندوستان که ارض الله واسعة عبارت از آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس و هم چنین اهل گجرات و مضانات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه که مظهر لطف سرمدی و عنایت ازلی و ابدی حضرت ایزدی است ازین بلیگه جلیله عظمی و طامغه عامه کبری نجات یافتند - چه حسب الامر آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لغرها و آتش خانه ها برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز از سرکار خاصه شریفه انواع خوردنی مهیا ساخته عموم مردم را بلاعام می دادند - و سوائی این روز در شبیه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار بلیک عید ابدی هفتهای دهر و ایام عام و شهر است پنجهزار روپیه سوائی صدقات و وظایف مقرر بر سایر سکنه شهر برهانپور قسمت می نمودند - و فرمان همایون شد که بجهت رعایت رعیت در خراج تصفیف کلی از باج مقرری داده

پنججاه لک روپيه معاف شناسند - و آنچه حسب الحكم اقدس ساير امرا و ارباب مناصب بصيغه تخفيف باز گذاشتند از حيز شمار بيرون است *

دريم ايام آقا حيدر غلام ترك نژاد كه بخطاب خواصخاني و كمال مصوميت و اعتبار نزد نظام الملك امتياز داشت از رهنموني بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاري ذات و سوار و عفايت خلعت و اسب سرافرازي يافت *

درينوقت كه مقرب خان و بهلول را از بيم سطوت و صولت اوليای دولت يکبارگي پای استقرار از جا رفته قرار مصالحت به عادل خانيه دادند - اعظم خان برندركه خان نوشت كه درينولا مخالفان سر بر آمدن ببالا گهت دارند سبيل دولتخواهي آنست كه حسب المقرر دهانه كرويه را نگاهداشته سرازه قرار بر سر آن مطرودان تا رسيدن موكب مسعود از دنبال مسعود سازند و بتقديم اين خدمت شايسته باعث آبروي خود شوند - آن نفاق آئين در جواب نوشت كه چون درينولا اكثر مردم ما پراگنده شده اند درين باب از عادلخان استمراج نموده باستصواب ايشان عمل مي نمايم - مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استيصال نظام الملك ملاحظه نموده بتازگي از در چاره گري در آمده راه صلح و صلاح بارندركه كشوده بطريق نامه و پيغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسي تمام باو اعلام نمود - كه تا دولت اين خانواده از بنياد نيفتاده صلاح آنست كه فرصت تدارك از دست نداده تلفي اوقات ملي در مستقبل احوال به عمل آيد - و پيش از آن كه نوبت آسيای حوادث روزگار بشما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نيز نقطه وار مركز دواير حرب عريض الذيل گرديد اگر دولت خواهانه ترك نفاق نموده پيوند اتفاق بر روابط وفا و وفای استحكام يابد و سر رشته عهد و پيمان بعقد غلاظ ايمان توثيق تمام پذيرد - در نگاهداشت اين

دردمن مساعی جمیله مجذول افتد - خصوص درینوقت که نظام الملک بنابر درخواه هواخواهان بدین معنی راضی شده که بغای مصالحه و معاهده بر اساس تسلیم قلعه شولا پور بعادل خان گزارد - و الحال چون حقوق نمک تربیت نظام الملک نیز بر ذمه همت شما ثابت است چه در حقیقت بانی اعتبار شما در مبادی حال ایشانید - بالجمله این تقریر دلبندید در رندوله تاثیر نموده بتازگی دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بی توقف فرمان شد که سید دلیر خان و سایر احدیان از فوج ابوالحسن جدائی گزیده بکومک اعظم خان متوجه شوند - و سردار خان و خواصخان و رشید خان و چندی دیگر از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آیین تعیین فرمودند - خان مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده بانداز تاخت و تراج قصبه و بازارگاه پرینده^۱ متوجه گشت - و بتاخت و تراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بیای ستور غازیان پی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعه^۲ خام که بقلعه پیوسته است حکام تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فر گرفته بود تاخته بصدمة نیل دیوار آنرا که سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع داشت انداخته داخل قلعه شد - درین حال متحصنان در توپ کلان را که وزن گلوله هریک یک و نیم من بادشاهی باشد آتش دادند - حسب الاقتضای قدریکی از آن در قضای نازل بر زمین رسیده از آن زمین سنگ لاج پلوا سنگها بصدمة آن جدا شده و بچندین تن زخم های کثیری رسانید - از آنجمله سه سوار با اسب و چهار پیاده بیک زخم جان دادند - و فرموده اعظم خان دلاوران متهور در همان گرمی دست از جان شسته

(۱) در ضلع عثمان آباد (قلعه و نظام) واقع است *

بنخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سرمست با غنایم بیشتر از آن گونه
فرزین بندی که تصور آن عقدا دشوار کشا خورد را مات تصویر داد بر آوردند -
اعظم خان باوجود عین انتظار کومک و خزانه بشرابط محاصره نیز پرداخته
از سه طرف ملجوها ترتیب داده سیبها پیش برد - و از سستی که باهتمام
راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوچک سلامت نزدیک تر برده
آنجا حوالت گاه پرداختند - و دمدمه بر فراز آن بر افراخته متحصنان را
بیاد تیر و تفنگ گرفتند - و بضراب توپ دیوارهایی مقابل خود را بخاک
برابر ساخته اگرچه کار بر مترددین درون حصار تنگ ساختند - خصوصاً اهل
بلوگ شیر حاجی از دست سر کوب اهل جواله یزای سر بر آوردن نداشتند
لیکن از راه فقدان هیزم و گاه و علیق دواب سلامت مقابله آنچنان بر بیرونیان
از فضلی حوصله درونیان تنگ میدان تر شده بود که برگ کاهی در نظر
وقع کوهی داشت و خوشه از بس که جای انباری میگرفت در حوصله
ستوران جوی همسنگ خرمنی بود - بنابر آنکه در آن فوای بیخ گیاه از
زیر زمین چون برگ گاه از روی زمین بر افتاد ناچار چارپایان که در آنرا از
فرط ترصد علیق چار چشم شده دیده انتظار در راه جو و گاه سپید کرده بودند
نظر بر خوشه سنبله و خرمن مایه که از دور سیاهی میکرد درختند - و بنظر
گاه داب کهکشان که گاهی گاه کهنه بیاد بر می داد ساخته بیاد علف تسلی
می اندرختند - باقوت خلن و ملتفت خان که با فوجی جرار از موکب ظفر آثار
بجهت آوردن گاه و همیشه بمحال دور دست رفته بودند بهزار جر ثقیل بطریق
زمین کاری و چاه کنی علف در سه روزه چهارپایان در جمیع جهات و اطراف
اخذ و جر نمودند - و باوجود آنمایه سعی سودی فداده اثری بر مراتب
کوشش مترتب نشد - فی الواقع ممتنی خس یا پشتلوه چند گیاه بطور آگ
دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و انباری یا خرمنی

جوباستوران کوه کوه سپاه قف شکوه کجا بس آید - ناچار اعظم خان صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز داشته از پای حصار برخاست و از سر انگاه رو بقلعه دهلور آورده در موضع پتوره^۱ منزل گزید *

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دربار سپهر مدار روی داده مرقوم می گردد - چون درینولا محمد علی بیگ رسول دارایی ایران حسب الامر اصلی از دارالخلافه اکبرآباد متوجه درگاه والا شده بود بطایر مبارک آوردند که مشارالیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجاله بخلعت فاخره سرافراز سازند - بفاخر آن مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعت خود را بلورسانیده از تشریف خلعت سعادت اندوز سازد و تا مآلوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال معاودت نماید - و معتقد خان صوبه دار آنولایت تا بدرگاه گیتی پناه همراه بیاید *

بیست و سیوم اسفند در بعین الدوله آصف خان با سایر سرداران از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدر بادشاهزادهای ناصدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان مذکور مامور ساختند - و آن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شناس بشکر درینخت این عطیه والا بر کام دل فیروز شده سجدهات نیاز بجا آورده بفررسم معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و مشمول عنایت بهار شده مرحمت خلعت خاصه ضمیمه دیگر عواطف عمیمه گردید - آنگاه امرای دیگر

(۱) این موضع در جنوب دهلور بقاصه چهارده میل انگلیسی واقع است *

به ترتیب منصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباهلی و مفتخر گشتند .
 عبد الله خان رسید مظفر خان که در باب استیصال خان جهان سعی ایشان
 مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هر یک پانصد مهر بر سبیل
 نذر گذرانید . نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمدهر و شمشیر
 مرصع و جیفه مرصع و اسپ و نیل خامگی معزز گردیده با افزایش هزاری
 ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازی یافت . بعد آن سید مظفر خان
 که چار هزاری ذات و سوار بود خلعت و غیره و اضافه هزاری هزار سوار
 و خطاب خانجهانی یافته منحسود اقران گردید . پس از آن سایر
 منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب بلایه
 منصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند . در همین ایام
 مکرمتا خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت
 ملازمت دریافت *

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پور بظهور آئین مقرر حکم به افروختن
 چراغان فرمودند . پرتو چراغان در دل آن شب که روکش روز شده بود داغ
 رشک بردل مهر جهان افروز نهاد . و در آن شب قدر مایه بدر که مقدار
 نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائی چراغان بدان مثابه
 اکتساب انوار نمود که از آن ذخیره باقی روزگار تا باید اندوخت و واج آفتاب
 تاجان نیز از فضل زنگ جاوید ادا نمود *

آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی

کشور خدای فلک چهارم یعنی فیر اعظم بعد از انقضای بیست و سه
 گزری و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار

و چهل هجری بدولت محل حمل تصویب نموده آب و رنگی بر روی کر
عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنین جلوس ابد قرین خدیو
زمان خلیفه روی زمین نوید نوروزی نو بعالمیان رسانیده ضعیف حال
گسسته امید را قوی دلی بخشید - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمره
عدل و احسان بل خاصیت نیت خیر است ابتدای زمانه بتازگی منظور نظر
مهر پدران آبی علوی گشته بقیه السیف قتل عام مصائب گیتی و ترکناز
حوادث روزگار از زیر تیغ بیدریغ طهون و وبا جسته بارماندگان شبیطون طوارق
لیل و نهار از مضمضه بلای قحط و غلا رستند - و بیمن عنایت خوان سالر
ماید احسان حضرت رزاق یعنی مهر منیر ابواب فتوحات آسمانی بمفتیح
عنایت ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح گشته پرمردگان صحرا و چمن
چون گرسنه چشمن قحط دکن از عطای بی منتهای الهی سیر چشم
لیل نمنا گشتند - چون گذارش مراتب عطای عظیمه و عنایات
عظیمه ایزدی نه در درجه ایست که بار تفصیل برتابد ناچار خود
را از آن باز داشته بنگارش مجمل واقعات این ایام خیر فرجام می
پردازد •

نوم فروردی ماه محمد علی بیگ رسول دارای ایران شاه صفی
همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلی به پذیرا او شناخته
بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه گیتی پناه شده از روی کمال ادب
نامه شاه صفی را که عمده مضمون آن تهنیت جلوس همایون بود گذرانید -
حضرت شاهنشاهی نامه ازو بر گرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند -
بعد از آن زمانی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آئین که مشتمل
بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسیله اعیان درگاه در باب تعیین وقت
گذرانیدن از میان شاه درخواست نمود - حسب الامر اعلی هشتم فروردی

ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعفایت صوری از مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشی و جیغه مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازی بخشیده مرحمت در خوان طلا و یک پاندان مرصع و یک تقوز پیدانه زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت پر از ارگجه خاصه که بفایر رسم معهود در ایام جشنها و عیدها عذایت می فرمایند ضمیمه آن مراسم عمیمه شد - عبد الحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهی بجهت تقدیم خدمت مهمانداری و همراهی محمد علی ایلچی از دارالخلافت تا پانی پت شتافته و از آنجا تا برهانپور بشایستگی تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای نمایان بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسمان نشان پیشانی بخت را فروغ سعادت جاودانی داد •

ششم ماه ایلچی مذکور حسب الامر سوغات شاه را که از آنجمله سه تقوز اسپ عراقی زاد مرصرتگ شعله نهاد و نفیس امتعه ایران و نوادر تحف و بدایع هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک روپیه می شد بنظر انور در آورد - و پنج اسپ عراقی و پانزده شتر بختی فرو ماده با پنج استر و اقمشه آن دیار از خود و پنج اسب از بابت محمد تقی تصویردار تفوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان نفوسند و سایر امتعه نفیسه که قطب الملک مصحوب بشیخ محی الدین رسول درگاه و فاخان نامی کس خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه را جواهر و اجناس از جمله چهار لک روپیه داد قطب الملک بر سبیل پیشکش از جانب خود گذرانید •

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعی قلیچ خان در آله آباد روی نمود و شرح منجمی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیه خدیو هفت کشور رسیده بود که [عبدال] ۲
نام نساد پیشه کوتاه اندیشه بنابر استظهار حصانت حصارهائی استوار که در
وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خود سری بر آورده و رعیلی
متردد آن دیار از دست تظار او بجان آمده اند - لاجرم بحکم آنکه تنبیه
از باب فتنه و فساد در شریعت جهانداری فرض عین است حکم معلی صادر
شد که قلیچ خان بیدرنگ استیصال آن ادبیر مآل نماید - خان مذکور
بافواج قلعه بتوزک و تهیه تمام راهی شده قلعه اول هرگانو نام قصبه را که
سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کلر آمدنی عبدال با عیال خود آنجا
را مامن ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمی از دو طرف بنابر
آنکه مبنی بر دو دروازه بود یورش کرده - بهادران منهور از توپ و تفنگ
متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله
میدادند پلی کم نیارزده خون را بیابین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان
بمیانجی شعله توپ و تفنگ و انواع آتشباری هنگامه مدافعه و ممانعه
گرم ساخته کوشش نمودند که دلارافرا از جد و جهد یورش باز دارند فایده
نداد و سرگرمی مجاهدان میدان نین نرین ماده زیاده شد - چندی پردلان
کم هراس بفریبانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج
و بازه بر آمدند و جمعی از متحصنان پلی قرار استوار داشته چندی
بمقابله پرداختند - چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بحصار نوم بردند -

(۱) ع [ابدال] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۰۰ *

و قلیچ خان آنها نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستیاچی تائید آهی و همراهی اقبال بادشاهی جبراً و قهراً دست بران یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بحصار سیومین که از همه منبع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتائید نصرت ایزدی مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و رفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - و بهادران عدو بند کشور کشای در باره یورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مغضول دست از جان شسته بر سر ناموس پا محکم نمودند و بتحریک عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلی را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرصه پیکار نهادند - و با هزار تن دیگر از مردان کلر مردان کزگه بدار البوار شتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقیق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجه شهادت یافتند - و جمیع مفسدان آن سرزمین و متمردان اطراف و فواحی از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند - و قلعه های مستحکم را که از اسباب قلعه داری پر بود خالی کردند و از عدم ثبات قدم بولیات نور دست رو نهاده پراکنده شدند - و بعد از مدبر نیز از وطن خود هزیمت اختیار نموده خود را بجنگل های دشوار گذار رسانید - قلیچ خان وطن گاه آن سیاه رو تباہ زای را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بنیخانهای آن سرزمین که سر بفلک رسانده بود بطفاک برابر ساخته بتها را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام بر افراخته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت - و بنجای بتخانها مسلج و معابد

بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کر گشته اهل آن سرزمین نرسیده بود بمثابة بلند آوازه گردید که بمسامع کر و بیان عالم بالا و صوامع ملائکه اعلیٰ رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عنان انصراف را به اله آباد العطف داد *

از جمله فتوحات آسمانی که در مقدمه این عنوان اشاره اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده در تالیق سعی و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید و قطعاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده معامله بفسوس هم همشیر و ففون تدبیر از پیش نرفت درین حال که کار بکار کشائی توفیق افتاد و استخلاص آن حصار در کار گرمی بخت و چاره گرمی اقبال انحصار داشت قضا را حشم قلعه بجمعی از اعراب که کفاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخرج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مناصب دیدار طمع بر انعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همدستان شدند و با مردم سپهدار خان زبانی یکی کردند - و آن عمده دولت خواهان که پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهائیان کار طلب را نهالی فرستاد که برهنمونوی ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - درینوقت که غریب کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان آگهی یافتند از جا رفته بدست و پا زدن در آمدند و لیکن چون حصار بصورتاً تصرف و حیز تسخیر دالوران کشور گیر در آمده بود و کار از چاره گرمی سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سرتن باسیری در داده دستگیر شدند *

درینفلا که خبر فوت شیرخان صوبه داز گجرات رسید اسلامطاران که حراست ابر آباد در عهد او بود بمرحمت خلعت و اضافه هزاری هزار پول

بر منصب اصلش که چهار هزار و سه هزار سوار بود سرافرازی پاتنه بصوبه داری احمدآباد تعیین شد - و حکومت اکبرآباد به صفدر خان و حراست قلعه به مکرمت خان مقرر گشت - بیست و پنجم اردی بهشت ماه الهی راجه بینلداس به نگاهبانی قلعه رنتنبور از تغیر قلعه دار خان سرافرازی پاتنه رخصت شد - و سبب این امتیاز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفشانیها بکار آورده تازه پیاپی راجگی رسیده بود و آئین معهود راجپوتان آنست که هر چند شخصی بمرتبه والا برسد تا قلعه نامور نداشته باشد پیاپی اعتبار نمی رسد - بنابراین شاهنشاہ حق گذار ادای حقوق جان سپاری او نموده بعراست قلعه رنتنبور که از قلاع مشهوره هندوستان است سرافراز فرمودند *

از جمله فتوحات معهوده مذکور که شرح آن موعود شد فتح قلعه ستونده^۱ است - چگونگی این قضیه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلم حسب الحکم اقدس همت به تسخیر آن برگماشته محیطش را نقطه وار مرکز دایره لحاظ نموده و بر اطراف و جوانب ملجأها قرار داده کربر متحصنان بغایت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دلر بظهور پیوست سپهدار خان بلا نوشت که عنقریب این قلعه نیز بمیلن اقبال کشور کشا بکشایش خواهد گرائید - بهتر آنست که پیش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خویش را از مفاسد و عزت حرمان نصیب نسازی - سیدی جمال قلعه دار استحصال رفع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در صدق به اندیشی و سعادت طلبی خود شده بمقام تسلیم حصار درآمد.

(۱) قریب به پنجاه کوه در سمت شمال و شرق بزرگ آباد واقع است *

سپهدارخان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بسجده رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم بادشاهی سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بطلعت و فیل و اسب اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاره فرمود - و سیدی میران پسرش را بطلعت و اسب و تجویز منصب هزاره و سیدی سوز دامادش را بطلعت و اسب و تجویز منصب پانصدی سرفرازی بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخارج آنرا بنظر دقت فکر در آورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سر انجام سامان و ما یحتاج آن نموده سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسردازی مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عیان باز گشت معطوف نمود *

چهاردهم اردی بهشت ماه به نید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همین فال غرق شوال از راه کمال سرعت بر ادهم گیتی نورد گردون بر آمده بطریق پام مرده فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نمود، بود باولینای دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این دو عید سعید سرشار خورمی و بیغمی گردانید - و بشارت غلبه موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلغله صدای قهقه شامی و نوای شادینانه مبارکبادی در کفید سپهرنهم پیچید - در آنروز نشاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظم فیض انوارش عید عالم و نوروز دویم است مانند خورشید جهان آنروز از مشرق جبروکه درشن طلوع فرموده عالمی را از مهلمن نور حضور که نمونه ظهور تجلی طور است نور انوار وادی امن ساخت - و مراسم مهوره این فرخنده روز بطور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین بدو

و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فرخ انوار طلعت انور سلطنت
 مصلی آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بعصیة جلال و جمال و دیور
 دولت و اقبال مزین و معالی ساخت - و بعد از فراغ وظیفه مقوم
 این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از در سو خلیق کوی و بازار
 بافشانم درم و دیگر تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان
 ولد شاه رخ میرزا را بخدمت فوجدار بی ملتان که در آنولا
 جاگیر زمین القوله بود از تغیر احمد بیگ خان مظمن و مرخص
 ساختند .

از سوانح اودیسه که درینولا بعرض اعلی رسید غلبه باقر خان است
 بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ایشان -
 چون خان مذکور ولایت کبیرا پاره و حصن حصین منصور کده را از
 گماشتگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت
 زمینداران آن فواحی قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدی پور قام
 موضعی بغایت منیع در دوازده گروهی کبیرا پاره خیره چشمی بل چیره
 دستی آغاز کردند - باقر خان دیگر پاره از کبیرا پاره بانداز گوشمال ایشان
 برآمده رو برای نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طی چند گروه جنگلی انبوه
 پوش آمد که در آن سر زمین باندبار دشواری و بی پایانی مورد ضرب المثل
 بود - چنانچه قاصد نسیم نند رو بل سفیر سریع السیر صرصر را از کنار آن
 جنگل مهال گذار چه جای میان مجال گذر نبود - و مسرع شعله سرکش
 ز پیوسته آن پا کشیده سانک شتابنده سیلاب از سر مضیق نامی اشجار
 سرفرازش سر باز زدنی - بی تکلف فرط تراکم درختان بی پایانش بمنابه بود
 که برید لا مکان سیر نظر که در نیم لمحہ البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر
 میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک بیراه بریدی - و نور تشابک اغصان



نشان آن پیشه‌دور و فراز در پایه که پیک سبک پی تیزنگ یعنی اندیشه
تیزنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرتنگ هرگز لحظه
گودا گرد مرکز نا معیبط چرخ دوار بر می آرد خیال دخول در آن نیستی -
مجموعه بهائیان سرپا تهور از کار گری نفوذ عزیمت راسخ که صوبد بقیان حکم
همت لغذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا
سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گایم که راه احتمال گذشتن
از آن محال محال گذار نمی دادند و بآن پشت گرمی پای از سرحد
اندازه خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلدی از ازیاب جلالت
مشاهده نمودند بیدست و پا شده قنای امید از خود کردند - و از بیم توجه
موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میلان در
کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ
جا ثبات نه وز زدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند
و آتش کین بر افروخته هنگامه انداختن بلن و توپ و تفنگ را گرم ساختند -
و ازینجانب اصحاب تهور یعنی بهائیان پر دل کم هراس که از برابری شعله
سرکش پای کم نمی آوردند بلکه خود را مانع باد صرصر بر آب و آتش
می زدند از ژاله آتشیین بندوق و آب بی پلای آن ژرف خندق باکی نداشته
نمود را بی ابا و محالها بیای آن دیوار بعست چوبین رسانیدند - و بگرمی
شعله سر افراز که بر قلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور
بر آورده آن آتشی نهادان خاکسار را بهاد تیغ شعله آمیغ گرفتند -
چنانچه به کم تر فرصتی خلقی بی پایان از آن کم فرصتان بی سر شده
بقیه طعمه شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پند
گشتند .

بیان چگونگی کشایش قلعه قندهار دکن بکلید تائید این برگزیده عنایت ایزدی

چون نصیربخان قبل ازین حسب الامر اعلیٰ با موکب اقبال قلعه قندهار را قبل نموده داد شرایط کشش و کوشش داده بود درینوقت بمحض همراهی اقبال بادشاهی یعنی تائیدات الهی در باب فتح قلعه کامیاب و مقتضی المرام گشته بر کام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک گروهی قندهار رسیده با فوج عملی موج اراده تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان / و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه بانداز ترکناز قصبه که پیوسته قلعه بود همت کار کشا بر بسته روی توجه بدان سو نهاد - و سرافراز خان نامی سرگروه لشکر کومکچی آن حدود که در میدان گاه میدان قلعه و قصبه در پی پیکر شده آلات آتشباری پیش روی خود نصب نموده بود بمنجرت رسیدن موکب اقبال زبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهبانی قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آماده مدافعه و مجادله شد - در وقت حال بهائزان ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه بالای کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه در میدان صفوف آورده - و بباد حمله قلب شکن و صدمه باد پیاپی مزد آنکن صومر بنیاد بر انداز ریشه کن برانگیخته - آن تپه اندیشان را مانند اندیشه ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدی سرور مور آخر



طوبه اسپان بار گیر که بجهت سوازی تفنگچیان کومک مقرر بود درین
 دآر و گیر با دریست تن بی سر شدند - و قصبه بصورتاً تسخیر در آنجا
 قریب شش هزار کس از مرد و زن اسیر و دستگیر شدند - و بالصد آنجا
 و صد شتر و اموال بیشمار بمعرفه تراج در آمد سوازی آنچه سپاهیان یغمانی
 بقلم عرض نداده از میان بردند - و سرالرا خان با جمعی پریشان حال که از
 زهر تیغ جسته بودند به تکاپوی تمام شباشب خسته و دل شکسته باردوین
 نظام الملک پیوست - و نصیربخان سایر اسیران را بشکرانه روزی شدن عطیه
 فتح و فیروزی تصدق فرق فرقد سالی خدیو زمان فامیده آزادی بخشید -
 آنگاه باهتمام تمام همت برانعام کار برگماشته سرانجام نوازم قلعه گیری
 پیش گرفت - و ملجوها به بهانبران کار آزموده بخشش نموده در پی سینه
 پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیه این کارها ساخته و کوچه سلامت
 پرداخته گشت و جوانها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیله حیلہ جر اطفال
 بفرز آنها بر آوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملجای نصیربخان کوچه
 سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند
 از راهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالی گذاشتند و مردم
 ملجای مذکور در آن مقام قلم شده قرار گرفتند - چون در نضای آن خندق که
 چهل و هشت ذراع پهنا دارد گنجد مقبره قاضی قوام واقع بود اکثر اوقات
 چندی از آن فرقه تفرقه آیین در پناه آن در آمده به تفنگ افکندی و بان
 اندازی بسمت تفرقه خاطر و شغل قلب دلاورین می شدند - باینرا از
 ملجای نصیربخان نه آن مقبره خالی نموده و آنرا بباروت آلیشته آتش در
 دادند و از صدمه آتش بنیاد آن بنا را بطاقت وجود خدای از آن موهوم بمان
 نذا در دادند - و جمعی از سپاهیان در آن موقع ملجای ساخته جا گرفتند -
 در پیوست بندوبست و بهلول و جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک

و عادل خان باتفاق یکدیگر خود را بکومک متحصنان رسانیده بر سر ملجای
 نصیربخان ریختند - اهل قلعه نیز در مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات
 آتشباری را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش
 انگیزتند - سردار فسادار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پای ثبات
 و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبود مرد آزملی دل از دست نداده سر
 پنجه قدرت بدشمن مای و عذر بقدی برکشاد - و با اعتماد کار گوی اقبال
 و اعتضاد دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریم و قتل
 و باقی را مغلوب و منگوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسمانی
 استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند *

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده
 پیش برده بودند بانجام رسید نصیربخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب
 را بباروت انداخته باقی را از زوی احتیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه
 قرار داد بوقوع انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خلی که حسب الحکم
 اشرف بامداد آن شہامت آثار متوجه شده بود رسید - خانمذکور مراسم
 استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه بر سر ملجای آورد - و چون در
 حضورش هر سه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در نه گرفته بدو
 نقب دیگر کار گرفتاده دیوار شیر حاجی را با نصف برج کلان انداخت -
 و جمعی ستاره سوخته تیره روز از آن فرقه نفرقه اندوز را تف باروت سوخته
 چندی دیگر را صدمه افتادن دیوار بخاک برابر کرده ازین دوراه بعدم آباد
 راهی ساخت - درینحال نصیربخان و همراهان پورش کرده از راه دیوار
 افتاده اراده در آمدن نمودند - درونیان بمقام ممانعت و مدافعت در آمده
 سرگرم انداختن بتن و تفنگ شده مشکهای پر باروت را آتش زدند
 انداختند - منجماً از دو پیرتا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد تمام

برده هنگامه گيرو دار از طرفين گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نيفتاده ديوار را چنانچه بايد نيفداخته بود و بي مبالغه متحصنان نيز مردانه کوشيده حق ستيز و آريز بجا آوردند - و آخر بسبب درميان آمدن ظلمت شب عرصه کارزار بقايمي از يکديگر ريخته مردم طرفين رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزديکي اقامت نموده بانباشتن ديگر نقب ها در آمدند - متحصنان از زوی قیلس چگونگي حال استقبال را در آيينه مشاهده احوال معائنه ديده دانستند که عتقريب جبراً و قهرأ قلعه بحوزة تصرف اوليای دولت در آيد و همگي اسير و دستگیر ميشوند - ناچار از زوی اضطراب در مصائحه زده ابواب آشتي که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسيله راجه بهارت گشوده در خواه پيمان نامه نمودند - نصير پخان حسب المدعاي ایشان، عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعيان آن حصار برآمده براجه ملاقات کرد و کلید قلعه تسليم نموده در فتح بر روی دولتخواهان بل ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشود - روز ديگر با راجه نصير پخان را ديده ده فيل پيشکش بادشاهي گذرانيد و از نوید مراسم نامتناهي خلافت پناهي مستظهر و مستمال گشت - نصير پخان در همان روز داخل قلعه مذکور که بيست و هفتم اردی بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکشایش گرانیده بود گردیده خصوصياتش بنظر دقت نظر در آورد - و جمله اسباب قلعداري یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که توپ عنبري کلان و عنبري خورد ' و ملک غبط و بجلي از جمله آن توپهای نامي است بتصرف در آمد *

(۱) در منتخب الالباب ابن دو توپ باسماء عنبري کلان و عنبري خورد و عنبري کلان و عنبري خورد نوشته شده - لکن عنبري کلان و عنبري خورد چنانکه درين کتاب مذکور شد صحيح معلوم مي شود - منتخب الالباب - حصه اول - صفحه ۴۵۷ *

از سوافح دولت جلوی انتما که درینولا بفابرنیفرنگسازیهایی بخت
 و منصوبه بازیهایی اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت
 نظام الملک شد آنکه چون از ان ازلای باستیصال کلی او تعلق پذیر گردیده
 بود لاجرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در
 تخریب بنیاد دولت خویش کوشید - چنانچه وکیل و سپه سالار خود فتح خان
 پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگمانی
 زندانی ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود
 سپه سالاری و اخلاص خان حبشی را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان
 و اقران او کفری بر نیامد درینولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب
 نمود - بفابراینمعتنی مقرب خان از نظام الملک نومید گشته در مقام
 بندگی درگاه گیتی پناه شده بوسیله رسل و رسایل از اعظم خان درخواست
 امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود
 و حسب الاستدعا فرمان استمالت آمیز بنام مقربخان عز صدور یافت - بعد از
 ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تانجی در ریه^۱ را که از معتمدان
 نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او
 بقصد مهم سازی آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود -
 مقربخان از تقریر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دانهاد بندگی درگاه
 گیتی پناه گشته و از همه جهت جمعیت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر
 همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید
 و تمهید مقدمات دلجوئی و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در
 آمده منتفست خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسال داشت
 و خود نیز از روی از دیاد مواد استمالت تا کنار معسکراقبال برسم استقبال

(۱) در بادشاه نامه تاماجی و تاباجی مذکور شده حصه اول - صفحه ۳۷۸ •

شنانست - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مبنایی احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع و چهار اسپ و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاری شش هزار سوار سرافراز فرموده صد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود *

درین اثنا رندوله سر لشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت باعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است - اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهی از راه خیر خواهی رعیت و سپاهی در آمده از درگاه والا در خواست عفو زلات و منحصر تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعهد عادل خان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقه از دقائق فرمانبرداری نامرعی نگذارم - و علامت انقیاد بالقول او اینکه بانفعل شیخ معین الدین ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانه درگاه نموده ثانیاً در بیدر باز داشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب برگشته بهالکی و چیت کوبه^۱ از توابع بیدر راهی شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فرودداشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدم اختیار رو داده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر بر کند و اینمعنی از روی نزویر و فریب باشد جزای آن بد عهدان چنانچه سزوار آن باشد در گذار روزگار

(۱) در نسخه تقبضانه مصفیة این مقام باسم چیت کوبه مذکور شده *

ایشان گذارد - و بنابرین عزیمت صائب کوچ کرده در سه گروهی منزل سابق بر کنار آب و نجره قرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سرتاسر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده می بودند تا همگی اردو فرود می آمد - و بعد از آن از هر فوجی چند سردار بذویت یک گروه دور از معسکر رفته می نشستند تا مردم اردو گاه و هیمه بغرانت می آوردند - درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعهده بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسف خان تاشکنفی بود و غنیم درین ایام کمتر خود نمائی می نمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنابر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیارنده تمام جمیعت همراه نیارنده بودند - قضا را از آنجا که بمقتضای قدر نمائیهای قدرت است قضیه ناگهانی شبیه بقضای اتفاقی رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از ناگهانی عملة کپی نموده بچاره گری آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل اقبال گردید - تبیین اینمقال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال دهی را که سه گروهی معسکر اقبال واقع بود بازاده تراج و تحصیل ما یحتاج در باب در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مقابله در آمده دست مجادله و مقاتله بر کشوده بودند - درینحال خبر به بهادر خان رسید که راجپوتان در باره کشایش آن دیوار بند فرو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند - ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و بهمان پایر سر قصبه رفته بزودی دست بر آن یافت - و همگنان باستظهار یکدیگر در آن معموره بر رفیق دلخواه مراسم تاخت و تراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنابرین با ایشان

معدودی چند که عدد ایشان بچار صد سوار نمی رسید ماندند - درین اثنا افواج مخالفان که بفاصله ده کوه از اردو بوده بانداز ترکناز فوجی از سواران کار آمدنی جدا کرده پیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده خود به نزدیک ده آمدند - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از ایشان بودند تکیه بر کارگری اقبال بی زوال کرده خاطر به قلت عدد و عدت که در اکثر اوقات بحکم کریمه کم من فئته قليلة غلبت علی فئته کثیره جمع ساختند - و بصولت شیر و پیرو سرعت باد و ابر بر ایشان تاخته در حمله اول آن بد اندیشان را از یکدیگر پریشان ساختند - و آنها راه فرار پیش گرفته رفته رفته بهادر خان و بهادرانرا بسمت فرج کلان کشیدند - و چون همگی لشکر غنیم مثل رندوله خلی و سرافراز خان و بهلول و سایر سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعنی را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنچ شش هزار سوار جرار بطریق عجلت سر راه پیش گرفته راهی شده بودند اتفاقاً درینوقت رسیده اطراف ایشان را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصه سلحت کار بر خود از عرصه کلزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به پرخاش جوئی و کین کشائی در آمدند - بفایر آنکه بسبب تنگی فضا کار از نیرزه و تیر پیش نمی رفت دست از کمان کشی کشیده و از سنان گذاری سر پنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن پیش گرفتند - و باین روش باعدا آمیخته به شه شیر و خنجر و جمده در یکدیگر آویختند - مجملأ آن شیر مردان که هر یک یک سوار عرصه مردمی و یک تاز معرکه مرد افگنی بود بمقتضای مقام پیاده در عرصه پیکار رخ کوی بروزگار نمودند که داستان رستم دستن در جنگ یازده رخ و قصه سام سوار از صفحه روزگار محو شد - و آخر کار شهناز خلی با کسر

نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - و برادران رشید خان و خویشانش
 کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند - و رشید خان زخمی از عرصه
 پیکار بر آمده بیخویشتن خود را بازو رسانید - و بهادر خان و یوسف خان
 که زخم هلی منکر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجا آوردند که
 از هوش رفته در معرکه افتادند - و قریب شصت تن از برادران و خویشان
 نزدیک بهادر خان و غیره در جان بازی تقصیر نه کرده گوی سعادت
 جاوید یعنی شهادت از عرصه بیرون بردند - و جمعی کثیر زخمی گشته
 جراحت های گاری برداشتند - و چون اعظم خان ازین قضیه اتفاقی
 خبر یافت عیان بشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنیم بعد از غلبه
 چون بهادر خان و یوسف خان را زخمی بدست آورده بودند آنرا غنیمتی
 شمرده از بیم اعظم خان سر خود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند - و آن
 خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب بنارردگاه رسیده چون معرکه
 را از دوست و دشمن خالی دید پس از تکپوی بسیار اثری از غنیم نیافت -
 ناچار بمعارفت نموده عیان انصراف به معسکر اقبال بر تافت - و روز دیگر
 از آن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج برگشته بهالکی و چیت کوبه
 متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته تدارک آن جرات
 نماید - بظاہر آنکه در آن اطراف از فرط ویرانی نشانی از آذوقه سپاه و علیق
 دواب نایاب بود و تا محال بود دست غله و کاه بدست نمی آمد بقصد
 قصبه کلبره که آبادانی تمام داشت راهی شد - معموری آن معموره
 بمرتبه بود که با آنکه بیشتر از رسیدن لشکر ظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده
 بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقی مانده
 بود که چندگاه لشکری را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن
 فندهل کفایت کند برداشته بقایای آنرا سپاهیان بوالفضول آتش زده

سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع سدهیر که رنگ بوم است
و درخور اقامت موسم برسات گاه و غلگه فراوان دارد منزل اقامت برشکال
اختیار نمودند *

از جمله عنایات بیغایات حضرت بادشاهی ظل آلهی که درینولا پرتو
به نزدیک و درز انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور
دریده بخشش و بخشایش سکندر درتانیست که از کوتاه نظریهای اذیتش
تجاه سابقاً خویشی نزدیک خان جهان را منظور داشته و از سعادت
جلودانی درزی جسته بآن مقهور پیوسته بود چون درینولا کثرت تقصیرات
را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیعیه از آن وجیه تر نمی باشد
بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل آلهی از آنجا که سلیه من جمیع الوجوه
تابع ذات می باشد رقم عفو بر جریده جرمه بی حساب او که جز مغفرت
آلهی معفو آن نمی تواند نمود کسیده زلات او را بخشیدند و بتازگی
در سلک بندهای درگاه انتظام دادند *

خرامش نواب قدسی القاب ممتاز زمان

و مریم دوران باهنگ گلگشت

ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتی بسی دلپسند * ولی گلستانیست در خار بند
بجز خار محنت که در دل خلید * گلی عیش زمین بوستان کس نه چید

چون مشیت آلهی بسرانجام مصالح کار خانه عالم و انتظام
دار الخلافه آدم تعلق پذیرفت - حکمت کامله ربانی اقتضای آن نمود

که جمعی در هر روزگاری از نهانخانه عدم به [قصر] وجود شتافته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس از آن زمره دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند پرگار سرگردان این وادی بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین علویت سرا رخت هستی بربندند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغوله ناپائدار پای ثبات و قرار نیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیو لایح را وطن گاه اصلی نه پندارد - زیرا که سر منزل حسن عاقبت و دار الامان عاقبت ماوی دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش بر قرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سربست آفته فنا و زوال اند و سر تا سر اعیان وجود را آسیب اصلبت عین الکمال عدم در دنبال * * * منقوی *

کسی کم درین دار دارد بیاد * که بیش از دمی بود خندان و شاد شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شادی همین یکدم است چو بلبل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست ازینجاست که همه خیر این مکن دلغریب اعتماد را نشاید و نعمت و راحت این فنا کده بی بقا جاردان نپاید - لذتش از آن رهین اندوه و الم است و شور و سرورش از آن آمیخته بهزار گره محنت و غم - که بهره علقه خاطر آدمی زاد بیشتر فنا و زوال پیشتر بدان تعلق پذیرد - و بدانچه ماده دل بستگی انسان زیاده تر بود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد - شاهد حال حادثه ملالت زای و واقعه کدورت افزای نواب قدسی القلب ملکه حمیده صفات رفیه وافی برکات مزیم زمان رابعه دوران ممتاز محل بیگم

است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعادت چهره افروخته روزگار
 بگام و مقصد حسب المرام هوا خواهان شده - و گردش چرخ دواز برطبق
 آرزوی خاطر و وفق مدعی دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی
 بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث
 گینگی بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکرر
 و منقص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبله روزگار پیش آمد - و غبار
 کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان
 داشتند در آئینه خانه خاطر که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه
 یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهارشنبه هفدهم
 ذی قعدة سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه
 چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای بشری هست در رسیده
 بود بذات نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب
 چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیحه حال برآن بانوی خجسته
 سرشت تغیر یافته ضعف بمرتبگی کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت
 بمیلان آمده فی الحال بوساطت بادشاهزاده جهان و جهانیان پناه بیگم
 صاحب در خواست تشریف اعلی حضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این
 خبر ملالت اثر بی اختیار از جا درآمده به کمال اضطراب و بیتابی بدالین
 همدم و همراز دیرینه خود رسیده از نیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره
 مدت دوزخی اندوخته - و آن ملکه والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت
 گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواست مهربانی
 و عنایت در حق شاهزاده ها و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهمی
 از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ازجعی بگوش تسلیم و رضا نپوشیده
 برحمت حق پیوست - و در روضه دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام

آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسفد گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحه جان گذار و سوخته غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کده گیتی را مصیبت کده غم و الم ساختند - و فتور کلی و خلل عظیم به جمیعت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آیین و مجلس آرائی به جشن عیدین و وزن و غیره اصلاً محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - مجملاً نعش آن عصمت قباب در باغ زین آباد آنروی آب امانت بخاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر صدف منور آن زینت افزای صدر جنت شریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک بر آن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت سعادت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیرة آن خاتون والا مرتبت شریف می برده باشند *

بی شایسته تکلف از وقوع این واقعه الم افروز شکیب و آرام از آن سرمایه آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداخت که آثار تاسف و نحس آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتی و بی تابی آن باعث تمکین کون و مکن زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتی و بیقراری قدر جوی پایداری نکرد *

(۱) آب ندفی مراد است بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۸۶ *

• ابیات •

غم بادشاهان غم کشور است * بهر تن جداگانه آنرا سر است
جهان را برنج آورد رنج شاه * بگیتی کند روز روشن سیاه
یکی کلبه دان جهان سربس * که دارد درو تاجور حکم سر
چو از رنج پاتن دگرگون شود * نگه کن که از درد سر چون شود
بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعر بعد
از رحلت محبوب ارجمند دل پسند و نادر بلین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت
و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیب
عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا
مقدار دست از تعامی مستلذات نفسانی باز داشته در شبانروز یک نفس
از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص
در ایام طوی و جشن و عیدها و غیره چون دولت خانه معلی زینت آرایش
یافته جای آن نمکسار خالی بنظر مبارک در می آمد بی اختیار دیده
مبارک اشکبار شده چندین بی تابی و بی طاقتی می نمودند که اهل
مجلس و حاضران وقت از مشاهده این حال بیکبار از جا رفته نوحه و زاری
آغاز می نهادند - و بارها می فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهی
که با وجود او میخواستیم اکنون بی او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته
ندیم روی هیچکس خوش نمی آید - و کثرت آلام جدائی در باطن کارگر
شده از مشاهده مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت
و کربت نتیجه دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهلی دراز در هر ماه
نمی تعدد مانند صبح لباس کفوری اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ
و عزا چیزی باقی نمی گذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت
آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق

جای آن داشت که در ماتم آن صاحبۀ روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطه انس و الفت که بحسب تعارف و تفاسب عهد الست حوادث و ثاق آن نست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیۀ صفیۀ مظفر حسین میرزا صفوی و کریمۀ شاهنواز خان خلف خانخانان چنین درمیان نبود که این مایه غم و الم پیرومون خاطر خاطر گردد - و قطع نظر از وثیقۀ دل بستگی و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خوشفروشی آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجای می آورد - و در شادی و غم و غایت و الم دمساز و همدم بوده دقیقه از دقیق مراتب رضاجوئی فرو گذاشت نمی کرد - و معیناً از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با امانت گشته از آنجمله چهار پسر و سه دختر آنجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچۀ روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمرۀ پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - سوم فرخندۀ اختر سپهر کمرانی شایسته گوهر درج جهانبانی والا نظرت سعادت پژوه شاهزاده محمد دارا شکوه - سوم زیور انسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم ثمرۀ شجرۀ دولت درج گرانمایۀ عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن زکین خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر فریدون بادشاهزادۀ کامل النصاب تمام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم

آخرین نتیجه مهده علیا گوهر آرا بدگم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کواکب اوج عزت و اعتبار باد *
 در آنوقت که این حادثه عالم سوز وقوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سی و هشت سال و در ماه شمسی و سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردنی ماه و در سن بیست سالگی بشرف ازدواج این زیور بخش تاج و تخت شریف سعادت یافته نوزده سال و هشتماه و نه روز قمری و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمسه ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته * * مصراع *

جای ممتاز محل جنت باد،

چون مدت شش ماه ازین قضیه غم اندوز منقضي گشت
 بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسانیدن نعش اقدس آن ملکه قدسی
 خصال به دارالخلافت اکبر آباد مقرر شده وزیر خان دبرین بنده معتمد درگاه
 والا و زبده نسوان سنی خانم که خدمت و کالت و پیشدستی آن حمیده
 خصال داشت بهراهی محفله محفوفه مغفرت نامتناهی مباحث
 اندوختند - همه راه بطعام و انعام تقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبرآباد در
 سرزمین بهشت آئین واقع جنوب رویه دارالخلافت مشرف بر دریای جون
 که متعلق برج مان سنگه بود و در عوض حضرت خلافت مرتبت منزلی
 عالی بنا تر از منزل مذکور برج جی سنگه نبیره اش برلی تحصیل آن
 داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقد منور نکست از روی تعجیل
 گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن محتجب
 جلباب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اساس

روضه عالی بنیان که بمقنات رفعت و علو قدر و عظمت شان ابروی عالم
 خاک است سراسر از الواج سنگ مرمر طرح انداخته هر فرورش بانگی
 دلنشین فرانس نشان ترتیب دادند - و بر یک جانبش مسجدی رفیع بنیاد
 و جانب دیگر قریه آن مهمانخانه عالی فضا و اطرافش حجرها و ایوانهای
 دلکشا و پیش دروازه اش چندین چوک نو آئین و سراهای فرح افزا که به
 فسحت ساحت و قدرت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد
 پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست
 هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه باتمام
 رسیده به نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندی زیب و زینت ابروی
 کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحانی تمامی متروکات آن مغفوره
 مرحومه را که از اشرفی و زیور و جواهر و غیره از یک کرور روپیه زیاده بود
 نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند -
 و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانه مقرره آن تقدس
 نقاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهمات دولت که به
 مهد علیا مقرر بود باین صاحبک زمان مفوض گشته دیوانی و میرسامانی
 باستحق بیگ یزدی که متصدی سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت
 پیش دستی و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستنی خانم مقرر
 گردید •

مقرب خان دکنی که بسیار کار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانه
 نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشی بغدادی درگاه اختیار
 نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور
 رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانیده بمرحمت
 خلعت و جمدهرو شمشیر با پرده مرصع و اسپ تبجاق و انعام چهل هزار

روپیه نوازش یافت - و همدرین ولا اعظم خان که حسب الحکم جریده از بالا گهات متوجه شده بود بملازمت فایز گشته هزار مهر و هزار روپیه برشم نذر گذرانید و خدمات پسندیده او خصوص فتح قلعه دهلروز و تاخت بر سر خان جهان و شکست او که سرمایه آوارگی آن تباہ زای بود مورد استعسان و موقع تحسین گشت - آنگاه مرشد حقیقی که خدای مجازی بندهای درگاه اند برآه ارشاد در آمده خان مذکور را از لغزشی چند بی روش که از سرزده بود و از راه تدبیر و طریق کنگاش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصره حصار دشوار کشای پریزده باوجود عدم وجدان آذوقه سپاه و فقدان علف دواب - و هم چنین ترکناز سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشکال که در حقیقت عین انحراف بود از شاهراه نمایان تدبیر درست - چه باوجود مقتضای وقت و فصل تا انقضای موسم بارش حال نیز مقتضای اقامت در موضعی بود که در بایست سپاه آنجا فراوان یافته شود - اعظم خان به ناهنجاری حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عنبر بیطریق خویش بهمه طریق از رهگذر معذرت خواهی خواست *

همدرین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهی بعون الهی امری که ثمره آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پیوست - که چون نظام الملک از روی نادانی و بدکنگشی فتح خان پسر عنبر حبشی را که مدتی محبوس داشت از قید برآورد بنحویکه سبق ذکر یافت آن بدرگ بنابر آنکه میدانست که نظام الملک از راه اضطرار او را نجات داده بعد از رفع ضروریات باز زندانی خواهد ساخت - لاجرم از روی پیشدستی بی نظام را گرفته در مظلومانه زندان مکانات اعمال نشایست مقید نگهداشت - و ظهور این لطیفه غیبی بنابر آن بود که حضرت صاحب قرآن ثانی ناهنجاری و بی روشی او را بروزگار که از

دستیاریان این دولت پایدار بل از پیشکوران این کارخانه سلطنت جاردا نه است حوالت فرمودند تا از پاداش دهی و انتقام کشی او به بهترین وجه سزای کددار نابکار خود بیاید - لاجرم بانگرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی سعی خویش پهلو به نوک خنجر سپرد *

پنجم شهریور منزل پمین الدوله آصف خان که بعزت عرض عرضه جسمانی صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کلی یافته سرمایه صحت ابدی بدان اندوخت *

از سوانح این اوقات که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده درینولا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شیخ مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی بر کنار رود خانه بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقع شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه در پهر و دو گیتی گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و تیز فرود آمد و از در راه آب رود سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود از در سوی درمیان گرفت - و سرتاسر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقرر نه راه صفر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زین سوار شده بیامردی شناوری بادپایان از مهلکه مهلکه آن سیلاب بی پایان جلن مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهی و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اسوال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از

اسب و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه و مجموع کلخانجات از نوشخانه و قورخانه و فراشخانه و امثال آنها آب برده تا مردم دیگر چه رسد - بعد از رفع طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید از آنجمله چیزی بدست افتد سوسی نداد و پیشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نقود جمعی تهمت زده و بهتان آورد شدند لیکن داندۀ فہان و آشکار و مرسل زیاج و منزل بلران دانا است کہ آن گنج روان آب برده کہ پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج خانها آنها را نیز در زیر دامن پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و ہمدین تاریخ مرحمت خان بخششی احدیان کہ ابراہیم نام داشت و اسد خان معموری در لہور در لباس تقاضای اجل طبیعی خلع خلعت مستعار نمودند - و او سور بہورتیہ فیز بدین دستور از ماتم سرای دہر فدا گرای گشتہ بسوی مصر خویش باز گشت - و ہمدین تاریخ از وقایع صوبہ اودیسیہ بمعرض عرض در آمد کہ در ہمسائگی خانہ سید پرورش خان بارہہ انباری پر باروت واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیدہ از عالم سایر آفت ہای روزگار کہ مأخذ الجار بالجار صفاست اوست سرایت بہ نشیمن آن سید مرحوم نمودہ او با دوازده تن از ہمنشینان بآتش ہمسایگی آن انبار خانہ سوخت - ہفتم ماہ محمد علی بیگ ایلچی را بعنایت خلعت فاخرہ و یک زنجیر فیل با حوضہ سیمین و انعام شصت ہزار روپیہ نقد نوازش فرمودہ معزز و مکرم رخصت دار الخلافہ اکبر آباد نمودند - و خلعت و پانچہزار روپیہ نقد بہ محمد تقی تھویدار اسباب سوغات مرحمت فرمودہ نور محمد عرب را حکم شد کہ تا اکبر آباد ہمراہی گزیند *

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل
هجری انجمن وزن اقدس قمری سال چهل و دوم از عمر ابد مقرون
به فرخی و خجستگی آذین سپهر هشتمین و نوزدهمین فرانس برین پذیرفت -
و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن
آنحضرت با سایر اجلاس نقود و وظایف مقرره و آئین عیش و عشرت و داد
و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین
وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر مواج مرحمت بادشاهی که
پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهی در جوش است و فیض سرشارش
که موج طوفان بر اوج می زند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهی را
فرو گرفته بساحت ساحل امیدواری نصیربخان رسیده ماهی مراتب
که در دکن نشان کمال عظمت مکانت و رفعت مکانت و والیان ولایت
مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه می رسانند
مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داری کلبل از تغیر لشکر خان
سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و چهار هزار
سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعفایت خلعت و نقاره و منصب سه هزاری
ذات و سوار سرافراز گشته بجایی سعید خان تهاذه دار هر دو بتگش شد -
و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سخت دریافته لختی به سستی
عقیده و نسبت رفض متهم بود بظاہرین معنی ازین منصب معزول شد -
و چون خبر آن جهان شدن را ورتن که از بادهای عمده و شایسته درگاه
گیتی پناه بود بمسامع والا رسید سترسال نبیره اش را جانشین او نموده
بخطاب دار و منصب سه هزاری دو هزار سوار و مرحمت جاگیر در وطن
که بوندی و پرگنات آن حدود باشد سرافرازی بخشیدند - و ماندهو سنگه
پسر زاو رتن را به منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار از اصل

و اضافه سر بلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم ستر سال
 بایراد امری چند بدیع که از گوپی ناته پدراو باوجود خورسبی جنبه
 و اختصار بنیه سرمی زد سخن را رنگین می سازد - از جمله آنکه خود
 را در میان در شاخ درخت که هر کدام به سطرپی ستون شامیانهایی باشد
 جا می داد و پشت بر شاخی داده و پلپها بر شاخ دیگر نهاده باندک
 زوری از یکدیگر جدا میساخت - و شاخ آهوان هندوستان را که بغایت
 استوار و ضخیم می باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیكل و تزاران سطر
 پنجه قوی باز نشسته کله او را در میان دران گرفته بزور تمام می شکستند
 او بر پا ایستاده بدست می شکست - و در چابکی و جلدی و تیزی
 و سبک خیزی بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر
 دیواری که سه فرام ارتفاع داشته باشد میگرفت *

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است
 بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات
 چند مرتبه آن حبشی نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که
 این فدوی غلام بنبر هوا خواهی بندگان حضرت خلافت پناهی بی نظام
 تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرمانی و عصیان شده همه جا
 در مقام اظهار بغی و طغیان بود بدست آورده در زندان پادشاه اعمال بد
 به روز خودش نشافده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان
 بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبهه بندگی را بنمغای
 دافع عبودیت هلال وار فروغ بخشند - و این کمترین نیز هلال وار تا زنده
 باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگی مراسم اطاعت و انقیاد با التزام
 خواهد نمود و لوازم سر افکندگی بجا آورده از نه دل کمر عبودیت
 بر میان خواهد بست - و بقدر مسترس سر پنجه سعی و کوشش

در دولتخواهی و همراهی هواخواهان بدفع بدسگالی دولت ابد پایان خواهد کشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطامع مشتمل بر استظهار عنایت و استمالت در جواب مادر بعد لاجرم قتل آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً واجب می دانست از مرضی آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مجهم گذاشت - و بلا توقف بهانه دست برد اجل طبیعی را دست پیچ ساخته آن گران جان خفیف العقل را خفه ساخت - و پسر ده ساله او را که حسین نام داشت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جمیع عمدهای در خانه او را از میان برداشت - مثل خواصخان که نظام الملک جای فتح خان باو داده بود و شیخ عبد الله معلم او که در جزئیات امور ملکی و مالی مدخلی کلی داشت و سید خلیفه قلعه دار سابق دولت آباد و سادات خان و سیدی بلال مخاطب به شمشیر خان و اعتماد را و دیانت را و که معتمد او بودند - چون این گروه را آنجهانی ساخته خاطر جمع نمود و جمعی دیگر از نزدیکان او را زندانی نموده از سایر مواد جمعیت حواس اندرخت آنگاه حقیقت اینواقعه را که از روی بی حقیقتی تمام از آن ناپس نالحق شناس سر زده بود بدربر سپهر مدار عرضداشت نمود - و اینمعنی با آنکه چندان مرضی طبع مبارک نبود باوجود کمال اقتدار بر استیصال او از تقصیرش در گذشتند و ملکا او که مشرف بر تسخیر شده بود بدو باز گذاشتند - بنابر آنکه بی سعی امر آنحضرت بدسگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درین باب عتابی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان متضمن اظهار عنایت بدر نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور آن سلسله را که از دیرگاه باز فراهم آمده بیجا در دست او بود طلب فرمودند - و بواسطت فرستاده او پیغام دادند که هرگاه اشیای مذکوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال

دارد ملتحمسات او بر طبق خاطر خواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکر الله عب و کس فرستاده او با کپیو مرصع و یک راس اسپ عراقی مصر تک مزین به زین زر نوز و اسپ راهوار صبارفتار از راه سرافرازی او ارسال داشتند *

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان به سرداری عساکر قاهره به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعیین موکب اقبال بجهت تذبیه و تادیب نظام الملک عادلخان بار دم موافقت زده قلعه شولاپور ازوه گرفته ابواب مصالحه و معاهده باو مفتوح داشت و ازین راه طریقه بیروشی و بیراه روی فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او می کرد لاجرم بحکم و جوب گوشمال آن گریز کش سرتاب درینولا چند سردار معظم با خیل و حشمی عظیم بسرداری سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتراج و تخریب ولایت بیجاپور و تذبیه و تادیب اهل آن دیار تعیین نمودند - و بنا بر رسم دیرینه این کشور که در مبادی اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد برقیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسپ و بطرف شمال بر نضت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتبه چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی * هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلا درزی و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زان پری پیکر و فیل آهنی نژاد خجسته منظر با براق نقره و پوشش مضمحل زینت و ماده فیل

دیگر بتازگی ارجمندی و سر بلندی بخشیده - و مرحمت یک منزل رتبه را غنیمت آن مرحوم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور ترین فوج عمان صوب بدین موجب سعادت تعیین پذیرفتند - اعظم خان و راجه گج سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگه و معتمد خان و سردار خان و الله ویردی خان و راجه بهار سنگه و میر عبد الهاسی باصالتخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکذیان یاقوت خان و خداوند خان و اوداجیرام و کبیلوجی بهونسله و بهاندیجی و امثال ایشان - و هر یک از امرا و سرداران در خور مرتبه قدر و مقدار بانواع عنایات نامتذاهبی حضرت ظل الهی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسپ و فیل و انعام نقد که بیق مقام مقتضی به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند - و هزار سوار از احدیان تیرانداز با هزار سوار بندوقچی و چهار هزار پیاده بندوقچی نیز بارابهایی توپ و فیل با ضرب زنها که آنرا در هندی هتغال خوانند از دربار بهم راهی این فوج متعین شدند - و فرمان شد که چون سپه سالار اعظم بیلا گهات رسد خواجه ابوالحسن و راجه ججهار سنگه بندبیله و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیربخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کومکی تلنگانه بیدرنگ به فوج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور انور تونک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند - که یاقوت خان با جمیع دکذیان و نصیربخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق منتقل پیوسته عمان بر عمان افواج فتح و ظفر آسمانی که همواره طلیعه لشکر نصرت اثر می باشند پیش پیش راهی

شوند - اگرچه بحسب ظاهر سردار بی فوج طلوعه مذکور نامزد یاقوت خان شده لیکن بحکم آنکه اهل دکن که حریفان دغا پیشه پرفتن اند به هیچ وجه در خور اعتماد نیستند لاجرم بمقتضای احتیاط و حزم عاقبت بین دوراندیش بلطفاً امر و نهی این فوج عمده بعهدۀ تکفل و تعهد نصیربخان قرار یافت - و قول بوجود تمکین آمدن بمین الدوله متانت و شکوه کوه پذیرفت - و معتمد خان که بخشبی گری کل افواج بدر تفویض داشت با جمعی دیگر از منصبداران همراة فوج قول مقرر گردید - و راجه گج سنگه و راجه بهار سنگه بندبیله با گروهی انبوه از راجپوتان و هم چنین اصالت خان با پانصد سوار تفتنگچی بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار سردار بی اعظم خان و همراهی راجه انوپ سنگه و رار بودا و کشن سنگه بهدوریه و جمعی کثیر از اصحاب منصب عالیہ تعیین یافت - و خواجه ابر الحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعی دیگر از منصبداران بکار فرمائی فوج جرانغار نامزد گردیده اهتمام این قشون در عهده او شد - و سید خان جهان با گروهی تمام شکوه پر دل کار طلب از سادات بارهه و امرهه در التمش متعین گردید - عبد الله خان بهادر فیروز جنگ ورشید خان انصاری و راجه روز افزون و دیگر منصبداران و جوقی از سواران تفتنگچی طرح دست راست مقرر شدند - و شایسته خان و راجه جی سنگه و جماعتی از منصبداران طرح دست چپ - و راجه ججهار سنگه بندبیله با پانصد سوار احمدی چنداول - بالجمله افواج بحر امواج باین توڑک خاص صف آرا گشته در همان روز بهمراهی عون و صون آهی و اقبال روز افزون حضرت ظل آهی با سرعت سیلاب سر در نشیب بیلا گهات روان شدند *

چون مهر مهر تاثیر اوزک پیوسته نزد فواب غفران مآب مهد علیا می بود بعد از جلوس همایون که بمین الدوله از لاهور رسیده فیض سعادت حضور

دریافت بنابر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداری بالا گماشت تعیین یافت آن مهر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - درینوقت که آن عمده امرای ذیشان بسرداری بالا گماشت متعین می شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نگین سعادت جم را بخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگی حضرت آنرا بنواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل رشک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحب روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود *

درینوقت خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید تقدراً و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مرتبه ظل آلهی مانند آثار عطلی جواد حقیقی همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعی التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک روپیه بارباب استحقاق آن متبرک بقعه شریفه رسانند - درینوقت که خواجه جهان از دیرین بندهلی معتمد و امین دیانت آئین این دیار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبه گجرات امر عالی زیور صدور یافت که از آنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنابر آنصوبه متاع سایر عرب خریداری نموده تسلیم خواجه مذکور نمایند که اصل را بامفانع بمعرفت مسیح الزمان واصل حاجت مندان آن مکن مقدس سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم [صادق] ع

تفریض فرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان
از تغیر عبد الکریم مرحمت شد *

از سوانح حضور انور در ماه ذی حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن
وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب قران
ثانی انعقاد پذیرفت - و سقف و جدار آن فرخنده مجلس بآئین هر ساله
بل تزئین هرروزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای زیبائی طارم سپهر
مینائی و بام گنبد فیروزه قام چرخ زمردین اخضر که به در کوب دربی مکتل
شده و از یاقوت خور و العاس قمر مرصع گردیده است گردید - و سر تا سر
روی زمین آن از فرش دینالی منقش بقشوقش بوقلمون و پرنیان مصور بصور
گوناگون که مانند عتبه سدره مرتبه این بزم دانشین از عکس جبین سران
روی زمین روکش کار نامه آرزنگ و کار خانه چین شده بود غیرت سپهر
و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نقل و داد
دهی و کام بخششی خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب حاجت
و اهل آرزو این کشور بدیانت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه
در خاطر قرار داده و پیش از آنچه پیشهاد خود نموده بودند کسرا گشتند -
علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهازری ذات و سه هزار
سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهار هزار و هفتصد و پنجاه
سوار سرافزاری یافته پایه انتخار بسپهر درار رسانیدند - جعفر خان از اصل
و اضافه بمنصب [دو هزار و شش صد سوار] ع و ملتفت خان
نیز بهمین منصب سربلندی یافتند - مقرب خان دکنی از مرحمت
ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی

(۱) ع [دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دو بیست سوار] باو شاه نامه - جلد اول -

و امینی سهند برای کاشی داس تفویض یافت و بمنصب هشت
صدنی چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدین
روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبه بنگاله مشتمل بر سی و سه
زنجیر نیل تفومند و بیست و هفت راس اسپ کوفت و صد دست
سپر و چهل من عود بابسی نوادر و نفیس امتعه آن بلاد از نظر
انور گذشت - و مجموع آنها بدر لک روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر
ارتحال جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلی
رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازی بهرام پسرش را از
منصب درهزاری نو هزار سوار سرافرازی داده جانشینی پدر ضمیمه
الطاف عمیمه نمودند *

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید
و کوچ در کوچ بعوالی بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججبار سنگه
بندیله و لشکر کومکي او استقبال خیل اقبال نموده بلذری اعظم پیوست -
و در مقام بسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم
دو روز در مقام مذکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احوال
و ائصال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگنان عمل بفرموده
نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب درمیلین به قندهار
شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعه
مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد
انسداد مداخل و متخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب

و ما یحتاج قلعداری در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومی خان را استقلال تمام داده به نگاهبانی آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعه بهالکی شد و بنواحی آن حصار رسید یمین الدوله پیشتر قور یسارل را ارسال داشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هنوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشار الیه حقیقت آنها نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظریها و خود سربها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابراین یمین الدوله بمجرد وصول خبر فرج منقلا را درباره احاطه قلعه مامور ساخت - و بخشی الملکی معتمد خلن را با چندی از بندهای بادشاهی بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملجاری نمودند - و آنروز در کارسازی مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار بر آن دادند که بهادران کار طلب از پایمردی زنده پایه و دست آویز کنند فراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند - قضا متحصنان برین پیشنهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چاروا کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملجاری کمتر پیش رفته بود راه کشوده در بوادی هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - در ارباب شهامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - چون قلعه از اسباب و اسوال و دراب مالا مال بود غارتیان سپاه و اوثق مآلان گرسنه چشم که به طمع غنایم چشم سپاه کرده طفیلی لشکر

(۱) قریب به بیست و پنج میل انگلیسی در شمال و غرب ایدر واقع است *

می باشند نسبت بتلواج اموال برکشوده از آن خزان یغما زلها بستند
و غنیمت بی شمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان
بیرون بردند *

از غرایب اتفاقات حسنه سلامتی سالک دودمان سیادت و نجابت
اصالت خان است بعد از اشراف برهلاک - و صورت اینمعنی مبهم
آنکه مشر الیه بنابر مقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی پیش
از همه خود را بفراز حصار رسانید و قضا را بر بالای تختی چوبینه که
لختی باروت و حقه آتشباری در زیر آن بود ایستاده شد - درین اثنا آتش
بدانها رسیده تخت بان سید بخت مند بهوا بلند شد و به نگهبانی
حراست جناب ربانی و حمایت توجه حضرت جهانبانی آفتی از آتش
نیافت جز آنکه اندکی روی و دستش از انف باروت متأثر شده بود -
و غریب نما تر آنکه در درون قلعه بر روی انبار گاهی افتاده بنابر آن از
رهگذر افتادن نیز بدر آسیبی فرسید - و در طی اینحال مسجدی را که
آن سنت دینان انبار خانه باروت کرده بودند همانا از شعله غضب الهی
اشتعال پذیرفته بنابر شمول و عموم فزول عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر
سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشایش پذیر شد
حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عنبر که در قلعه
اودگیر می بودند از راه قرب جوار سپردند - این معنی بنابر آن بود که
چون فتح خان درینوقت از راه اظهار بندگی در آمده بود چنانچه مذکور شد
لاجرم بر طبق مقتضای استمالت و دلدهی آن حبشی نژاد وحشی نهاد
حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله مجال متعلقه
عادلخان هر جا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند -
بعد از فراغ اینمعنی سوکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی

قصبه کملاپور^۱ از جمله محال عادل خان که کمال معموری و آبادانی داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانه آن خان فاقبت بین خصوص خواص خان مذکور منضم کمال اظهار ندامت و نهایت خجالت و انفعال و عذر خواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشناس آن ملک نبود بمین الدوله بمیانجی او و صلحی که بانی و بانی آن ازین دست مردم گمناز و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون مهم سازی رخصت باز گشت داد *

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبه سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را باموال و مواشی در خندق و حوالی و حواشی حصار راه و پناه داده اند و برج و باره قلعه را بآلات و ادوات قلعداری آراسته - و اندک میه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمعی را به نگاهبانی حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زلمن و راجه جی سنگه و الله و پردی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح بمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگاهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصری این گمان بردند که بچاره گری کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتفاهی که بنابر عون و صون الهی از قضای آسمانی پای کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و باره هر دو موضع توت و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کمر

(۱) در بلاد شاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۱۳]

فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقبله و مقاتله مخالفان سایر دلیران عرصه
 پیکر توپ و تفنگ ایشانرا وجودی نهباده داد دلاوری دادند و بی محابا
 پای حصار شهر تاخته هم بر سر سوار ی آنرا مستخر ساختند - و غنیمتیان
 یغمائی در سایر آن شهر از قتل و اسرو نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند -
 بالجمله چون یمین الدوله بذاب مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال
 به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکر را دستوری
 کوچ داد و شباشب راهی شده در کنار رودبار بهمرا فرود آمد - روز
 دیگر شلن لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ
 کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولایت آفولایت است راهی شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمین ماه بادشاهزادۀ والا اختر سلطان
 شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعش مطهر نواب غفران
 مآب مهد علیا متوجه دار الخلافه اکبرآباد شده بود بعد از تقدیم آن امر
 عظیم باتفاق عمده الملک وزیرخان و مستخردا مکرمه ستمی خانم معاونت
 نموده استلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم
 وزیرخان به تفتیه فتح خان حبشی که از عدم استقامت احوال تهاون
 در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشی او بظهور پیوسته بود نامزد گردید -
 و همدین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامی نامور شده
 بسرداری ده هزار سوار جرار آماده پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان
 و راجه بیتهداس و مادهو سنگبه و راو کرن و پرتھی راج راتهور و مبارز خان
 نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکنی
 ماهیت دان آن سرزمین بود و میانه او و فتح خان کینه دیرینه بود
 او را نیز درین فوج تعیین فرموده بعنایت خلعت و جیغه مرصع و اسپ
 و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند *

تتمه سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحی بیجاپور مورد
 عسکر ظفر اثر شد و کفلر تالاب مشهور واقع میانه نورسپور و شاهپور مضرب
 سردار آن آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم
 بنابر استصواب زلی صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام
 سرانجام اسباب محاصره بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملچر و پیش
 بردن آن در سرکردن لقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب
 دصدمه و سرکوب و امثال ایفها رفت - درین اثنا فوج مقهوره غنیم که در
 آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از
 خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور می گشتند
 و بمقام دستبازی در آمده انداز بان اندازی که شیوه دکنیان است می نمودند -
 و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم موج یعنی دریای لشکر طوفان
 اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مانند مثنی خاک که از پیش
 صدمه سیلاب با شتاب تمام راهی شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را
 بحمایت توپ و تفنگ اهل قلعه می رسانیدند - و با وجود آنکه بهادران
 جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق در می گذشتند
 و در عرصه کارزار یکه تازی و جلر اندازی بجا می آوردند بنسرداری
 حمایت حضرت باری و نگاهبانی تائید ربانی که همواره همراه موکب
 اقبال شاهجهانی است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسید - مجماً
 اکثر روزها دستبازی از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا
 سربازی بظهور می رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع
 آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد نشایسته بجا
 می آوردند - و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان
 سکندر علی پسران عم رندوکه خان که داخل اعیان بیجاپور بل سر شمشیر

غزیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سر منزل
عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامی از سرداران نظام الملک که سابقاً
التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور
یافته بود درینولا مستظهر و استعمال داخل موکب اقبال شد و به منصب
چهار هزاره ذاتی و سه هزار سوار سرافراز حقیقی شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت متأثر بهمه وجه
خصوص از رهگذر کمی گاه و هیمه راه یافتند باوجود آنکه هر روز جمعی
برای تحصیل علیق در آب و هیزم تا محال دور دست می رفتند و یکی
از سرداران بنویست در باب محافظت و حراست ایشان قیام می نمود
معیناً از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمی کرد و گاه گاهی غزیم هم
فرصت یافته دستبرد می نمود - چون در عرض این ایام محاصره فہانی
مراسلات محمد امین داماد ملا محمد لاری از عمدهای عادل خلی که
خطاب مصطفی خانی داشت به پدین الدوله می رسید مشتمل بر آنکه
عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت می نمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت
از راه رخنه و برجی که حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه
می دهم - و مرید اینمعنی برسالت علی رضا نامی که فرزند خوانده او
بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد
می کرد و هم چنین فرستاده مذکور نیز از زبن او بر طبق صدق وفای وعده
قسم های عظیم میخورد - و با این معانی چون مواعید و عهد معهود برفا
نمی رسید هر کدام را به بهانه و عنبر تمسک می جست تا آنکه در آخر کار
بخیه حوله سازی و دغلبازی او که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن
روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاهر شینم دبیر که به
محروریت و راز داری خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز

درمیانہ آمد و شد می نمود و بتکرار نوشته و پیغام آن غدار نابکار در باب التماس صلح می رسانید - چون ازین هم کاری کشوده نشد و عدم صدق وعده مصطفی خان خود بیشتر ظهور یافته بود لاجرم بلر دیگر یمین الدوله درباره تنگ گیری محاصره حصار بجهد شده آن عزم صائب را پیرایه جزم داد - از بیم این قرار داد متحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خیریت خان حبشی نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مبنای پذیرش احکام مطاعه خصوص ارسال پیشکش صمهد و مشید سازند - و چون اثر قرار داد مذکور از بر آمدن آن دو عمده بیجاپور به ظهور پیوست بنابر استمالت و اعزاز فرستادگان نصیربخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور ایشان را ازین پذیره پذیرای اعظام و احترام ساخته مستظهر و مستمال به مجلس سپه سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنگاش مصالحه از حضور خواجه ابوالحسن و اعظم خان و شایسته خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدر خواص ایشان یمین الدوله قبول معاهده برین جمله نمود - که من بعد بدستور عهد پیش همواره فرمان بردار و پیشکش گذار باشم - دوم نقد چهل لک روپیه از نقد و جنس سرانجام نموده بدرگاہ والا ارسال دارند - چون بر طبق پذیرش اینمعنی عهدنامه نوشتند و این انجمن بانجام رسید بهادر خان و یوسف خان را که سابقا در معرکه زخمی و بیهوش بدست ایشان افتاده بودند چنانچه در احوال گذشته به تفصیل نگاشته شده معزز و مکرم آورده سپردند - و مرخص شده شیخ عبد الرحیم خیرآبادی معتمد یمین الدوله را با خود بردند که عهد نامه را بمهر عادل خان رسانیده مصحوب او ارسال دارند - و بعد از دو روز که او را نگاهداشتند سیوم روز پیغام داده و داع نمودند که عهد نامه را متعاقب می فرستیم - و روز دیگر که فرستادگان ایشان بخدمت

رسیده بعضی متوقعات که داشتند برپائی استعدا نمودند همه مستعدان
ایشان را بنابر این معنی که بزیر صورت معنوی آراستگی داشت
بعین الدوله بنی برداشته پذیرفت. و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر
مصطفی خان بود نوشته بخط خان مذکور پنهانی از رفا تزییر مستند
آن آریندند صدر عظمت گذاشت. و مضمون آن نوشته این بود که چون
خواصطان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهی یافته فجرم باین
پشت گرمی که عنقریب اردو این مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد
نمود بمقام مکر و تزییر در آمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار بسر می برد.
بنابراین اگر دولتی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز
که گردد.

کوتاهی بعضی چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از
هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمی آورد. و پیشتر غنیمت بمجرد استماع
خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را دربر ساخته بود و غلات آن محصل
را باندا را نسترس نقل محصل یوردست نموده باقی را سوخته. و آذوقه
که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود پیش ازین مدت کفایت نمی کرد. ازین
راه تنگی دستگاه کار مردم بجای کشید که نرخ سبزی غله به یک رویه
کشید و از آن هم مجرد نامی درمیان بود. قطع نظر از احوال نهایی عسکر
چار بجای احاد عسکر اقبال به علت لاقرب و زبونی از دست رفتند مگر
سازی که از غایت ناتوانی و مندوبی و کمزوری برهمنی مراحل عدم
ناجور آنکه نمی بیش نیست قوت و قدرتند داشت ناچار مالد بود.
ازین قسم عالی دستور العمل دیوان خلافت بعین الحرفه ملاحظه نمودند و آن
دید که چون افواج همزه را کورت مدربندی و غله کشیدن باینه است
فانست که بالفعل دست از محاصره باز نداشتند و در این وقت

معموره ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند و درین ضمن بتزکات نواحی و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فرایش گرفته بهادران کار طلب را کار فرمایند - تمامی سرداران رای صواب آزایی را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کفار دریا کشن گنگا روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و مرچ^۱ را که از پرگنات معموره آن حدود است تاخته هر جا از آبادانی نشانی می یافتند همگی زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قری را پی سپرسم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن باقی نمی گذاشتند و آنگاه از آنجا راهی شده همت بر تخریب محال دیگر می نمائشند و مزرعه آنها نیز تاخته و خراب ساخته بمساکن دریا می پرداختند - و خانه را ویران و خانگی را روانه خراب آباد می ساختند - مجمله درین مدت انواع خرابی از اسرو قتل و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقه عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگی و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرانید و خرابی غنیم که بالفعل مقصد افتاده بود بظهور رسید و بیش از آن مجال توقف در آن محال محال نما بود لاجرم از پای قلعه شولاپور گذشته داخل حدود متعلقه بادشاهی شدند *

سوانح حضور پر نور سید ابو الفتح فرستاده فتح خان پسر عنبر که مکرر عنبر نیز او را بجهت مهم سازی خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباہ رای را که متضمن اظهار

(۱) اکنون باسم کستفا یا کوشفا مشهور است *

(۲) بکنار قریبی آب کستفا واقع است و از شولاپور قریب بیسی کره فاصله دارد *

عجز و نیاز بود گذرانیده ؛ بآلی معروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با
 فیلان نامی و جواهر و مرصع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بملازمت
 ارفع می رسد - بظن آن تنصیر و کوتاهی آن مصدر افعال ناقصه به عقو
 جرم بخشش بادشاهی معاف شده وزیر خان بیار گشت ماسور گشت -
 نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول پسر کلان فتح خان بعرض
 اشرف رسید از راه مزید استمالت و استظهار پدرش جعفر خان را باستقبال او
 فرستادند - و چون مشرک الید بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت
 از اوج طلسم آبنوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پرنور آداب معهوده
 بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سی زنجیر نیل کوه پیکر و نه
 راس اسپ صبا رفتار مرصع آثار و انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات بسیار
 بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بظرافت در آورده موقع قبول یافت -
 و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده
 مرحمت صوری خلعت و اسپ و کپه و مرصع با پهلو کتاره و یک زنجیر
 نیل درباره او ضمیمه مرحمت معنوی گشت - و هم درینوقت راو سترسال
 ندیره راو رتن بتازگی سعادت ملازمت اندر خانه فیلان جد خود را که چهل
 زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هژده زنجیر نیل
 که در نوع خود نفاست داشت بدو لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شده -
 آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقی را بدو مرحمت
 نمودند - و آن شاهانه تربیت را بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و علم
 سرافراز و سر بلند ساختند *

از واقعه صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان تهاغه دار بنگش
 بدار البقا پیوسته از حوادث این ایام مقتول شد نور الدین قلی است
 و علت واقعی این واقعه آنکه چون جسونت را تهور را سابق مردم نور الدین قلی

گشته بودند درینولا کشتن سنگه پسرش را تهور راجپوتی بر آن داشت
 که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که در دهد خون پدر از دست
 بیاورد پیشنها در پی یافتن وقت بوده اندهاز فرصت می نمود - تا آنکه
 درینولا بحسب اقتضای قضا کتبلن دار الانشاء قدر نامش را از روز نامچه
 بقا بکزلک فنا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در
 شبی که نور الدین قلی باندک مایه مردمی از نسلخانده بر آمده متوجه
 منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه بر گرفت و در همان گرمی
 چند زخم کاری بر زده کوش تمام ساخت - آنکه زینهاروی شب تار شده
 خود را بگوشه کشید و در پناه پرده قلام راه فرار سر کرده بتنگ و تا سر
 بدر بود *

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحب قران ثانی

درین ایام سعادت انجام یعنی سرآغاز سال پنجم از جلوس ابد
 مقرون حضرت صاحب قران ثانی پس از سپری گشتن هشت گزری از
 روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری
 عقیقی قله چرخ چلم از آلهیانگه آبگون طرم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز
 فضای دلکشای دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر
 قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غرقه شرف خانه نشین
 ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و ترویج افوازه شاهپر انور در هر کار ذرات
 کائنات کرده سر تا سر گیتی را از سرفه بالواج بهجت و سرور آورد - مظنون
 اینجمل سعادت ایشمال شهباز نشین خلافت و همای اوج سعادت اعلی

حضرت ظل سبحانی صاحب قرآن ثانی سلیم دولت بر سر پر عظمت و زوی تخت رفعت گسترده بانداز بال افشانی همت عرش آهنگ بلند پرواز باز در صدد عید دلنهایی خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد - و در آن روز طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که بهزار گونه زیب و زینت هوش ربا و دافریب گشته بود و رسم طرب در آن محفل خاص تمام شده قبلاً نیاز عالم که کامرانی را مقتصراً در کام بخشی می دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان در آمده بشاره سر انگشت خود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز ساختند - از جمله عواطف این روز فدائی خان بجایگزین داری جوئیوز از مرحمت خلعت و اسپ مختص گشته مرخص شد - و میرزا عیسی ترخان به عفت خلعت و اسپ و جایگزین داری ایلیچ پور امتیاز پذیرفت - عبد الرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و قبول آمده از عاطفت طره مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازی رسید - حکیم جمالی کاشی چون دیوانی [پنجاب] از روی تدبیر تمام بتقدیم رسانیده بود بخطاب دیانت خان سرافراز گردید - بهرجی زمیندار بکلان با پسر و برادران از زمین موس آستانه درگاه سپهر اشتباه سر اعتبار بارچ ظلم آبنوسی سود - و از غبار آن سرزمین آسمان نشانی جبهه افتخار به مفضل اعتبار اندود - و پیشکشی مشتمل بر مرصع آلات گران بها و نه راس اسپ صبارفتار و سه زنجیر نیل تنومند کشیده منظور نظر اقبال افتاد •

از سوانح پناه آوردن شیرخان ترین زمیندار قوشنج قندهار است که پدرانش از دیر باز داخل هواخواهان این دولت آید طراز بودند بدین

(۱) ع [مبرند] ل *

(۲) در بادشاه نامه قوشنج نوشته شده [جلد اول - صفحه اول - صفحه ۱۰۱] *

درگاه گیتی پناه و انظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکانت
 کرسی مکان - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر
 عهد دولت حضرت جنت مکانی بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل
 و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارایی ایران برکشاد
 و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت
 نگاهبانی قلعه قوشنج و ریاست سرتاسر قبایل افغانان آن سرحد را بشیر خان
 مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان
 که در عهد حضرت عرش آشیانی بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق
 رفته بود و در آنجا نشور نما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از
 تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر اوسات
 افغانان اهرمن سیر را بتسون نفون تدبیر ناند و عزائم عزیمت راسخ مستخر
 ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش پایان رسد
 و شاه صفی بدستگیری بخت پای بر سر تخت دارایی ایران نهاد
 شیر خان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل
 و رسایل و پیامرسانی وسایط و رسایل غائبانه نسبت خویش را در خانه
 قوی ساخت - و چون بلسنظار آن نسبت مستظهر گشت
 و اینمعنی بر زیاده سری و خود رایی که لازمه سرحد پروردیست سرباز
 شد بکاره عنان خود سری و خود رایی و خویشتن شناسی از دست داد -
 بنابر آن با علی مردان خان خلف گنج علی خان ازبک از عمدهای دولت
 صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور برقرار بود تملق و غرتنی که
 وظیفه کومکی با سردار است نیکو بجا نیارود و رفته رفته سرکشی آغاز
 نهاده داد ستم و بیداد می داد - چون جور و تعدی او از حد تجاوز نمود
 علی مردان خان این معنی را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض

شکایت آمیز بدرگاه نرسالداشت . تا آنکه بعد از چندی درباراً
استیصال او دستوری گونه در لباس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز
فرصت میداشت . و بحسب اتفاق در همان اثنا شیرخان حشری از
اهل شور و شریعی افغانان در نهاد آن سجد فراهم آورده بانداز ترکناز
نواحی سیوری و کیضابه توجه سمت آن سرزمین پیشنهاد نمود
و علی مردان خان اطلاع این معنی را از همرائیهای روزگار مساعد و بخت
موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعیناتیان و زمین داران
آن سرزمین بر سبیل ایلغار از قندهار راهی شد . و بهنگام طلوع سپیده
بامداد اطراف حصار قوشنج را بسیاهی سپاه فرو گرفت . و بذکر اینکه
در قلعه اندک منیه مردمی بیش نبودند هم بر سر سواری بکشایش
گرائید . چون قلعه و سایر اندوختهای دیرینه سال و اسباب و اموالش از
همه باب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار ارسال
داشت و خود در آنجا توقف نمود . و چون شیرخان از مضمون فوشنه
بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کماهی آگاهی یافت نامه آسا بر
خویش پیچیده در همان گرمی بشقاب طومار باز گردیده بجای خویش
بازگشت . درینوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیاده آن گروه را تطمیع نموده
بر سر خویش جمع آورده . و بمقام انتهاز فرصت بر آمده در نواحی قوشنج
سرگردان و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسرمی برد
و هر شب جلی را ملجایی خود می ساخت . تا آنکه جاسوسان
علی مردان خان که پیوسته سربه پی آن ادبلا اثر داشتند پی بر سر او برده
بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند . و شب هنگام بر سر آن تیره
سرانجام تاخت برده بامدادان با رسیدند . او نیز فوج خود را توزک
نموده بی متحابا بجنگ صف در آمد . و بالجمله از نخستین حمله افغانان

از امور بدیع افتما که مدور امثال آن ازین حضرت قطعاً نمائند
و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نگر غریب نما است و نظر
بضعف عقول این گروه از خوارق عادات معدوم میتواند شد آنکه در وقت
عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر
لجمال ملاحظه نموده از راه کمال خیرت و بصارت که در همه باب دارند
خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش
افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهی بر کیفیت
و کمیت کماهو حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع
اسپان همانا که از شصت و پنجاه هزار روپیه دو نگذرد - چون مقومان قرار بهای
هر یک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرمودند بیش
و کمی ظاهر نه شد - و در امثال این صور از معنی مذکور چه شگفت چه عموم
این طبقه والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافته تائیدات عالم بالا هستند
قیاس ایشان همانا کار مقیاس می کند و نظمین و تقدیر ایشان از تحقیق
مکیال و میزان پای کم ندارند - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمی
و صاحب عیار نقد مردمی که نظر حقایق نگر آن سرور به کمال الجواهر فیض
مکتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیده حضرت ربانی به نیروی
تعلیم یزدانی و الهام آسمانی حل ما لا یفعل سایر رازهای نهانی نموده از
زایچه جبهه انسانی مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج
می نمایند - و بمقتضی همه بینی و همه دانی از صفای تقویم جبرین و فاضله
و جداول خطوط پیشانی سر تا سر رقوم سرنوشت روز نخست خواننده
همگی پیشهاد خاطر همگان می دانند - مجملاً از پیشکش سایر
شاهزادهای نامدار و امرای عالی مقدار که از نوروز تا این فرخنده روز
بنظر اشرف گذشت مولوی رفیع لکب روپیه از همه باب موقع قبل قیمت

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دارالخلافه اکبر آباد

از آنجا که انجام مهم جهانبانی بسودگی و تن آسانی برنماید
و پیشرفت معاملات کشرستانی با تهران و نانی راست نیاید - آئین
جهاندار کامل اقتدار آنست که چون باهنگ تسخیر کشوری یا تادیب دشمنی
نهضت نماید و به نیروی کار پردازیهای تأیید آن مهم پرداخت بسزا پانته
مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامحاله نیم لحه تجویز اقامت در آن
مقام نموده بیدرتک باهنگ اقامی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید -
چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب در روز در یک منزل
نیاید و هر مبعدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار
باختر نماید - و تا هنگام شام آن سرزمین را بهر تیغ و نگیں در آورده شب
هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی
دیگر پیشنها ساخته پیش از بامداد روی توجه بدآنصوب آرد - شاهد
حال انعطاف عنان انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی
مستقر سربرجاء و جلال - و سبب صوری این معنی سوای مقتضای قضا
و قدر آنکه چون درین احیان همه کام هوا خواهان دولت بی پایان بتأیید
دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمد - و غرض اصلی درین نهضت
والا استیصال خلی جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت
و حمایت خود راه و پناه داده - آن خود به بهترین وجهی بامداد
کار پردازان عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستعمل
مطلوب گشته نظام الملک نیز از نه دوست سفاهت کیشی و ناعلمت التیج
نیزه زده خندان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال

به هر اول قولباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنماید
 درینحال علی مردان خان مردانه اسپ انداختند جلوریز بعرصه استیز
 تاخت - قضا را از آنجا که قدر اندازیمای تقدیر است درین اثنا رخ تفتگی
 برپاشند او رسید - لیکن آن شیر بیشه مردی قطعاً از آن جراحت منکر پروا
 نه کرده پیشتر تاخت - و بسجود این تجلد و جلالت افغانان جهالت کیش
 را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیر خان تا موضع دوکی
 یک جلوتاخته هیچ جا عذر توقف را مثنوی نساخت - و چندی آنجا
 اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید نمودند نیفتاد - چون
 چاره کارش در التجلی این درگاه جهان بنده که مفر و مقر جهانگیر و ملجا
 و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلعه مقر که درینولا مردم
 بشنگتوش اوزنک بر آن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قوا گرفت - و از
 روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز
 نوشته و نامه دیگر مشتمل بر اظهار اراده التجا بخاک آستان سپهر
 نشان با احمد بیگ خان صوبه دلو ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن
 بدربار و استدعای نامه استمالت نمود - و چون آن عرضداشت بدرگاه
 آستان جا که جای التجا و ملاذ و ملجاء خلایق است رسید از آنجا که
 راه دادن ملتجیان از شیمه کریمه این آستان ملایک پاسبان است
 التماس او پایه قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان به توفیق
 صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امپدوار بی سوی این قبله
 امپدوار آزرده چون ترک بختش از زمین بوس عنقه سدره مرتبه
 برانجا از رفعت درجات آستان در گذشت به فعالیت بادشاهی مقتضی
 و مهلهی گشته از عواطف خدیو زمانه اعتبار جاودانه آندوخت و نه
 این اسپ تمیق پیشکش کرده بر او قبول بران یافت - و همدرین

مجلس همایون بمحضت خلعت فاخرة و انعام سی هزار روپیه نقد
و منصب دو هزاری هزار سوار نوابش پذیرفته از انقد محال صوبه پنجاب
جاگیر یافت *

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعنی سایه
آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن سرپر خلافت مصیر را از پرتو تحویل
مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنابر رسم معهود مراسم
داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل
و احسان آن دادگرفیض رسان بر پرداخت احوال عالمی پرداخت -
چنانچه صغیر و کبیر و ثقی و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازی جاودان
در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کده خوشحالی و عیش آباد فرغ بالی
از منت تمنا و آرزوی نیاز نشستند - درین روز شرافت اندوز پیشکش
اسلام خان که در آنولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه
و صرغ آلات نفیسه و هشتاد راس اسب و دیگر نفایس و نوادر آن دیار
از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستاده محمد علی ایلیچی ایران
بدرگاه والا جاه رسید - و پنجاه اسب صرصر تک برق رگ عراق زاد عرب
نژاد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا
وکلائی او از ایران فرستاده بودند و همگی را بجنس برسبیل پیشکش ارسال
داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بنابر نهایت رعایت عنایت که
نسبت بلو سمت وقوع داشت بموقع استعسان وصول یافته پرتو خورشید
قبول بر آن تاخت - و از سر کمال مرحمت خلعت خاص با هفت سپر
مصور و یراق زرین میفاکر از جمله مرسولات موتمن الدوله اسلام خان همراه
فرستاده مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغه انعام
بدو و همراهان او عنایت فرمودند *

مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل نازک امتیاز افراخته
بمعاودت دولت آباد دستوری دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول
عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خالصه با ماده
فیل همراه عبد الرسول ضمیمه آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبه دکن
باعظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را بخدمت بخشید گری و واقعه
نویسی آنصوبه سراقراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود
ملذفت خان پسرش را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند .

دوم اردی بهشت ماه شاهد کمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده
فال از پیش طاق طارم مقونس یعنی سپهر مقوس نمودار ساخته روزه دلران
پرهیزگار را آشکارا علای انظار داده باده خواران پیاله کش را بقایر
احتساب نهی خدیو روزگار از ایماز گوشه ابرو بعیش و عشرت نهایی و کشیدن
رطل گران نوسنگامی خواند - درین روز حسب الامر اعظم بادشاه اسلام پرور
دیندار امرای عظام در عقب علماء علم نماز عید ادا نموده دعای از دیدار
دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاهر کانی بهیت از ورود موکب
مسعود این قبله مقبول چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهر گردید -
بیست و نهم بهادر خان و یوسف خان از مرکز رایات ظفر آیات عساکر
بالاگهات بدرگاه والارسیده پیشانی بخت را سجده زسان سده سفیه و فروغ
اندوز سعادت جاودانی ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه
و تلاش رستمانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم دلد در
معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت -
از آنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب
ارادت است کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان
را بمنصب چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار و خلعت و شمشیر و سپر و

و فیل و بیست و پنج هزار روپیه نقد سرافراز فرمودند - و پوسف خان را از اصل و امانه بمنصب سه هزار و دو سوار و شمشیر و سپر و نقاره و اسب و فیل و بیست هزار روپیه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگی آن کشور را بروفق مرغیات اشرف نکرده بود و این مهم شایان را چنانچه باید بی پایان نکرده بود لاجرم بذبح جرم این معنی او را ازین خدمت معاف داشته نخست نامزد بعین الدوله نمودند - چون آن مستخر الملت عین حرمان ملازمت بر خویشتن نه پسندیده همراهی رگب سعادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا خواسته بود درخواست نمود لهذا آن خان والا مکن را معاف داشته ارجاع این خدمت بتمام خانخانان مهابت خان رقم یافت - و در طی فرمان گیتی مطاع مامور شد که مقارن ورود فرمان قدر توامان از دار الملک دهلی منوجه درگاه جهان پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانه برهانپور شود - و بنام بعین الملت از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زیور ارسال یافت که خان زمان را با سایر بندهای درگاه که داخل کومکین بالاگهات اند در برهانپور باز داشته خود با اعظم خان و جمیع کومکین دیگر روانه درگاه گردند .

نصیر بخان بصوبه داری مالوه از تغیر معتقد خان و خان مذکور به فوجداری برگذات اکبرآباد و وزیر خان بصاحب صوبگی پنجاب سرافراز گردیدند - و باعث اینمعنی آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبه عظمت نشان از دست عنایت الله یزدی گماشته آصف خان کما ینبغی بر نمی آمد خلصه در عمل اعمال خالصه شریفه چنانچه مرغی خاطر خاطر بود بوقوع نرسیده بنابر آن صوبه داری آن حدود را از خان والا مکن تغیر نموده به وزیر خان منجوع نمودند - هفتم ماه مذکور بعفایت خلعت خاص و مرحمت فیل و یقوتین بمنصب پنج هزار و بیست و پنج هزار سوار در آید سه اسب و نقاره و اسب

پذیرفته بدان صوب منحصر شد - سر با خان دکنی بمرحمت خلعت
 و اسپ امتیاز یافته رخصت سنبهل یافت *
 یازدهم ماه مذکور چون خراج حصار بند گوالیار مرکز اعلام منصور شد
 خدیو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره بوسم تفرج داخل قلعه شده مانند
 غیر اعظم از دروازه بروج آن بلوا گردون عروج طلوع سعادت فرمودند - و سرتاسر
 ساخت آنرا پی سپر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناہج و مداخل
 و مخرج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات
 عمارات عالیه که اساس نهاد حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی بود
 منظور نظر سعادت شد بخاطر خاطر خطور نمود که آنحضرت نیز درین
 سرزمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند - بجز آن امر ارفع
 به تشیید میانی بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح فریب
 و هندسه دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب فطرتی از
 بندهای درگاه واثق بله تمام آن و مرمت شست و ریخت تمام چار دیوار
 حصار مامور شد - و چون امر اعلیٰ علی العموم زیور صدور یافت
 که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب عصیان از
 زندانیان بعرض اعلیٰ رسد لاجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار
 معروض واقفان پایه سریر سپهر مدار گردید - از آنجمله یازده تن بتصدق
 سرافرازی و فدیة نازک مبارک و فرق فرقد سالی آن سایه عنایت
 خدائی از بند زندان ابد بهائی یافتند - در اثنای اقامت گوالیار
 سید خانجهان و عبد الله خان از دکن رسیده از اسلام رکن و مقام درگاه
 گیتی پناه که قبلاً مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دارالسلام
 سعادت بروی روزگار خویش کشادند - و هر دو مشمول اقسام مرحوم گشته
 عبد الله خان از مرحمت صوبه بهار در اواخر خریف فصل چهارگانه

یغلی سن کهوات فیض موسم شباب که فی الحقیقت بہار زندگی
 است دریافته از میامن آن سرمایہ جوانی نوادوخت و سیف خان
 صوبہ دار بہار بصراست الہ آباد از تغیر قلیج خان و اوصاحب موگی
 ملتان از تغیر نجابتخان سعادت پذیر گردیدند .

ہودہم ماہ چون نواحی دار الخلافہ عظمیٰ از پرتو افروز مہجہ لوای
 والا کہ همانا فیراعظم روی زمین است سررفت بہ فلک اعلیٰ رسانید
 محمد علی بیگ ایلیچی کہ حسب الصدور امر جہن مطامع از برہانپور
 رخصت یافتہ چندی در دار الخلافہ بود از پذیرا موکب اقبال پذیرای
 سعادت دو جہانی گشت - و ہم ترین روز مہابتخان خان خاندان کہ از دہلی
 روانہ دریل سپہر مدار شدہ بود احراز شرف مہرمت نمودہ ہزار اشرفی
 بصیفہ نذر و نہ زنجیر نیل پیدکش کشید - از آنجملہ دو زنجیر نیل پایہ
 قبول یافتہ مابقی بدو مرحمت شد - صفدر خان حاکم دار الخلافہ
 و معتمد خان فرجدار برگذات و مظفر خان معصومی و مکرمت خان
 و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدلتخان و خان عالم
 و مقرب خان سعادت آستانبوسی درگاہ جہان پناہ رسیدہ بعفایت
 شاہنشاهی مہابی گشتند .

بیست و نہوم ساحت باغ دہرہ از پرتو ورون موکب بمسعود زبور
 روی زمین و زینت صفحہ دہر گردید - و در آن فرخندہ منزل کہ از برہانپور
 تا آنجا بہ پنجاہ کوچ و ہشت مقام طی مسافت راہ شدہ بول بغیر انظار
 در آمد ساعت مظفر ہشت روز اقامت قرار یافت - درین اول
 یعنی الدولہ آصف خان با خواجہ ابوالحسن و شاہنہ خان و دیگر امرا
 از بالا گہات رسیدہ ہر روز ہزار روپیہ بصیفہ نذر گذرانیدہ از فیض
 قبول چہرہ اقبال بر الوخت ہر از پادشہ حضرت سلیمان رسیدہ

و مرتبه مقدار نواز مراتب اصفي نهاده بتازگي عظمت مکافات و رفعت
 مکان اندوخت - آنگاه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت نذیر از نظر اشرف
 گذرانیدند - و همدین روز قلیچ خان از اله آباد خود را بدریافت سعادت
 ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت خاصه و جیغه مرصع اختصاص پذیرفته
 به تفویض صوبه داری ملتان و عفايت پنجاه هزار روپيه نقد نوازش یافت -
 و همدین روز مهابتخان خانخانان را خلعت خاصه با چار قب طلا نوزي
 و جمدهر مرصع با پولکناره و دیواسپ و دایره همت و گرشاسپ و افواسیاب
 پسران او را و نبیده اش شکر الله پسر خان زمان را بمرحمت خلعت
 و اسپ مباحی گردانیده همراه او دستوری دادند *

روز [یکشنبه] ع سی و یکم ماه مذکور غره ذی الحججه سنه
 هزار و چهل و یک هجری که افق شرقی دار الطلعه عظمی از پرتو اشراق
 ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتی افروز گشته هفت کشور روی
 زمین را روکش چرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصه وجود با طالع فیروز
 و بنخت مسعود بفرار تخت بر فیض بر آمد: برین سر سریر را سپهر نظیر و نیل
 را کوه شکوه نمودند - و بدان آئین شایان و نورک نمایان رخ بسوی مرکز
 محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سراقازی را این
 پایه جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه
 سوکت اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از شر
 هوا خواهنی در رکاب سعادت پیاده روبراه نهاده - کیوان بلند ایوان فلک
 فرود آمده بطریق چاروشان طرقتو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از
 طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زمین سیمین هلال

در علاج زین معجزة کشیده برسم جنیدت کشان پیش پیش توان متوجه
 شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده معتمد دارا شکوه در عقب حوضه نیل
 تا بمکین کوه متمکن گشته از دو سو بحرین کف گوشه پاش بریزش
 هم وز در آورده نثار دهند خدیو بصر و بر می نمودند - و تا رسیدن در بلخ
 سپهر مدار پیشان روزگاران را ماده جمعیت خاطر آماده گشته بل یک جهان
 بر برگ و ساز را که بچوبی نیازمند بودند خرمن هلی دره و انبارهای
 نثار ذخیره شد *

از سوانح این روز سعادت اندوز یکه تاز خان بمنصب ^۱ (دو هزار و پانصدی
 سیصد سوار) ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار
 و محمدالحق بمنصب نه صدی دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خان
 سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیر خان قرین بانعام بیست
 هزار روپیه و محمد علی ایلچی بمنصب خلعت فاخره و خنجر مربع
 رشت هزار روپیه نقد مفتخر و مبهی گردیدند - و محمد علی
 و محمد تقی از همراهان ایلچی مذکور بانعام یازده هزار روپیه اکرام
 یافتند - و در همین روز میرصابر که به دوستی آباد رفته پایه منبر و چهره ز
 آن بلاد را از القاب گرامی و نام نامی آنحضرت درجه والا و رتبه اعلی داده
 معارفت نموده بود سعادت ملازمت رسید - و اشرفی و روپیه چند که ازین
 روز ارجمند شده فتح خان بر سبیل نمودار ارسال داشته بود از نظر انور کنوانید *
 از وقایع این آران انعقاد یغتن مجلس اطعام عام و انفاق تمام است بجهت
 روح و روان و استراحت سرور و فرحت بانوی بانوان جفان و سرور نسوان
 چون - چون عربولا دار الخلافه والا بالی فیض مقدم و برکت قدم آن کنیم

(۱) دو هزار و شصت و سه سوار

دست مسیح دم روکش چرخ چارم بل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شده
 قضا را مدت یکسال از وقوع قضیه ناگهانی ممتاز زمانی انقضا یافته وقت
 اقامت رسمی معهود که درین کشور بعرض مشهور است شده بود -
 چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتی یک شبانه روز باحیای مراسم
 معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزیدان جوار رحمت است
 مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا
 و اعطاء مساکین میکنند - لاجرم بذکر مقتضای طبع فیاض که همواره در
 باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص
 درینوقت که وقت و حال مقتضی آن بود کار گذاران دولت و سامان طرازان
 کارخانجات سلطنت را بسرانجام در بایست وقت مامور ساختند - و همگنان
 بر حسب فرموده در صحن رونق متبرکه اسپکهای سپهر مثال که هر یک
 نعم البدل دایم بود شد بر سر پا کردند و بر اطراف و حواشی آن شامیانهای
 متصل زربفت منقش که هر کدام در پهنای و رنگینی دم از برابری سپیدی
 بحددم و رنگ آمیزی شفق می تواند زد زدند - و صحن آن انجمن
 فروخته را بانواع گسرنوئیهای گوناگون و فرش بوقامون مفروش نموده
 روکش بسط آسمان و روپوش بسط خاک و صفحه روی زمین ساختند -
 و بر دور آن سراپه‌های و شان روانهای رنگارنگ که مدار هر یک از دایره افق
 پای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امری عظام و ارباب مناصب والا
 و اعیان اکبر و اعالی و اهالی دار الخلافه و سایر اشراف و اعظام و موالی
 اطراف که بفلج ادای تهنیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم
 اقدس پاکب آباد آمده بودند درین انجمن خاص پار یافتند - و جمیع
 علما و فضلاء و ارباب دین و تقوی و اصحاب عمای خوانده و ناخوانده درین
 محضر عام شرف حضور پذیرفتند - و حضرت خلافت پناهی خود بنفس

مقدس در خلوت مقدس عزالت گزین شده آن شب را با حیا و عبادت و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور همین الدوله و محمد علی بیگ ایاجی و اعیان دولت و ارکان سلطنت آراستگی یافت - و باقی اعظم و اعالی و سایر اهل بی مجلس بتفاوت درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کارخانه دولت و سالاران خولن نعمت سماط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فواکه و خوشبوها و پان بترتیب چیدند و همگان را به تناول نعمت های خاص صلاهی عام در دادند - چنانچه غنی و فقیر ازین خوان احسان بهره ور و زله بر گشتند - و پنجاه هزار روپیه باصحاب استحقاق بر سبیل خیرات عذابت فرمودند - و چون این انجمن عالی پایه انجام یافت سایر بیگمان و مسند آرایان حرم خلافت و پرورگیان شهبستان سلطنت بطواف سرفرد مقدس آن انسینه حورا سرشت قدسی طینت آمده در آن روضه مهجوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و همان کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگی زبان را عمده و مستحقات را خصوصاً بر عام دادند و پنجاه هزار روپیه دیگر به عذایف و عجایز انفاق شد - و امر اعلی علی العموم بدین دستور زبور صدور یافت که متصدیان عظام هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دار الخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساخت طور باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خدایندگان استحقاق قسمت نمایند *

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید مجذول داشت بتازگی مرده قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باولیای آن رسالید - حضرت خلافت پناهی بنابر احیای ماسم سنن حضرت حکیم الذبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه که از ستوده

آئینهای این مهین جانشین حضرت خلیفای راشدین است صاحب
عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند - و بعد از
ادای نماز بدو است و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کمر
بنگ جهان نیازمندان را از زر نثار معهود نرم ریز فرمودند *

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی
مسعود بمختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهین
آن بود حسب الامر عالی دست نشین بد قدرت گیتی آورین بمقتضای
حیالی مراسم سنت در باب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت
بخاتم انبیا و مرسلین که بذکر حفظ مرتبه ظاهر و پلس طریقه صورت عقلاً و شرفاً
ضرر است صدر نشین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیدار ملا میرک
شهری حسب الاختیار خدیو روزگار بخلعت فاخره مخلص و از انعام هزار
روپیہ متمنع گشته آموزگار شاهزاده والا تبار شد - معتقد خان بصوبه داروی
اودیسه از تغیر باقر خلیفان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسب
و منصب چار هزاری سه هزار سوز سر افزایی یافته روانه آن صوب گردید *
نوزدهم ماه میربرکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرایی سعادت
ملازمت شد - و نه راس اسب عراقی با نواذر امتعه آن کشور بطریق
پیشکش گذرانید - بیست و هشتم حاجی وقاص ملازم نذر محمد خان
راکبی بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود
تا فوای دارالخلافت رسیده همراہ معتمد خلیفان که حسب الحکم اشرف او را
استقبال نموده بود خود را باستانه بارگاه سلطانی که کعبه آصال و آمال
اقصی و ادنی است و قبله مرادات انسی و جانبی رسانیده در تقبیل
عذبه درگاه والا آداب معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلی
تقدیم نمود - و بعد از اقامت مراسم زینین بوس از روی آداب و اندام

نگذرانیدن نامه نذر محمد خان اقدام جست - آنگاه ارمغان آن خان
 را که مشتمل بر اسب و شتر و امتعه بلخ بود و مبلغ پانزده هزار
 روپیه قیمت همگی آنها می شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت
 فلخره و کمر خنجر مرصع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش پذیرفت -
 و در همان نزدیکی سی و پنج راس اسب و سه زره و ده شتر بخانی نورو ماده
 از جانب خود و هزاره اسب و پنج شتر بنام محمد سومن پسر خود بطریق
 پیشکش گذرانید - و مبلغ سی هزار روپیه یاور خلعت و ده هزار روپیه نقد
 به پسرش مرحمت فرمودند - صادق خان پسر بخشی که در برهانپور بنابر
 عروض بیماری از سعادت همراهی مسکر منصور اختیار کرده این اضطراری
 نموده بود بعنایت جناب انبی شفلی عاجل یکنه بمنزمت رسید و منظور
 نظر مرحمت آمده از برکت این مکرمت شامل صحت کامل یافت -
 درینوقت راجی جی سنگه به برکت حسن نبودیت مشمول توظیف سرشار
 مالک رقاب آزادگان شد - و از عنایت دو چهره مرورید شاهوار بی تعب
 پر آب بسیار قیمت کمیل که برسم معهود نمود آویزه گوش می سازند از سرنو
 در زمره بندگان در آمده سر حلقه حلقه بگوشان گشت - صوبه داری کشمیر
 از تغییر اعتقاد خان بنخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خان پسرش
 به نیابت او رخصت یافت - و ملا حیدر خصائی که باوجود کردانی در فن
 شعر بد طولی و طبع عالی دارن بخدمت دیوانی صوبه مذکور معوز گردید *

بیان فتح هوگلی بندر بکسین سہی

بہادر کنبو مدار علیہ قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست اسر سوزی بر تلک مبارکش
 پاداشده هم در عهد الست زمام مهام جمهور انام بدست اختیار و قبضه

اقتدار او سپرده باشند - آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است متصور دارد - چنانچه شخصیت رای صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالاسلام ایمان مصروف داشته همگی همت والا برین معنی که مصرف حقیقی سعی جمیل و جهد بلیغ است بر گمارد - و همواره اوازم جد و اجتهاد در کار فرمائی شمشیر نوا و جهاد بکار برده در باب استیصال ارباب درل جلیه و اصحاب ملل غایبه و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطله ایشان کما ینبغی حق کوشش مبذول دارد - چندانی که عزم خانها و بران ساخته و صدمها سوخته بنیاد آتش کدها بباد دهد و بآب تیغ بران اشتعال زبانه فلک مغرب و نیران [پرستان] فرود نشاند *

لکه الحسد و العنة که والا حضرت خلافت پناهی این شیوه ستوده و خصامت محصوره را از جمله ملکات راسخه خویشانی نموده اند - و بدانسان که دست جواد را در بذل مال کشاده داشته اند بهمان وتیره تیغ جهاد در باب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خار بن زندقه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معنی درین صورت استخلاص شوگلی بندر است و انزواج آن سرزمین از استیلائی مشرکین فرنگ و نصرانیان مسیحک پرست بدستیارچی تائید حضرت بلری و بیان چگونگی خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اسلام و دفع استیلائی مشرکین و رفع نوای سومنیر و علت و هنر صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید - هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبق بتعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن برسبیل اجمال نگارش می یابد *

نخستین خامه تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و تعیین موضع
 بنام و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوارکشا
 بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست گروهی راج محل و یک
 گروهی بندر سنگانو از کشور بنگاله فوزه از دریای شور که بهندی زبان ناله
 و بتازی خور نیز خوانند منشعب شده به سمت راج محل کشیده -
 چنانچه آب رودبار گنگ که بر کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور
 می پیوندد - و بندر هوگلی در یک گروهی سنگانو به ربع کوه از
 محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبه از آب گنگ اساس یافته -
 و سبب احداث آن نملالت آباد که از حوادث عظیمه عالم کون و فساد بود
 اینست که در هنگام عمل بنگالیان چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در
 بندر سوندیب اقامت داشتند بوسیله سود و سودا بسانگانو آمد و شد
 می نمودند - و همواره شوای پختن این مایه سودای خام در سرجا داده
 بودند که در آن سرزمین ناحیتی پیدا کنند - چنانچه اگر فی المثل بندر
 گف دستی باشد جای در خور مفر و مقر بچنگ آرند - و مشتی مردم
 صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران بلابس سوداگری در آمده دست
 در کار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای
 کنگر بنگاله در بر آید فهو المعطلب - و الا زبانی به تجارت و خسروانی بسود
 و سودا فدارن - بذلیر این اندیشه فلسد چون کنگر خور مذکور را در خور قرار داد
 ضمیر خویشتن دیدند - انواع لطایف حیل انگیزنده از حکام آنولایت
 افسان اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانه چند
 مانند اندیشهای پراگنده خویشتن سهل و سبب اساس نهادند - و رفته
 رفته فرنگیان سرمایه دار آنرا دار القرار جاوید افکاشته رخت ارتحال بدانجا
 کشیدند و محل اقامت افگنده خانها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد



(۴۹۹)

نشیمن های خود چتر دیوارهای متون بنیاد افکنده با استحکام تمام بناهای
رسنیدند - چنانچه هر منزلی معقلی و هر چهار دیواری باره استواری
برجهای آنرا مانند بروج ناری باذراع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ
و امثال آن آراستند - و اطراف ثلثه آن بندر را بنهنگهای عریض و عمیق
معاط ساخته روکش مثلثه آبی فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف
سختن سازی طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر
جهات قطعاً بای کمی نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهای فرنگ
و کشتی های مسلمانان نیز که بانداز تجارت بدانجا تردد می نمودند
هنگامه سانگانو انسرده شد و بندر هوگلی رواج تمام و رونق کلی یافت - آنکه
چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قریب و برگذات
جواز را از حکام و ولات آنولایت بر سبیل اجاره بدست آورده بر طبق
خاطر خواه عمل می نمودند - و رعایای آن معمال و نواحی آنرا
تا جای که دست تطاول آن بداندیشان می رسید از روی تعدی خواه
ناخواه تکلیف ترسانی نموده نصرانی می ساختند و بزور از راه دریای
شور روانه پرتغال فرنگ می نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوجه
اجر و ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلت رعایا بود از رواج
تجارات که اضعاف مضاعف آن می شد می نمودند - ملخص سخن در
ایام بادشاهزادگی که آنولا لرای والا ظلم ورود بر سرزمین بتنگ
گسترده بود رای جهل آزادی بر کماهی گمراهی بل دقیق بیراهی
ضالست پیشگان جهالت اندیش که بدرجه اعلی رسیده بود آگاهی یافت
و سخت کوشی آن سست کیش در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش
معلی گردید - لاجرم اینمعنی مرکوز خاطر عاظر بود که بهر صورت که
رواهد درباره استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای



(۳۹۷)

قدر و قضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر
منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محصل که نقش مراد داد و
دین از جنوس اقدس درست نشست قلم خان صاحب صوبه بنگاله
را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - و بر سبیل
ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش استیصال آن بد نهادان بآن
خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابواب تدبیرات صائبه که درین
باب ظهور یافت خصوص تعیین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگی
بمقتضی تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای
حزم و احتیاط در آمده این راز مضمرا با هیچکس در میان نهاد - و
تسخیر آن بندر را هر چند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته
چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات آنولایت خاصه کیفیت احوال
بندر و کمیت سپاهی و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراق نماید - چون
استیفای حقایق کلی و نقلی جزئی امور ملکی و مالی اهالی و موالی
آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده در ماه اسفندار سالگذشته
حسب الحکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیه نواره در آمده - و آن
عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و توپ
و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق
منظومه •

سکندر که با شرقیان حرب داشت رخ خیمه گویند در غرب داشت

باین عنوان بر زبانها انگند که غرض از ارسال عسکر منصور استیصال

گروه هجلی وال است - و لهذا فوجی از تابینان خود و بندهلی

بادشاهی بهمراهی عنایت الله پسرش و امرا و ارباب مخلص والا به تسخیر

آن سرزمین تعیین نمود - و مقرر و مخمر ساخت که بسمت هجلی وال

روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت
 گزینند - چندانکه خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بنگاله و محمد صالح
 کذب و همراهان او بانوارة از راه بندر [سری پور] روانه شده تا دهان
 خور هوگلی بندر که بموهانه مشهور است فرارسند - و اینمعنی بنابر آن بود
 که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهرة خود را بهکشتیها
 رسانیده از راه دریا طریقه فرار اختیار کنند - آنگاه بهادر برادر ابومحمد کذبورا
 که مدار عالیه او بود به بهانه نظم و نسق امور معمال خاصه شریفه
 روانه مخصوص آباد ساخته با او مواظب نمود که چون فوج عنایت الله بعد
 از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگلی شود او نیز خود را باصحاب
 خود بشتاب باد و سحاب بازرساند - چون عنایت الله بعد از وصول
 خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک
 شبان روز برسبیل ایلغار خود را تا قصبه هلندی پور رسانید که در وسط ساتگانو
 و هوگلی واقع است درین اثنا بهادر نیز با پانصد سوار از مخصوص آباد
 رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانه موهانه شد
 که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتمخواهان از کشتی سدی استوار بسته دهانه
 خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ
 آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بهادر بدآنجا پیوسته با دیگر
 بهادران در اندک فرصتی راه از نارهلی نواره مضبوط ساخته - دوم
 ذی حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج
 منصوره بانداز ترکتاز معموره که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود
 ایشان نیز از طرف خور جلوریز تاخفتند - و در حمله نخستین معموره
 مذکور را که بیالی معروف بود مستخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس

و غارت اسرار اهالی آن پرداختند و آتش بنما در آن عرصه افروخته خشک و تر را در یکدیگر سوختند - آنگاه همت بر تخریب عمارات و منازل کفر گماشته نشانی از آبادانی نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسیر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملجأها ساختند - و باهتمام تمام متوجه پیشرفت کار و پیش برد ملجأ شده بکار فرمائی همت عالی و نصیب رای صائب عزم راسخ و جد نائذ را پیش کار خود نمودند - و در اثنای این حال صواب اندیششان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار از مردم کردان کارگذار در محال اطراف خور پراکنده سازند - که اگر از راه اتفاق بجمعی از آن بداندیشان که اعمال آنحدود باجاری ایشان بود برخوردی توفیق به قتل رسانند - و اهل و عیال ملاحان بنگالی نواری فرنگیان که ایشان را غرابی گویند بقید و اسیر در آرند - تا چون این طایفه از روی دل بستگی متعلقان خود را از آن گره انداز مال بریده به معسکر اقبال پیوندند این معنی باعث رهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن این طایفه از کفر جدائی اضطراری گزیده زندهای عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلی بحال اهل هوگلی راه یافت - بالجمله تا مدت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار گذرانیدند - و اولیای دولت قاهره بنحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن بد اندیشان را از آن پیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف محال شد - و در عرض این مدت هرگاه باسنتظار رسیدن کومک لشکر پرتگال دلیر گرم می شدند نیروان جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقابله می دادند - و احوالاً که در هجوم انواع یلس غالب مغلوب نومیدی تام می گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه می کشادند - باوجود آنکه منحصران قریب شش و هفت هزار تنگچینی قدر انداز

که اندازه‌های درست شان از اصابت فلک قضا پای کم نداشت داشتند -
از دست برد بهادران موکب اقبال این تأیید پرورد حضرت ذوالجلال پای
براه تملق و فروتنی گذاشته از سرگردن کشی و زیاده سرب در گذشتند -
و دست توسل به جبل المتین استشفاع در زده حلقه استیمان بر در امن آباد
امن زن گرفتند - و درین میانه قریب لک روپیه بر سبیل حق الامان
ارسال داشته بظاہرین گمان آن شفیع روشناس کار گذار را وسیله طلب زہار
ساختند که شاید بمیانجی او جلن مفتی بیرون برند - چون اولیای دولت
نامتگاهی ایزمعی آگاهی یافتند که متخصصان تیره درون بظاہر اظهار اطاعت
و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن اہمال
تسخیر حصار و اہمال حصارین تجویز نموده از سرنو تضییق عرصه محاصره
فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسا را که از رهنبر کمی عرض
و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب تر بود شکستند - و آب
را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سر داده
از آب خالی ساختند - و از ملچہاہی این سمت که در عہدہ نگہبالی
بہادر کتبر واللہ یار خان و سید حسن کمونہ بود نقب ہا سرکرده رفته رفته
به نزدیکی مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان کہ پیوستہ بر سر
جست و جوی امثال این امور تکیہ داشتند راہ بدو نقب بردہ ہر دورا
بخاک انباشتند - و نقب سوم کہ از طرف ملچہا بہادر کتبر پیش بردہ
بودند اصلاً بو بدان نبردہ پی بآن نیافتند - و چون سر آن نقب پائی نیوار
منزلی از منازل آن ہی دیدن کہ در حقیقت حصنی حصین و معقلی
متین بود رسید آنرا بباروت انباشتند - و بظاہر آنکہ آن بتیان راسع عمدہ ترین
معاقل و حصون اینکان بود و اکثر سرداران آن گروہ نابکار آنجا انجمن
میساختند - صواب اندیشان اصابت کیش از راہ پیش بینی ہا بخاطر



آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یکم نازان عرصه جلالت و جدال بر سبیل تهیه یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بغداد شوار کشا و طلسم پیروند آرند - تا چون سایر مردم کار طلب مردانه آن نابکران بمدد سرداران خود و بمدافعه اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از کوچه ناز بدارالہوار فرستند - مجملہ از آنجا کہ همواره سهام تدابیر صائبه موافقان بروفق مقتضای تقدیر بهدف اجابت می رسید درین باب نیز نقش انگیزخته رای صواب آرای شان درست فشین افتاد - چنانچه وقتی کہ آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زبور صفحہ روی زمین مصاف شده بود و از طرف دشمن رزم جویان آزم نوسست را حمیت دین ترسانی و پلس ناموس کلیسا و ناقوس سرگرم جانبازی ساخته عرصه قتال را باشتعال نیران جنگ و جدال آتش کده مجوسی نموده بودند در همان گرمی نقب را آتش دادند - و بمجرد موشک دوانی آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالی بنیان کوه شکوه کہ اسلحہ آنرا چنانچه گذارش یافت خالی ساخته از بلروت پر کرده بودند خل خل از ہم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکہ جنگ نمونه نطع پلنگ گشت - و احجار آن سنگین حصار لغت لغت مانفد صحرا جنی از آن کورہ آتش تنوره بادہ هوا گرفته بمرجع اصلی خویش یعنی کورہ ناز باز گشت نمود - و هر تن از آتشی نهادان اهرمن نژاد فرنگ کہ از جادوگری تدبیر دیو را در شیشه تسخیر داشتند از دمدمه ایسیمی زبانه آتش دود افکن پری وار به پرواز آمدند - چنانچه گویی از سورت آتش و شدت و حدت بلروت پناه بکوره اثیر بده از آن راه به جوار درگت سعیر و طبقات بنس المصیر شناختند - و جمله بقیه سپاه تیورہ روز مخالف کہ شعله جہانسوز بلروت برق خرمن بخت ایشان نشدہ بود برخی خود را

به جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و در میان آب و آتش جان دادند از زیاده سرپها تن به شمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند افاق گیر که آب آن تا بگلو است در ندادند - چون جمعی از جهالت پیشگان سفاکت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمده ایشان که مشتمل بر نفیس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمی انبار باروت کشتی را آتش زدند - و از شراره شرارت ذاتی آن آتش زندگان بیگم بود از نهاد جمعی بیگناهان برآمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتی و مال و منزل در هم سوختند - و اهل چند غراب دیگر نیز پیروی ایشان نموده براهبری غراب تیره اختری در تیه هلاکت ابد افتادند - و از سفاکن جنگی طرز فرنگ شصت و چهار دنگه کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جلیه داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندر گوه خود را بسد موهانه رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائن مذکوره چند کشتی آن بندر درین اثنا سوخته بود از آن راه فرجه بدر رفتن یافته در همان گرمی فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند - و درین غزوه قریب ده هزار تن از خوردن و بزرگ و نساء و رجال قتل و غریق و حریق گشتند - و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث فرنگی امیل و عبید و جواری و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کرهاً مذهب دسائی اختیار کرده بودند بقید گرفتاری در آمدند - و قریب ده هزار تن از رعایلی پرگنات و نواحی آن که بیگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادت مند از اهل اسلام درجه شهادت یافته پرورش دارا السلام خرامیدند *

از سوانح این ایام سید شجاعت خلیل بارهه که انظار سعادت فجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بذابر آن در وطن خود شیواً خمبول گزیده بگوشه عزلت خزیده بود - درینولا که تحریک بضت و تصریح اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جابه رسانید - و بتازگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقی بمرتبه عالی منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار کوبک طالعش از وبال کدو خمبول بشرف خانة اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این سانکه بدیعه که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطیف ابداع در مشیمه مشیت است بذابر اخبار منہیلان صوبه گجرات معروض واقفان موقوف خلافت افتاد - که در موضع برورده از مضامین صوبه مذکور گوساله بعرضه شهود آمد که سه سر داشت یکی بصورت سر اسب و باقی به هیئت سر گاوان بدیع الوجود - همدرا آن ساعت جاندا نه پیکر بهیمی را از ننگ قبیح منظر کریمه خوبشتن برداخت - و نیز از واقعات صوبه احمد نگر بظهور پیوست که درین حدود بزغال که در سر چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حدیث نظرگیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمین الدوله آصف خان فیض قدوم اسعد در یافته صاحب منزل سعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانه ورود مسعود حضرت سلیمان مکن که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عنایت و شفقت رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز لشکر خان از صوبه کابل که درین اوقات بمقتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خلیل بتفریح آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سر نو بدریافت شرف ملازمت اشرف که سرمایه سعادت نوجوهانی است رسانید - و [چهار هزار]^۹ اشرفی بصیفه

نذر و یک لک روپیه و سی اسپ صمصرتگ بر سبیل پیشکش گذرانید -
 و بخدمت صاحب صوبگی دار الملک دهلی از تغیر خانخانان صوبه دار دکن
 مختص شد - و پسرانش سزاراز خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند •
 بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه
 سلح ربیع الاول ' سنه هزار و چهل و سه هجری جشن وزن قمری سال
 چهل و سوم عمر جاوید پیوند بفرخی و فیروز مندی بر آئین هر ساله
 آئین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت
 داد و دهش بروفق کام محتاجان و حسب مرام نیازمندان بپایان رسیده
 وقت بخوشی و انجمن بدل کشی انجام یافت - و کامرانی حضرت
 گیتی ستانی که اکثر آوان در لباس کام بخشی و داد دهی جلوه گر
 میکردن درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز
 شرف اندوز محمد علی بیگ ایلچی ایران را بسعادت رخصت معارفت
 و مرحمت خلعت زر درزی و کمر مرصع و فیل خاصی با ماده فیل
 و حوضه سیمین نواخته بر مراد خاطر فیروز و شاهمان نمودند -
 و چهار اشرفی کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد
 توله وزن داشت و باقی هر یک بصد توله از دیگران کمتر - و همچنین
 چهار روپیه بوزن و ترتیب مذکور - چون همگی بسنگ مبارک مسکوک
 بود فبا بر میمنت و برکت عفت فرمودند - و مجموع الغاماتی که از
 آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا هنگام اتراک شرف رخصت
 در باره او ظهور یافت سوای اجناس بچهار لک و بیست هزار روپیه کشیدند -
 هم درین روز حکیم زکفای کاشی مسیح تخلص از انعام پنج هزار روپیه
 نوازش پذیرفته حسب التماس بر رخصت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید •

(۱) در بادشاهنامه هشتم ربیع الثانی نوشته شده [جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۰۰] •

کشایش پذیرفتن قلعه کالنه بکلید تائید دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادتى را که تفویض حضرت رزاق علي الاطلاق جلّت حضرته از پنج انگشت مفتاح رزق روزي خواران درگاه احدیت در مشت دست او گذارد اگر بغان فیض رساى او که کشاد کار عالمی بدان وابسته و سررشته وسایل عطیات حضرت وهاب بی ضنّت بآن پیوسته باشد بمحض اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصین کشاید شکفت نباشد - و اگر روز بروز دست زر افشانش چون پنجه آفتاب کشوری از اقالیم شرق و غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعه کالنه است از حضور منیع دکن که نوید آن در ضمن عرضداشت خان زمان دوم ماه آبان گوش زد کامل نصایب سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن پر نور هستند گردید - و کیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سررشته نظام کار نظام الملک از کشاکش فتح خان پسر عنبر بآن مقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه بغیر بد عهده و پیمان شکنی فتح خان که علت رنجش و رمیدگی سایر امرلی دکن شده بود از اندیشیده قلعه را باو نداد - و چون از مواخذة او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام کشی و کینه توزی او فرصت طلب فوت نمی کند - لاجرم بمقام اندیشه کار و مآل روزگار خود در آمده در صدد آن شد که بمدد ساهوجی بهونسله توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شر بازخواست او نگاهدارد - و با خود قرار داد که تسلیم قلعه مذکوره دست آویز سازش با ساهو ساخته درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد فرجام درینفولا از شقاوت منشی و تبعاه اندیشی روی از بندگی درگاه جهنم پناه بر تافته بر ممالک فاسک و ترنپک و سنگمپیر و جنیرو سر تا سر معال کون به جبر دست پالنه پکی

از منسوبان سلسله نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آورده دست
 آویزی بچنگ آورده بود و حلقه استبداد و خود رانی در پناه نام این نامرن
 بر در استقلال میرد - خان زمان که در آن آوان به نیابت خان خانان پدرش
 صوبه دار کل دکن و خاندیس و برادر بود برین معنی وقوف یافت - و بی توقف
 به میر قاسم قلعه دار النگ که در نواحی کالنه واقع است نوشت که از هر راه که
 رو دهد در آمده محمود خان را بشاهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و
 جاده راست سر منزل سعادت است راه نمائی نماید - و از پایان کار روزگار و
 سرانجام مهام عالم ترسیده از انصرام قرار داد خاطر باز دارد - چون میر قاسم
 نظمت از در استمزاج این معنی در آمد محمود خان این مراد خاطر خواه
 را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتماد بر نامه و پیغام توقع حضور میر
 مذکور بکالنه نمود - او بذایر صلاح وقت در ساعت راهی شده با محمود خان
 ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و تهریب بی شمار او را از آن
 اراده دور از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمیعت خاطر ابلاغ حقیقت
 بخان زمان نمود - خان مشاور الیه نامه استمالتی در کمال ملایمت و
 همواری متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالی
 از وعید باو نوشته همراه عجم منصبدار راهی ساخت - محمود خان از
 مطالعه آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهورا محروم
 باز فرستاد - و اول بامیدواری تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر
 نام داشتند با قاضی ابو الفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد
 میر قاسم روانه خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالی ساخته
 التماس صدور فرمان عالی شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اندس
 بندگان حضرت همواره بنده نوازی و ذرگه پروری ست نشان گف دست

مبارک که همانا نمونه ید بیضاست و پنجه تاب پنجه آفتاب بر عنوان فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسپ از روی عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محمود خان با تقدم اطاعت و انقیاد در کوره پیش آمده از روی کمال ادب مراسم معبوده از زمین بوس و تسلیمات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسرافرازی ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفاخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب یکشنبه بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه از مضامین و متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت می شد بتحت تصرف دولتخواهان داد - و همراه میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والی چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تازک افتخار بندوه عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزاری پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزاری پانصد سوار و خلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه بر هر دو و قاضی ابو الفضل بمنصب پانصدی دو صد سوار سر بلندی پانته تسلیمات نیاز بجا آوردند *

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبه بنگاله بعرض رسید که قاسم خان صوبه دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هگلی بندر بنابر مقتضای قضای الهی و قدر ناند بهجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندی و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تعسر بندگان حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشا حال بنده که رضامندی

ولی نعمت حقیقی او درین مرتبه باشد - چه فی الحقیقت این مرتبه در هر دو نشأ موجب خوشنودی و خورسندی حضرت خدائندی است - و لهذا درینوقت زبان حق سگال بمناسب خوانی این بیت حق مقام ادا نمود *

بود رضای تو چون موجب رضای خدا زهی سعادت آنکس کز وشوی راضی
اعظم خلق از مرتف خلافت بنقدیم این امر جلیل القدر عظیم الشان
یعنی صوبه دارمی بنگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و در
راس اسپ مختص گردیده مرخص شد - و در همین ایام شاعر نادر فن
جادو کلام حاجی محمد جان قدسی تخلص از اهل مشهد مقدس که به
نهایت مرتبه تقدس ذات و نزهت صفات و غایت ورع و پرهیزگاری
با کمال نفرد در فن شاعری و سخنوری که اجتماع این مراتب در یک ذات
کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام این
قبله امانی و آمال محتاجان و کعبه جاه و جلال انس و جان از ته دل
بر میان جان بسته خود را با اندرک این سعادت عظمی رسانید - و قصیده
غرا که پر ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق ره آورد انشا کرده بود در
حضور پرنور انبشاد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمایه مقابرت
سرمد اندوخته دو هزار روپیه برسم صلح یافت - و از راه تحریک بخت
کار فرما که او را بدین قبله ارباب طریقت راهنما شده بود در حلقه ثنا طرازان
بارگاه خدیو زمین و زمان در آمده به سلک بندهای درگاه والا شرف
انتظام یافت - و این چندی بیت از آن قصیده است *

ای قلم بر خود ببال از شادی و بخشای زبان

در ثنای قبله^۱ [اقبال خاتون زمین]^۲

(۱) م [دین فانی صاحبقران] ل *

جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل
 از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
 اختر برج کرامت مظهر لطف اله
 جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
 آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
 چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیان
 گر مخالف در موافق از ولایش دم زنند
 باید و نیک است چون خورشید گرم و مهربان
 سرمه چشم غزالان سازد از دافع پلنگ
 سازگار بهای عدلش چون نهد پا در میان
 شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
 نهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
 خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
 ربع مسکون گو دگر بنشین بعیش جاودان
 آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن
 از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان
 جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل
 مهر در حد کمال آید پدید از خاوران
 سر غیبی بر ضمیر روشفت پوشیده نیست
 راز خود تقدیر با رای تو دارن در میان
 چندان سولت که بیند با تو خود را در و کلب
 مرحبا نصرت که باشد با تو دایم همخان

خواستگاری صبیح حورا سیر سلطان پرویز به بادشاه زاده فرشته محضر خورشید منظر دارا شکوه و ارسال رسم معهوده ساجق

ارجمندترین نعمتی از نعماء جزیه الهی و شریف ترین عطیه از عطایا جلیله نامنفاهی حکمت کماله توالد و تناسل است که مغلط پایدگی نوع عالی انسان و سرحلقه ارتباط سلسله نظام کل جهان و انتظام روزگار جهانیانست - و پیدا ست که تعداد اولاد و تکثیر اسباط و احفاد که بالا ترین مواهب و والا ترین مکارم است قیاس بعموم احاد انفس موهبتی دیگر و مکرمتی غیر مکرر است علی الخصوص نسبت بسلاطین عدالت آنین که بر زمین شجره کمال عالم ثمره بقای ذریت شریف و نتیجه کثرت نسل کریم ایشان است - و باروری نهال استکمال بنی آدم فرع وفور نشر و نمایی اصل لوحه وجود این جمع ذی شان - لاجرم برین طبقه والا که مانند ارباب عالم بالا بمنزله آبای مهربان ابتدای زمان اند واجب عینی و لازم عقلی است که در استحصالی و استعجال اعطای این مکرمت عظمی از عطا کده مبداء فیاض مساعی جمیل مبدول دارند - یعنی تجویز افعال و امهال در تزویج اولاد سعادت نژاد که فی الحقیقت برده، و اصلاح فلسد عالم کون و فساد است نموده هر بالغ نصیبی کامل خدیو اولاد امجاد با عقیده از قبیله کرامت ذات و شرافت صفات در بلا دراج انتظام دهند - و از فتایح این مقدمه حکمت بنیاد خردمند نامرد ساختن دختر والا اختر سلطان پرویز است بداد شاهزاده جوان بیخت سعادت پادشاه دارا شکوه و تهیه سامان طوی و توطیه مقدمات آن - و سبب صوری اینمعنی آنکه همدر آنولا که ولایت خاندیس از پرتو اشعه

ماهجه لوی مهرهای این قایم مقام نیر اعظم نیرت فلک برجیس بود
 و هفوز خطه پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیه وقت و مریم عهد
 اعنی نواب غفران مآب ممتاز الرمانی روکش محیط افلاک نه گشته بود
 از آنجا که شفقت امهات بمقتضای فرط وقت قلب بر عطوفت آبا سمت
 سبق دارد آن قدسی سرشت عرشی طینت بعرض اقدس رسانیدند که چون
 شاهزاده‌های والا فزاد سلطان دارا شکوه و سلطان محمد شجاع بمرتبه تکلیف
 شرعی رسیده اند و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید
 کریمه سلطان پرویز که بحلیه جمال صوری و معنوی و حله کمال نسب
 و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامی فرزند حضرت
 جنت مکانی و والداه ملجده اش نبیره حضرت عرش آشیانی اند بانوی
 حرم محترم مهین شاهزاده اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت
 خلافت پناهی تصویر این رای صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط
 مکرمت را بجهت انتظام در سلک ازدواج نوره التاج خلافت عظمی
 نامزد فرمودند - و ثمره شجره سیادت و امامت و نوینایه حدیقه ولایت و
 کرامت اعنی صبیبه رضیه رستم میرزا که سلاله سلسله صفییه صفویه است
 سزاول پیوند نونهال بوستان شاهی فرع اصل دوحه خلافت ظل الهی
 شاه شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عطر را زبان زن نیز فرمودند -
 و بمقتضای پیشنهاد مذکور در پی تهیه مقدمات کار خیر شده سامان طرازان
 مهمات بادشاهی را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابران
 بسکیپی متکفلان بیوتات سلطنت عمه کارخانجات سرکار خاصه دارالخطایه
 اکبر آباد و دار السلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این
 امر سامی پرداختند - و در ساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و
 سیمین و اثواب مطرز بتکرار و نقره و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور

مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در
گجرات و بنارس و مالده و ساتگانو و سنارگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر
که منبع نفایس و نوادر بل همانا مخلص لآبی و معدن جواهر است
حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حلی و حبل اهتمام تمام
نموده همگی را بانعام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است
مقتضای تقدیر بوقوع قضیه ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا تعلق پذیر
گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند -
و چون موکب سعادت از خطه برهانپور بمركز محیط خلافت معاودت
نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضي شد
و سایر رسوم این روز که درین کشور بعرض مشهور است چنانچه مذکور
شد ظهور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهی از کمال کلفت
و ملال این حادثه اندوه زای نشاط زندای سر و برگ عیش و عشرت و
دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن
محققه رضوان آلهی بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نشین صدر
محفل جنان چنان بود که شادی ازدواج شاهزاده‌های عظام کرام خصوص
گرامی شاهزاده اعظم باکینی که باید و شاید سرانجام یابد و بنصوبی از
عهده زیب و زینت آن جشن شایان برآید که تا بقلی گیتی سرانجام
آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بطاظر اشرف رسید که مکنون ضمیر منیر
آن انسیه جوزا نظیر در صورت ظهور زبور پذیر گردد - بنابر آن یازده گهزی
از روز یکشنبه دوازدهم آبان ماه موافق هشتم جمادی الاول از شهر محال
هزار و چهل و دو هجری سپری گشته ساچق لایق مشتمل بر یک لک
روپیه نقد و موازی این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اقمشه
نمینه مصحوب دستور اعظم علامی افضل خان و صائق خان میر بخش

و میر جملة خانساملر و موسویخان صدر الصدور و مظدرات حجب عصمت والدۀ ملجدا حضرت مهد علیا و همشیرۀ کلان آن مرحومہ مغفورہ و عمات ایشان و ستی النسا خانم بآئین شایان و روش نمایان بمنزل سلطان پرویز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آرای حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال ادب دانی و قاعدۀ شناسی سایر رسوم این روز طرب افروز بر طبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین تفوز پارچہ درست از نفیس اتمشہ هر دیار که قطعاً با مقرض طرح همدمی نینداخته و نظر بر آشنائی سوزن ندوخته بود جداگانه نامزد هر یک از آن امرای اعظام نموده بیرون فرستاد - آنکاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود •

از سوانح دیگر اعتماد خان ترکمن که از عادل خان رنجبده خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیه و خطاب قزلباش خان کامیاب گردید - ذو القرنین فرنگی که از خوردنی باز لحرار سعادت ملازمت نموده و در بندگی درگاه بدان معنی کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسیقی روش هند و تالیف نغمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهر این که به فوجداری او متعلق است رسیده سعادت ملازمت دیانت و پنج نیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دیفداری در صد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیانت دار کفایت شعر باشند - و حسب المقدور امور ملکی و - ای خاصه مهمات عمده به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اعظام خصوص سادات و مشایخ و ارباب فضل و تقوی را بایشان باز گشتی و رجوعی نبوده متحمل خفت نشوند - بظاہر آن دفتر تن از رای مائیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خانی که معامله دانی و پاک

دینی با عملداری و وقوف سباق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند *

چهارم آنکه که محفل ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پزوه که پیوسته در پی تحقیق و تفتیش کوامع حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو می فرمودند تا سرشته سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا پمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغه ستایش و ثغالی سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متمادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت نموده بل مبادی راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون نبوت سکندر فلیقوس رومی بدرجه ثبوت نرسیده و بنابر قول محققین ائمه تاریخ اسکندر ذری القرنین دیگر است ملا بدستوری ادب دو سخن برگفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضپای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله برسم خراج می داد چنین گفت -

* مصراع *

شد آن سرخ کو خلیفه زرین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه ولسنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سرو آداب

(۱) در بادشاه نامه آمده - چون دوزخ و لای راهی مانی داس را که بخدمت دفتر تن قیام می نمود کبرش در پافله بود بمابری آن خدمت مسطور بهلا عبه اللطیف گجراتی تفویض فرمودند [جلد اول - حصه اول صفحه ۲۴۹] *

دارد - چه ساکین جانوریست بغایت فرومایه و معینا بیضه نهان مستلزم
اثوئیست - نومین ترک طریقه حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت
به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقه خردمندان دور است
چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی نماید -
حاضران مجلس بشکرانگه اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت
مهد این بادشاه زبان بسپاس جهان آفرین گشوده آنگاه فراخور فسحت
دستگاه سفی ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دعائی از دیوان
دین و دولت بجا آورند *

سعید خان صوبه دار کابل باضافه هزار سوار دو اسپه منصب چهار
هزاری چهار هزار سوار بالنصف در اسپه و سه اسپه اعتبار یافت - اعتقاد خان
صوبه دار کشمیر بعد از تغییر سعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار
روپیه بصیغه نذر و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مرصع آلات و نقایس
و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید - از جمله چندین کلکی پر قاز که
مشکین پرچم پرخم سلسله مویان و کله کاکل ماه رویان را بیتابی رشکش چون
موی روی آتش سر گرم پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمینه
از شال و جامه وار و کمربند طرح دار که همانا مصوران را بقلم مواز آن
دست نقش و نگار بدان گونه تردستی دست ندهد - و ازین عالم شال
و کتبه وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانوریست وحشی ماکول اللحم در
ولایت تبت بهم می رسد و نرمی پوست آن در پائین ایست که شکم
قوله چه پشت گرمی آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابری
بر روی آن نمی تواند آورد - و ازین دست قالی خوش قماش خوش
طرح و جای نمازهای قالی بانف از جنس پشم مذکور که دریتولا بیمن
و برکت هنر پروری و هنر نوازی و دقت تصرفات طبع اتدس دقیقه رس

فزاگت آن بجای رسیده که از آن بالا تر فوق مراتب توهم خرد والا است - چنانچه از کارخانه‌های سرکار خاصه شریفه گزی قالی به نود روپیه تمام می شود - و از همان جنس پنجم حسب الامر اعلی در کارخانه‌جات سرکار عالی دارالسلطنت لاهور نیز قالی می بافند که از کار کشمیر پالی کم نمی آرد - بعد از درازده روز از شکار گاه باری به دارالخلافه معاودت فرمودند و در طیب این ایام بیست و پنج نیل گاو و چهارده آهو به تفنگ و یک صد و سی و شش دراج و یازده کلوانک و غیره شکار شد - درین وقت بادشاه مهرویان قدردان خواجه ابوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن صاحب‌دلان صائب نظر فرمودند - و او را از برکت عبادت شفا بخش باوجود عارضه مخونه مهلکی که داشت امیدوار زندگی جاوید نمودند *

از سوانح نمایان که درین احوال فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت پایدار آمده فتح حصار بند کهاتا کهیری است از مضامین صوبه مالوه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الجمال برین نمط است که بهائگیری نام متمریدی از قبیله بهیل که سرگروه آن جماعت شور انگیز و زمینداران آن سرزمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت حصار مذکور سرمایه استکبار اندرخته از فرط پنداری با نگرینها عاقبت اندیشی را پی سپر ساخته بود و تن به تعلق فداده سربه فرودنی در نمی آورد - بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را رقی نهاده بنظر در نمی آورد - تا در مبادی جلوس همایون حضرت ظل سبحانی که به نیروی پانیک

(۱) در نقشه وسط هند ملکم صاحب باسم گنهار کهیرا مذکور شده - بکنار

آب کالی صند واقع است و از اجین سی کروه فاصله دارد *

آسمانی گردن کشان و دراز دستان هر سرزمین سرها به گریبان کشیدند و دست ها در آستین درزیده پایها بدامان پیچیدند - آن نائن بصیرت چون در آن مدت از هیچ سوبه هیچ رو چشم نمائی ندیده بود و همگی را بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - درینولا که نصیر بظان به تفویض سوبه داری مالوه منظور نظر عنایت شد آن خیره چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجهه توفیق اظهار موافقت نیافت - لجرم خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مختصر ساخته رو بدان سمت آورد - از آنجا که همت عالی عزیمتی است که دیو به شیشه در آورده شیر از بیشه بر آورد - و عزم راسخ افسونی است دیوبند که بند عقدهای طلسم پیوند بکشاید و قفلهای زنگار بسته که کلید از فتح دندان امید کنده باشد بنابر تاثیر دمدمه آن بکشایش گراید - بمحض توجه آن سردار شهامت شعار فتح آن حصار دست داده حصاری زینهاری گشت - و سبب صوری اینمعنی آنکه چون آراستگی صفوف نمایان و توزک آگین شایان آن سپهدار رزم جو مسوع سایر زمینداران چار سوی آن سرزمین شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالی شان بدیشان رسید باینمعنی از آوازه تردد نمایان خلی که بیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب تمرد ربوده بود - پای ثبات و تمکن آن مظلول از جا رفته اسس فرارش را آن پایه استحکام و آنمایه استقرار نماند - لجرم از راه عجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود و بر میانجی سنگرام زمیندار کفور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیشکش نمود - و تقبل اینمعنی کرده که مجموع جنیعت خود را با یکی از خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه یساق کش باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بیراهه بغی و فساد پیش نهاد نسازد

مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و در باب تسلیم قلعه مذکور که مفروض مقرر پذیرفته اوست مجبور نباشد - و چون نصیربخان را بر عهد و موثیق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودی و خورسندی بغدادیان حضرت استیصال اهل بغی و طغیان می دانست لاجرم قبول این معنی نذموده سردارانه باصحاب خود بشتاب بان و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار گروهی قلعه را محسّر ساخت - و آن سرگروه اهل نمرود از تهور و تجلد ارباب شہامت دل باخته از سرقتال و جدال یکبارگی در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجات سلامت و عافیت شمرد - سردار صورت شعار این بار درخواستش را پذیرفته او را بچنان و ناموس امان داد - چهاردهم ماه خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمه اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتاب عساکر قاهره صلوات مکتوبه بر وفق طریقه اهل سنت و جماعت بجا آورد .

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشمال گردن کنشان ملکوسه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در پیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهی در هیچ حالی وقتی بی سلاح نمی باشند - چنانچه بکشت و رزان این طایفه هنگام شیار کردن تفنگ پر کوه رویشان فتیله بر قلبه بسته بشغل خویش می پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعایت لوازم رعیتی را بی سر می اندازند - درینولا که جاگیرداری کالپی و قنوج و مضامات آن محال به بهادر خان

مذکور تغویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه فا بکار کج اندیش که اکثر تفنگچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانوا از محکم جاهلی آن حدود به یکجا شده بنابر غایت زیاده سوی ابواب شورش انگیزی و فتنه گری کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالوجب و حقوق دیوانی تعلل ورزیده یکبارگی از رعیتی سر باز زدند - لجرم خان مذکور بهکم وجوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه دولت و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهراولیی اقبال بادشاهی و چنداولیی حفظ و حمایت الهی انداز فرو نشاندن غبار شورش و آشوب اهل کفر و کفران نمود - و بآهنگ اطفاء شعله بغی و طغیان برخاسته بر سر آن بد اندیشان راه ترکناز پیمود - و آن بلجوج منشیان وقتی خبردار شدند که احاطه بهاندران سخت کوش پولاد جوش آهن پوش چار دیواری صد باره استوار تر و محکم تر از هفتخوان رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خویشتن از همه جهت مسدود دیدند ناچار بنابر کار فرمائی اضطرار بدست و پا زدن در آمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودند - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین در کار جهاد و پیکر اهل بغی سرشته عناد از دست نداده دست از کار باز نداشتند - و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدر انداز از سرنو فیروز و زور یازو یافته کوشش مردانه می نمودند - و از طرف عسکر اسلام دلاوران کار طلب آهنین سلب سپر حفظ ایزدی بر سر کشیده پیکه روی بپوشش بسوی حصار آوردند - مجمله منهوران آن گروه زیاده سر از حمله های متواتر آن سردار شهامت شعار و صدمه های پی در پی دلبران نامدار دلیوانه پای کم نیارده تا در پیرداد مجادله و مقابله دادند - و در برابر بهاندران

(۱) در نسخه کتبخانه کعبه حیدر آباد این مقلم به اسم هرگلو نوشته شده *

بهرام صولت کیوان شکوه با ثبات قدم کوه ثبات افشردند - باوجود آنکه دیوار باره از خنجر و کتار هلهبران فولاد پنجه عسکر منصور که مانند زبان آتش جای در سنگ خاره می کند هزار باره از خانه زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سرارباب تهور و تجلد از روی جلالت سعادت طلب و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه می افتد تند و تیز خود را از راه رخنه های دیوار بحصار افکنده بودند - آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از دست نداده و مردانه پیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند - چندانکه عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - و در آن گونه وقت تنگی دلوران کشاده دست از هر دو سو دم آب نشنه و خنجر از گروی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند - و درین داروگیر چندی از دلبران دیندار دم نقد نیکنامی دارین از میان بردند و برای ذخیره عقبی از گنج خانه سعادت سرمایه سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مستذولان جمعی کثیر بدست برد دلوروی بهادران سر باختند - و بقیه السیف چون دیدند که کار بجای نمی رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدنی ثمره دیگر ندارد باوجود کمال سفاقت عاقبت امر در پرده ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند - روز دیگر بهادر خان به تخریب آن باره استوار پرداخته همعنان فتح و ظفر بمقر خود باز گشت نمود - چون بمحض همراهی اقبال حضرت ظل سبحانی و سلسله جنبانی عواطف ربانی که در حقیقت خلصیت خلوص اخلاص و صفای ازادت نسبت بولی نعمت حقیقی است این گونه فتح آسمانی که در آن سر زمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد قرین نه شده بود روزی او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش کارش بروفق دلخواه درست نشین گردید -

چنانچه جز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ دیگری در آن سرزمین این رنگ فیروزی نیافته بدان گونه عمل نموده *

بیست و پنجم سی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجری قدسی وزن شمسی اثنین و اربعین از سنین عمر بی شمار خدیو روزگار بمبارکی و آراستگی تمام زیور انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم معهوده این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام بر کام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار سه هزار در اسپه سه اسپه و جعفر خان بمنصب سه هزار و هشتاد و هشتاد و پنصد سوار و خلیل الله خان [بمنصب هزار و] پانصدی پانصد سوار و معصوم کابلی بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته از اصل و اضافه بلندی قدر شان نصاب کمال یافت - عرض خان قاقشال بمنصب هزار و هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانمایه یافت - وقاص حاجی ایلچی بلخ بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنجهازار روپیه نقد بمومن پسرش ضمیمه این عاطفت عمیمه گردید - عطی این روز برکت اندوز سوازی بمنصب هشتاد هزار روپیه بشمار در آمد - و همدین روز باقر خان صوبه داری معزول اودنسه بسعادت ملازمت رسیده پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین که قیمت آن دو لک روپیه بود از نظر اشرف گذرانید *

در همین اوقات در طی وقایع صوبه اله آباد بعرض اشرف رسید که حسب الامر جهان مطاع در بلاد بذارس اساس هفتاد و شش بنخانه از اعظم صنمکدهای آن گروه آتشی نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکشان بید فنا رفت - و اینمعنی برآن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زیب صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهمات شرعی و عرفی در سایر ممالک محروسه حرسها الله تعالی عن حوادث الزمان و طوارق الحدیثان شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده در هر جا که تازه صنم خانه اساس یافته باشد آنرا بطاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که مانع آنها سرمایه مفاسد است مساجد و معابد بجهت تشیید مبانی مصلحت دین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد نگردند *

انتظام یافتن گرامی گوهر شاهوار محیط شرافت
و کرامت اعنی کریمه بادشاهزاده پرویز
در عقد پیوند و سلک ازدواج دره التاج
خلافت کبری مرسله الصدر سلطنت
عظمی محمد دارا شکوه

* بحکم نتیجه مقدمه سابقه یعنی وجوب بذل مساعی جمیله عموم سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریح اصل خویش و خصوص سعی مشکور اعیان این دولت کده والا که اخیار اولاد ابوالبشر

اند درباره تزیین اولاد اخیر خود که تا قیام قیامت منتج مقدمات قوام احوال
 و اوضاع بنی آدم و باعتراف استقامت قوایم ارکان نظام عالم خواهد بود -
 حسب الامر اعلیٰ پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز
 که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد
 از آغاز فرخنده روز خراستگاری مذکور باز تا الحال بتیبه در بایست وقت
 و ناگزیر حال پرداختند - و کارکنان کارخانه کن و عمال بیوثبات سرکار
 ابداع که از مجدداً روز نخست تا این غایت در عالم بالا بمقام سرانجام
 مصالح و ما یحتاج این فرخنده ازدواج همایون در آمده بودند بتازگی
 در صدد انتظام و انصراف سرتا سر آن مهام شدند - و چون نوازم این کار
 خیر بظهورت و خوبی ساخته و پرداخته گشت و نروغ فراغ همگنان
 بر پیشگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ رو حالت منتظره باقی
 نمانده همه کامها حسب المرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر
 مسعود و کار عاقبت محمود از رهن تاخیر وقت بر آمده معیناً اوضاع
 افلاک و انظار انجم که بسی قرن و ادوار انتظار درآمد این وقت
 موعود و عهد معهود داشتند بر طبق مرام و مراد گشته بحركات موافقه
 و دورات متناسبه نظر بسوی انواع استسعاد در آمده بودند اقرار این
 در فرخنده کواکب سعید در برج مقارنت جاوید بساعتی مختار در کمال
 نیک اختری که از سایر نکوس و نقایص بری و سعود کواکب
 مسعودش بجلان مشتری بود سمت وقوع یافت - و بسط مقال
 در تفصیل اجمال این سانحه سعادت اشتمال آنکه چون صبیحه مکرمه
 سلطان پرویز مرحوم بخطبه مهین بادشاهزاده سامی نامی سلطان
 دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو لکن رویه از نقد و جنس
 برسم ساچق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته ارسال یافت -

درینفولا که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه بموجب
تفصیل ذیل در مصارف سرانجام ، سامان کدخدائی بادشاهزاده زمین
و زمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن
بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکار فرمائی مهین
بانوی آداب دان مشکری خلافت نواب غفران مآب مهد علیا شده -
و باقی بعد از آن که صدرر قصوررضوان به محفل پیرائی آن همفشین
حور عین آرایش پذیرگشت بذبح فرمایش بادشاهزاده عالم و عالمیان
بیگم صاحب که اکثرون مسند آرائی محفل همایون خلافت بوجود مسعود
ایشانست زینت تمام پذیرفته بود - مجملی از تفصیل جهاز مذکور برین
دستور است - زیور و اقسام نوانر جواهر گرانمایه و آلات مرصع نفیس
موازی هفت لک و پنجاه هزار روپیه - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت
اعلی یک لک و پنجاه هزار روپیه - از آنجمله حوضه فیل از طلائی ناب
یا چنوبی مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف
ترتیب آن شده بود - و سولی مبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته
یک لک روپیه نقد - و باقی که شش لک و چهل هزار روپیه باشد آلات
و ادوات زرین میفاکر و ساده و ظروف و ادوات سیمین با چهرکتهها
و پلنگهای طلا و پیش گیریهایی زردوزی که گلهایی مرصع نیز بر آن
دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایه حجله در نهایت زیبایی و نفیست
و هم چنین بساطهایی ملون و شامیانهای مخمل زینت و زردوز
و سایر اثاث اثاث و آلات کارخانجات شاهانه خصوص انواع نفیسی
اقمشه و امتعه هفت کشور و فیل خلعتی با براق سیمین و پوشش
مخمل زینت و ضاده فیل و چندین سراسب عربی و عراقی و ترکی
و کچهی موزین بزین زرین و سیمین و اقسام بهل و زنده - و یکصد

توره بجهت شاهزاده‌های والا نژاد نامدار و سایر بیگمن و خوانین عصمت آئین و نوکین اعظم یمین‌الدوله از نه طاق پارچه غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر توره‌های مذکور مشتمل بر بعضی از مرصع آلات نیز بود *

بالجملة بتاريخ روز مهر شانزدهم سوانق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجری مجموع بدایع اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندی و نظر فریبی با نهایت تکلف و تصنع و تزین و تفنن سرانجام یافته بود بتوزک و توره و ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خلص و عام که در آنروز زینت افروز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود باشاره مهین بانوی زمین و زمین بهین ملکه کون و مکان بیگم صاحب و کار فرمائی سنی خانم دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردیدند - بی تکلف بدیج بساطی غریب در غایت تکلف و زیب فرچیده شد که کار نامه از رنگ و نگارخانه چین و فرنگ بل کارگاه رنگا رنگ سپهر بوتلمون مینا رنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزی خجالت نقش بر روی کار نیارند - خاصه درین وقت که پرتونور حضور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الالتماس ملکه عظمی برکت قدم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزانی داشته بودند زبور دیگر پذیرفته تزئین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدرست از تماشای آن باز پرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند سایر شاهزاده‌های کرام و امرای عظام و باقی بندهای رزی شناس را درین بزم خلص به بارعام فواختند - و از دستوری تفرج آن ابواب تشییط و تفریح بر روی روزگار ایشان کشورند - و استسعاد یافتگان سعادت حضور و عده بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور

دقیق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبه علم الیقین باعلی درجات عین الیقین ترقی نمودند - خصوصاً و قاصحاً حاجی ایلیچی نذر محمد خان که او نیز باین عفتیت خالص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبه فوق مراتب تصور او بود برای العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سرور بنیاد بهجت اسس را آنانکه سعادت حضور نیافته از تفرج آن مسرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرج بیش از قیاس که از اندازه تقدیر و تضمین افزون است استنباط و استخراج می توانند نمود چه در وجوه مخارج و مصارف آذین و تزئین این انجمن فردوس آئین از آغاز تا انجام همه وجه سی و دو لک روپیه که صد هزار تومان ایرانی و یک کروڑ و بیست لک خانی تورانی باشد برین موجب خرج شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روپیه - از سرکار بادشاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روپیه - و شانزده لک باقی از سرکار نواب قدسی القاب بیگم صاحب - و در همان روز آن ملکه ملک صفات و انسیه قدسی سلمات که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والدۀ ملجده خویشتن اکتساب نموده و از آن کریمۀ دودمان مکارم و مفاخر و حکیمۀ نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت مغزلی بگزیده ترین روشی و شایسته تر آئینی دیده و شنیده بودند مراسم معهوده حسب الارشاد والا بر طبق فرمودۀ حضرت اعلی بطریق ستوده مراعات نموده نخست به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - و بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زر دوز و خنجر مرصع و باصرای عظام خلعت با فرجی لطف کردند - و جمیع بندهای روشناس درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب رون و سرود فراخور حال و قدر و مقدار بتشریف خلائع فاخره سعادت اندوز گردیدند *

روز دیگر مجموع خوانهای مالا مال از نقایس سال و منزل
و سایر جزئیات کلیه جهاز و اثاث مذکوره که بآنملیه آراستگی و پیراستگی
و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیه و ترتیب یافته بود بآئین شایسته
با چندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزاده فرخنده طالع
ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم
شاهزاده مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی
که بجهت صبیغه مرضیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خلص
و عام چیده آنها از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پذیر میمنت و برکت
سازد - بقاب رعایت جانب آن مستوره دستوری عنایت شد - و همگی آن
اسباب را که مستوره مذکور بعدت مدید در منزل سلطان پرویز اندوخته
و دیگر نقایس که بعد از آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان
حضرت همگی را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل با ترتیب
خلص چید - و چون انجمن زنانه بانجام رسید حضرت خلافت مرتبت
آخر آفریز بعضی از بندگان درگاه گیتی پناه را که از تفرج مجالس
گذشته فرح اندوز نگشته بودند حاضر فرمودند و بتماشای آن بساط نظر آفریز
بر کام خاطر فیروز ساختند •

شب پنجشنبه غره شعبان سال حال مراعات مراسم معبوه
نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برسم و آئین مقرر آوردند -
چون در آن شب حضرت ظل سبحانی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت
شده شمع انجمن آفریز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه
از نور حضور آنحضرت بهره‌ور نبود - حسب الحکم الشرف آن خدیو اعظم
فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خاص اختصاص پذیرفت -
و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزلت و بندهای روشناس

درگاه آسمان جاه را جا بجا در خور قدر و مقدار هر یک جا دادند -
و همگان مرتبه بمرتبه باندازا مراتب که مناسب مقاصد ایشان بود
جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گلرخان زیور پذیر گشت - از هر سو
صدای نغمه زبیر که از مبداء وقوع واقعه ناگزیر نواب مهد علیا تا آن
غایت بغاله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزارستان بصد
داستان دست برد - و شاهدان نواهی مطرب که از بیم احتساب نهبی
تذقیذ بخش اوامرو نواهی جناب آلهی در حجاب و حجاز پرده ساز
بصد چادر مستور بودند بمقام پرده در پی در آمده در لباس دلبری آغاز
جلوه گوی کردند - ملخص سخن چون انجمن حذابندان بدلکشائی
تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدر امر اعلی مصدر
انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و عود مجمر سوخته و عود رامشگر
ساخته شد - زهره خنیاگرا از پس پنجره درم منظره سپهر تماشاگر گشت -
و بهرام و کیوان چون خادمان ترکی و هندسی آن والا ایوان عطر مثلث
ماه بر آتش مهر نهاده از منقل مثنی گردون هشتم مجمره گردان گردیدند -
کدبانوان آداب شناس بدستور مقرر این کشور رسم حذابندان بظهور
رسانیده عقد انگشتان همگان خصوص بغان سیمین نغان و نوجوانان
انجمن را هم رنگ عذاب و لعل خندان بسته دهان ساختند - و رومالهای
زرکش که همانا روکش اشعه افوار مهر است بر آن بسته برین سر
دستبرد نمایان به پنجه آفتاب تابان نمودند - و بعد از فراغ حذابندی
چون رسم قسمت کمر بندهای زرکاری که بر سبیل شگون و قال تحصیل
فتح و کشایش کار قرار گرفته بظهور پیوست - فضست خوانهای
تجالب از پلن و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان
و برو دوش شمن بران سوی میانسبت در آن بزم ماه پیکران بمیان آمده -

بعد از رفع آن به بسط سماء انواع شیروینی با ضم انواع خزهبوی پرداختند .
 و بجهت شگون لذت عمر بدوام و فال طیب عیش مدام درین ضمن
 سرمایه تطیب دماغ و تطیب مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامه
 مردم از آن نعم خاص بکام دل رسیده بهره روز و زله برگشتند - و باقی آن
 لیلۃ القدر و تمام روز آنشب به روزی اندوز را بطرب و عشرت گذرانیده بر سراد
 خاطر فیروز گشتند *

شب دوم که شب جمعه مبارکه بود حسب الحکم همایون
 خدیو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان شاه
 شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار
 سپهر مدار در عین خوشرفقی و شاد کلمی به فرخنده منزل سپهر منزلت
 شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عظام بوسم تهنیت آن
 کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیت خیریت زبان به مبارکباد کشادند -
 آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط بساط انبساط پرداختند .
 و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازان پای تخت خجسته
 بعضی در رکب سعادت فصاب شاه سوار عرصه سرافرازی پیاده رو برآه نهادند
 بنورک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب افروز نیز نظیر
 آن در نظر زمانه در نیامده باشد تا در دولتخانه والا شتافتند - چون شاهزاده
 جوان بخت بلند اقبال محضوف جاه و جلال ببارگاه خاص و عام در آمده
 از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست خدیو هفت کشور
 بر سبیل اظهار عقابیت تمام عقدهی تام انتظام مشتمل بر آلی شاهوار که به
 تسبیح اشتهار دارد و منتظم از چندین قطعه نعل درخشان بدخشان نژاد
 که چهل هزار روپیه ارزش داشت بدست مبارک زیور گریس آن سرافراز
 نموده برین سر آن دره الناج تارک سروری را بلند قدر ساختند - و هم

بدست اقدس سهره مروارید گرانمایه بر سر فرخنده فرآن فروغ گوهر اکلیل
 والا گوهری بستند - آنگاه شمشیر مرصع با پردانه قیمتی و فیل خاصی به
 یراق سیمین و پوشش منجمل زرینغت و ماده فیل و دوسر اسپ صمصر تک
 بادپای که زین و لگام یکی مرصع ز دیگری زرین بود مرحمت فرمودند -
 چون شاهزاده والا گهر از ادای آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان
 حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چلوقب زرینوزی
 مشرف ساختند - بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای
 روشنلس بارگاه سپهر اسلحس بخلعت‌های فاخره افتخار اندوزی نمودند -
 و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سروپای قیمتی بر گام خاطر
 فیروزی یافتند - بالجمله در آن فرخنده شب که زمین و زمان را بسبب
 فرط فرح و طرب در لب از خنده فراهم نمی آمد - و عموم رسوم خرمی
 و شادگامی و وفور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیده بود که بساط
 شگفتگی و سرور تا صبح روز نشور احتمال طی شدن نداشت - اسباب
 عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از
 قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت - و از فروغ شمع و چراغ و فانوس
 و مشعله زرین و سیمین در و بام دولت خانه والا بل روی زمین بفضوی
 روشن گشته روکش پرتو کواکب و رشک فرمای انوار مهر انور شده بود که
 زمین و زمان را گمان آن می شد که در آن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن
 سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نوروز گیتی افروز است - و همدرین
 هنگام از یک سو مقتضای وقت صلاهی خوشوقتی و شادگامی در داده
 صدای شادبانه شادی و نوای گورگه مبارکبادی شش جهت و هفت
 کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بصدد طرب پردازی در آمده
 از نشاط اندرزی آهنگ طرح تفریح اندازی داشتند - و در این بزم زینت

طراز زبور پیرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده و سرگرمی تماشای آن هوش از نظرگیان برده بود از دیگر سو هنگامه مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازی مثل تیر هوائی و گل افشان و ماهتابی و امثال آن گرمی پذیرفت - و از بسط بسیط آب و خاک گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتاب خود فرو گرفت - چنانچه سر تا سر روی هوا از سرالوان شعلهای رنگ آمیز پرقوس قزح و شهب نو ذوابه و نو ذذب می نمود بلکه از فرط دود و شراره آسمانی دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره در می آمد - ملخص سخن در آن فرخنده طوی بدیع آئین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایه زیب روی نمود و به بهین روشی فریب و زینتی بی نظیر نظر فریب پذیرای تزئین و ترتیب گشت - و صفحه روی زمین و در و دیوار و سقف و جدارش از شش جهت چون بیاض عراض گلرخان هر هفت کرده بزبور پیرایهای ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مسلسل مروارید و شامیانهای مکل بگلهای مرصع معاننه چون صحن خلوت خانه صدف همه جا بفرش گوهر مفرش گردید - چنانچه مردم دیدند تفرجیان در موج خیز جواهر آبداز و طوفان آب لآلی شاهوارش بعینه مانند آدم آبی به شناوری تماشاکری می نمودند - گلرخان لاله عذار بنفشه سوی و سمن بران سر و قد نسوین بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند چنانچه سرو بوستان ناز برغم سروستان باغ و بوستان بظرافتش در آمده - و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگشت گشته دسته دسته سنبل پرتاب مشکبیز از طرف دگوزن با هزاران سرکشی در پاکشان و سر بسر در رد و بدل دل بیدلان بصد دست آویز پامال کفان

• ابیات •

مسلسل موی خوبان خنایی ازیشان عقل در زنجیر خاکی
هزاران جعد سنبل تاب داده متاع هوش با سیلاب داده
نگه خواب اجل تعبیر کرده دهان سر مگو تفسیر کرده
چون هنگام رونق هنگام شادمانی بعموم رسم کامرانی درآمد مطربان
هفت کشور یکجا ساز راهزنی هوش و خرد کوک کرده آهنگ بغمای صبر
و تاراج شکیب نمودند - و به تیز دستی مضرابهای سیراب آب کار نغمه
طراز قلاب برده بزور ملاحظت ادا و شیرینی طرز شور انگیز دست زبردستی
بارید رامشگر پرریز را چون پرده ساز از دسته طنبور بر چوب بستند - و سایر
سرود سرایان هندی نژاد بنواهای مخالف عراق در پرده اصوات موافق پرده
طاقت بر مست و مستور دریدند •

چون سامان عیش و عشرت این کار خیر بسرانجام دلپذیر ساخته
و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار درآمد ساعت مختار
انجم شناسان فرس و قرار داد اختر شمالان هند آن بود که بعد از گذشتن
دو پهر و شش گهری زمین مسعودش بر طبق مقصود در آمد - نیر اعظم
ارج خلافت که آنزمان در شرفخانه شاه برج تشریف اشرف داشتند
قاضی القضاة قاضی محمد اسلم را بحضور پرنور طلب فرمودند - و
برونق آئین شرع مظهر در همین ساعت سعادت اثر عقد نکاح شاهزاده
سلیمان زمان به مریم بلقیس مکان بسته شد - و سلسله ازدواج ابدی
و پیوند سرمستی این برجیس خصایل بان زهره شمایل بهم پیوسته
گشت - در آن حالت ذره تا خورشید ادای مراسم تهنیت بصدق نیت
نمودند - و یماه تامههی با زبان بی زبانی و لسان حال از روی حسن
تل زبان به مبارکبادی کشودند - نوکیفان دولت گورگه شادی را سواى

پنج نوبت مقرر برسم شادبانه مبارکبادی مکرر فوازش دادند - و آواز
 دبدبه رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند - مجمله از روز
 جمعه برکت اندوز تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش
 و عشرت این جشن فرخنده و طوی همایون چون حسن روز افزون ماه
 صیبرافزایش پذیر بود - در عرض این ایام خدیو عالم بر سرکام بخششی
 عالمی در عین کامرانی بوده جهانی مقضی المرام شده و آرزوهای شاخ
 در شاخ و املهلی فراخ ارباب طول امانی و آمال بوجه احسن بانجاح
 مقرون گردید - و معنی سنجان سخفوز در باب نهفیت قصاید غرا بسلب
 نظم انتظام دادند - و از وفور صلهای گرانمند پراگندگی سلسله نظام
 احوال شان بجمیعت جاوید گرائید - از جمله سخن پردازان طالبی کلیم
 تاریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجایزه کلی فایز گردید *

* ابیات *

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| ازین دلکشا جشن واقر سرور | همه عید شد سر سرماه و سال |
| زمانرا گرفت امتداد فرح | چو تازی که پنهان شود در لال |
| دو سعد اختر برج شاهنشهی | به برج شرف یافتند اتصال |
| ز آمیزش زهوه و مشنری | سعادت گرفتست اوج کمال |
| خرد بهر تاریخ این سور گفت | قران کرده سعدین برج جلال |

امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال
 و اطمینان خواص و نوام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استعجاب
 قواعد بنیون طبایع و ارکان کون و مکانست تا قیام قیامت قرین استقامت
 و مقرون باستقامت باد *

بیست و نهم بهمین پرتو توجه والی مهبط انوار الهی امنی
 حضرت خلانت پناهی حسب التماس بلند اختر ارج اقبال مهین
 شاهزاده والا گهرو وصول آن ملتسم بنفرو قبول حضرت اقدس برسمت
 فرخنده منزل شاهزاده بخت مند مبدول افتاد - و سایر سرداران
 پای تخت از شاهزادهای عظام کامگر تا بندهای روشنی در رگاب برکت
 انتساب پیاده رو برای نهاده درین ضمن از اکتساب انواع سعادت نامه
 به بهره فیض شامل و نصیبه فصاب کامل رسیدند - آن قاعده دان
 آداب شناس از راه سپاس این مکرمات والا از مساحت کریم سپهر اسانس
 دولت خانه معلی تا سعادت سرای خویش که بنابر قرب جوار مساحت
 آن مسافت هفده جریب بیش نبود بطریق پالنداز نقایس امتعه
 از دست زربفت و مضمحل ساده فرش، ساختند - و چون سرزمین آن
 منزل فیض حائل از فوز برکات قدوم سعادت لزوم و ادراک میامن
 مقدم مکرم خدیو اعظم ترک رفعت بنفرو افلاک رسانید - شاهزاده عالم
 نصیحت بتقدیم رسم نثار پرداخته آنگاه بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر
 هر دیار که از آنجمله یکسر اسپ مصر نژاد عراقی زاد نامور به سرافراز
 بود با ساز مرصع که مدتها با سرکاری و توجه تمام در کارخانه خاصه خود
 بقصد پیشکش آنحضرت سمت اتمام داده بودند اقدام نمودند - و همدرین
 آنجمن والا سایر امرا از سرکار بادشاهزاده بنابر اشاره عالیله حضرت خلانت
 مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف
 استسعاد خاص پذیرفتند - نصیحت پمین الدوله آصف خان بمرحومت
 دو تقوز پارچه درستی و شمشیر مرصع آنگاه علامی انضال خان با سه تن
 از همدهلی دولت بعنایت سروپای فاخره با چارقیب زر دوزی و چندی
 دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجی سرافراز گشتند - و بقی

بندهای روشناس خلعت یافتند - و همگنان نخست در خدمت اشرف ادای آداب معهوده نموده بعد از آن تسلیم عنایت بشاهزاده والا مقام بجا آوردند *

ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد
 نذر محمد خان والی بلخ در جواب
 معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی
 ایلچی خود فرستاده و مجملی از
 سوانح دولت ابد قرین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنت کبری و خلافت عظمی را به سروری ادب پرورد خردور حواله نماید که در جمیع اوقات و احوال خاصه هنگام سلطان قوه قاهره غضبی مالک نفس خود تواند گشت - و بر قهر و غلبه مقتضیات طبع انسانی و ملایمات توای نفسانی سیما در وقت تغلب و تسلط نفس امره قادر تواند شد - خصوص در حالتی که باز دالمت نفس در مقام فرو گذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد که درینصورت مفسد کینه گذاری بیشتر روی نماید - **لله الحمد** که حضرت جهانبانی بنحوی در سایر این ابواب خاصه در باب بخشش جرایم ارباب جهنایت صاحب ملکه راستخه اند که تلطیفی فرو گذاشت با آنجا که مرارت در کام عفو آنحضرت از چاشنی شهد انتقام لذیذ تر می نماید - و شاهد حال درین مقام اعمام عین بندگان حضرت سلیمان مکتلت از مراتب خیره نظری و چیره دستی نذر محمد خان والی بلخ درباراً معاصراً حصار

کابل و ترکناز اورنگان تنگ چشم یغماگر در حوالی آن و قبول معذیر
 دلپذیر نذر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فرو گذاشت سایر زلات
 بهانه جرمی بوده بولی توسل عفو و صفح وسیله طلب می کردند و با وجود
 کمال قدرت بمقام انتقام نونیامده همواره گناهکاران را طرز عذرخواهی
 تلقین می فرمایند - چون نذر محمد خان وقاص حلجی نام رسولی را
 با نام عذر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت جرم او را
 بضرورت بر رو نیارده درینوقت که رخصت انصراف باو می دادند از روی
 کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادن
 دیرین دودمان دولت جاوید قرین است بجهت تقدیم این امر
 برگزیدند و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار اعتبارش افزوده
 سرمایه افتخار ابدی بدستش دادند - و عنایت خلعت و اسب و اسب
 و فیل ضمیمه این عاطفت عمیمه گردیده وقاص حلجی را نیز باو رخصت
 دادند و مراسله والا که از انشاء علامی افضل خان بود مشتمل بر فتوحات
 بی اندازه و تنبیه و تادیب نظام الملک و عادلخان و استیصال خانجهل
 بایلیجی مذکور حواله فرمودند *

بقر خان بعد از تغییر صوبه اودیسه بصاحب صوبگی ولایت گجرات
 از تغییر اسلام خان کلمروا شد - و بعنایت خلعت و اسب و فیل بمنصب
 چهار هزاری ذات و سوار نصف در اسپه سه اسپه سر بلندی یافته روانه
 گردید - و خدمت میرتوزکی که کمال معامله نهمی و کردانی در کار
 دارد و در انصرام آن مرتبه سنجی و پایه شناسی ناچار است - و خلیف الله
 خان بنابر فرط شدت و حدت طبع که وجود آن علت عدم مرضیات
 هنگفتست موافق مرضی خاطر اشرف سر نکرده بود - از تغییر او بمروتخان
 ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلی خان سرافراز فرمودند *

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج
 صاحبقران اعنی شاهزاده محمد شجاع
 با نبیره شرف خانہ کرامت جاودانی
 یعنی کریمہ سلسلہ صفیہ صفویہ
 و انعقاد انجمن عقد ازدواج
 شرعی میانه این دو یگانه
 گوهر عقد یکتائی

اسباب بذل جهد طبقه ملوک در باب سلوک طریقه تکثیر و توفیر
 اولاد امجاد و احفاد و الا نژاد و دواعی صرف مساعی جمیله ایشان در
 باب انتاج نسل جلیل و نشر و نماء فروع اصل اصیل درجه وجود خود از آن
 نمایان تر است که به بیان نیازمند باشد - و چون تعویض عقل و شرع
 در باره تزویج احاد نلس بمرتبه کمال باشد در باب توالد و تفاسل ملوک
 و سلاطین خود بوجه اولی - چه معنی آن باعث اتعاد فرد فرد اشخاص
 و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج و هاج زبده طبیع و ارکان
 بل علت بقای این نوع عالی مکان یعنی حضرت انسلن که فی الحقیقت
 واسطه تکوین تمامی کائنات و ظل ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض
 و السموات است - بذا بر این مقدمه مسلمه حکمت آئین خدیو زمان
 و زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد در پیش
 دارند بظطر مبارک آوردند که شاهزاده جوان بظمت شاه شجاع
 را با حجله آرای طوی زلف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف

حرم محترم آن والا نژاد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین
بودنی داماد سازند - و چون میعاد قدوم برکت لزوم موکب سعادت مآه
مبارک رمضان سمت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف
بین العیدین ممنوع است - لاجرم بندگان حضرت بذابر آنکه وقوع این
کار خیر بحیث تعویق و تاخیر نیفتد اخترشماران سطرلاب نظر بطایموس نظیر
را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید بشاره
والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این
مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ فالی
و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سیوم شهر عظمت بهر شعبان سنه
هزار و چهل و دو هجری موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است
بفطر نمی آید - بذابر آنکه تعویق این معنی منظور نظر و مرضی خاطر
عاطر لبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم
الطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بکارگیری اقبال صاحبقرانی که
از نیروی تائید ربانی دفع گرانیهای قران اختران میکند اعتماد نمودند -
سامان پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام
در پایست وقت مامور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی
زیاده از بیست و نوزده روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتی
مطاع خدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج
این خجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعنی ماده حیرت اهل خبرت -
و تبصره از باب بصیرت آماده گشته سرمایه آگهی آنانکه از کماهی حقیقت
و لسعته دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و
همزیت کیفیت و کمیت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادت کده
دولت خدا داد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مانند

خانه خدای شطرنج از شاهي جز نامی ندارند به تعمیق اندیشه غور پیشه
 رفته رفته مانند تضاعیف بیوت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله
 روز نهم شعبان مذکور موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از زر نقد و نوادر
 و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم ساچق با توره و آئینی که در طوی
 سابق سمت نگارش یامت مصحوب صادق خان میر بخشی و میر جمله
 میر سامان و موسویخان صدر الصدر بمنزل خلف الصدق خانوادۀ مرتضوی
 رستم میرزا صفوی مرسل گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف
 فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم ماه عظمت پناه
 شعبان که بقبر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشار الیه
 خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این دردمان خلافت
 و جلالت و در خور آن خاندان نجابت و اصالت باشد مشمول کویک
 عزت و مصحوب دبدبۀ رفعت آوردند - و باقی رسوم متعارفه مثل چراغان
 و آتشبازی و امثال اینها از جانب ایشان بظهور آمد - و ساعت غسلخانه
 مقدس که حسب الامر اقدس بجهت انعقاد انجمن حنا بندی مقرر
 گشته بود بحضور بعین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد -
 و بدستور محفل پر نور طوی مذکور رعایت همگی رسوم مقررۀ از بستن
 حنا و تقسیم نوطهای زرباف و وضع خوانهای گل و پان و شیرینی
 و خوشجوی بشایستگی تمام وقوع یافت - و ساز انواع نشاط و طرب از رود
 و سرود و سماع نازنین شاهدان هندی نژاد که لزماً انجمن سوز و سرور است
 بعالم شهود روی نموده نظارۀ آن رنگ اندودۀ دیرینه از آئینه خاطر تفرجیان
 زدود - چون سرانجام این مراتب که سرمایه تفریح و تفریط قلوب و ماند
 ترتیب اسباب فراخ خاطر و تطیب دماغ است بظهور پیوست - علمی
 بدین سمت آویز از بند غم و عقده الم پیوند گرفتاری گسسته بامید

خوشحالیی سرمد و فلزغ بالی ابد عقد بیعت جاوید بستند - و روز دیگر بکار نرمانی نواب خورشید احتجاب ملکه جهان بیگم صاحب جهاز و اسباب دامادی برادر فرشته محضر فرخنده سیر که از همه جهات موازی ده لک روپیه می شد و اکثر وجوه مصارف آنها از سرکار خالص خود آماده ساخته بودند مگر قلیلی از آن که بسرکار نواب غفران مآب مهد علیا مهیا شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحصیل دستوری خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوری طوی سابق به ترتیب خاص مرتب گشت - بنفد گل حضرت خلافت مکان بنابر اجابت ملتمس فروغ اختر عفت پرتو چراغ عصمت سایه حضور پر نور بر سلحت این مجلس مقدس گسترده آن گوهرین بساط منور بل آسمان پر اختر را از برکت قدوم اقدس و میامن انوار نظر انور زیور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - هر چند این جهاز بحسب کمیت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع نظر از تکلف سخن سازی بنابر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر توجه آنحضرت و لطف اشاره قره العین اعیان خلافت جاویدان بیش تر پیش بود - چنانچه درباره این توان گفت •

• مصراع •

نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول

بی تکلف نگار خانه بی نظیر تصویر پذیر شده بود که بلا تشبیه حقایق صور معانی نگار در و دیوارش از آراستگی بدایع محسنات چون معانی سوز و آیات کلام صورت نگار حقیقی که بالذات بمحسنات چون معانی صور بدیعه آرایش پذیرفته از آرایش نقایص و شوائب عیوب مبرا بود - و فی الواقع نگارین انجمنی زینت آرا گشت که از صدر گرفته تا صف فعال باوجود کمالی تکلف و تصنع در تزئین آن بنهجی بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان و صدور ابیات آمده که صفای بدایع آن وزلی تصنیفات بدیعه

است - و از حسن مستعل استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغنی بود - مجمل بعد از استیغای حظ تفرج تام که ادای حق مقام بجای آورد نظمت پرستاران محل معلی رخصت یافته آنگاه امر اعلی باحضر خواص بندهای درگاه والا زیور اصدار پذیرفت - و چون همگنان بغیض سعادت حضور پرنور نایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای والا از ارکان دولت و اعیان حضرت تا خدمت خدمات حضور از سرکار نواب قدسی القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامگار و مسرور گشتند - و نظرگیان بعد از ملاحظه آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراق در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیه برگ و ساز این در طوبی عظیم در پایه کم و کیف عدد و عدت درینمایه کمی فرصت و نزدیکی مدت انگشت اعجاب و اغراب را وقف دندان تحیر و تعجب ساختند - چون انجمن تماشا انجام یافت تمامی آن اسباب و اثاث ملوکانه بفرخنده منزل بادشاهزاده عالمیان که در آن اعیان فیض نزول خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگی خدیو روزگار که برکنار رودبهر چون واقع است مبدول داشتند بآیین شایسته مرسل گشت - و پایان آنروز طربافروز همایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل رود و سرود برآست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط بر طبق مقتضای مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانه شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمای آشینه عنقابی مغرب قاف اشراق گشت - حسب الامر اعلی شاهزادهای، والا تدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بطش با یمین الدوله و سایر امرایی

ناموز بمنزل آن شاهزاده بلندآ اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس
 بضکت و اقبال از راه کنل دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن
 شب نور افروز همه جا در عرض راه و سرتا سر عرض ساحل جوی و ساحت
 پای درشن مراسم چراغان و آتشبازی که عمده مواد بهجت و سرور جشن
 و سرور است بجا آمده بود - چنانچه از پرتو انواع آلات روشنائی مثل
 چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماله انور مانند
 شعله کرمک شب تاب فروغ بدروغ داشت - و آلات آتشبازی که بجهت
 شگون فتح مهمات جا بجا نصب شده خصوص تیر هوائی که کشاد یافته
 از رف آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پرستاره می شد - و پرواز
 بلندش وجود نور کرد ائیر در جنب نموده نور آن مانند شراره و شعله
 خس بی بود می نمود - چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب
 شرح شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمی
 میان فرخنده کورکب عالم آرای اوج خلافت و جلالت و زهرا زهرای
 فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غرا بستند - و عالمی زبان
 بمبارکباد کشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقرر این مقام داد ادای
 متعارفات دادند - و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو
 روزگار کام خواطر گرفتند - خالصه از باب سخن و استعداد تصاید غرا که در باب
 تهنیت این فرخنده سور انشا نموده بودند در حضور پر نور انشاد نمودند -
 و اصحاب رود و سرود نوا سنج و غزل سرا شده آوازه حسن آواز و لطف
 نغمه ساز آویزا گوش نزدیک و دور ساختند - و همگی همه مراد است
 خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند - و ثنا طراز بارگاه والای
 سلیمانی طالبی کلیم همدانی تاریخ این طوی همایون را بدین گونه
 یفته *

• ابیات •

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
 روزگار طرب و عشرت جاوید آمد
 جشن دامادی سلطان جهان شاه شجاع
 عالم امروز تر از کوکبه عید آمد
 بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
 مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

۱۰۴۲

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود

دادار گیتی آفرین که بغای عمارات خراب آباد عالم کون و فساد
 بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابی
 معموراً خاک را بنهیه مصالح لطف و قهر ایشان منوط داشته از طبقه
 والی سلاطین جهانبانی را برگزیده بانوی و بانسی تشیید مبانی آبادانی
 بلاد سازد - که پیوسته در پی معموری عالم بوده معموری عدالت را
 بر هر حالت بر سر کار دارد - و در هر صورت که روز بعد بر شکره فشانوی
 صاحب تفقد و تلافی سرشار گرد کدورتی که از غبار انگیزی ظلم و بدعت
 جور پیشگان بر مفرودند صخر مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد - شاهد حال
 رفع شایع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاحب قران ثانی

که از جور اندیشهای حکام حرفی در دار الملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود رفته رفته بمبلغهای کلی رسید - چون درینولا حقیقت آنها از انهای منهایان صوبه مذکور و عرضداشت ظفر خان صوبه دار آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بتمام خان مذکور زبور صدور یافت - که سایر آن ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحه روزگار محو نمایند - و من بعد باین علت سواى آنچه در عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح آن ابواب مشتمل برین موجب و معنون بدین عنوان است که متصدیان مهیات سرکار عموم اهل شهر خصوص عجزه و مساکین و عجزوان سال خورد و خورد سالان بیوه پرورد را بجهت چیدن گل زعفران کار بل - بیکار می فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کارگران این شغل ضروری را از سرکار خاصه شریفه مزدوری بدهند - دیگر از عهد پاستان باز معهود بود که بر سر هر خروار شالی دو نیم دام که فلسی است بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهار دام قرار یافته - مقرر شد که چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوٰه و سبیل راهداری که مبلغ های کلی میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت دگر مسدود شده بجهت فروعات جزوی که در جنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی بر سر هر چار صد خروار شالی حال حاصل در سر گوسفند حسب المقرر زمان مانعی میگرفتند - و الحال از تعدی صوبه داران سابق در ازاد قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازی بهلی سه گوسفنده است نقدی از رعایا باز یافت می نمایند - حکم شد که حسب الصدور امر نغان قرین دستور

سابق معمول بوده درین باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند -
دیگر در هر قریه چندین قانون گوی که بهم رسیده اند هر ساله مبلغی
کلی بصیغه قانونگویی از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و جاگیر
داران می رسد - امر عالی بصدر پیوست که اکثفا بیکی نموده دیگران
را دخل ندهند - دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتی بانان بعنوان
سر شمار هفتاد و پنج دام صیغه میر بصری نام نهاده میگیرند - فرمان شد
که ازین پس قانون قدیم را دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب
بدعت مسدود سازند - و از پیران دوازده دام و از جوانان شصت دام
و از خورد سالن سی و شش دام زیاده نه طلبند - و ظفر خان صوبه دار
ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شانه دوام مطالبات بیحساب آزاد ساخته
سواد فرمان قضا نشن بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع
نصب سازد - امید که بنای بقای آن حضرت چون پایه بنیان عدل
و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلت آئین آن ثانی
صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانفد بنیاد دین و داد
استوار و برقرار باشد •

درینولا لشکر خان صوبه دار دهلی که هجوم افواج عساکر شیب
دار الملک بدن او را فرو گرفته ذخایر و بقا حواسش بیغما رفته بود -
چنانچه اشتغال ضروری بدن از دست عملة قوی و کارکنان جوارح
و اعضای او کماینبی بر نمی آمد - چه جلی آن که خود بخود
فکاهبانی کشوری یا سرداری لشکر را مرضی خاطر عاظر خدیو هفت کشور
تواند کرد - لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران
چالسیار خاصه ارباب سوابق خدمات دیرین آیتی ست در شان آن حضرت
بعکم آنکه تصدی امثال این خدمات که تردیدات شانه و حرکات

عذیقه را لازم دارد و در باره آن دیرینه بنده صادق عقیده مستلزم ارتکاب
صعوبت بسیار می شد. لاجرم مشار الیه را از تعهد شغل و عمل
فردی و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته
از جمله سرداران لشکر دعا ساختند. و تقدیم خدمت صوبه دهلی را
از تغیر لشکر خان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند *

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محصل شاهزاده شاه شجاع
از قدم بادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خانگه مهر انور شد -
و شاهزاده ادب پرورد خردور امتعه هر دیار در سر تا سر رهگذر بر سبیل
پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا دو تقوی
پارچه اعلی و شمشیر مروج به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلامی
افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و بچندین از اعظم
امرا خلعت با فرجی و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند -
و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده در آن
منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصه همانجا
تناول فرمودند *

سر آغاز سال فرخنده ششم از سنین سعادت قرین صاحبقران ثانی

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان المبارک سال هزار
و چهل و در هجری یعنی مبداء سال ششم از جلوس همایون حضرت
صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزی بغرخی و فیروزی بر آئین
گهر سال بل هرروزه آئین پذیرفته صفحه عارض دیوار و در چهل ستون
بارگاه گیتی پناه از نفیس و نوادر بصری و کلنی زبور زینت گرفت -

خدیدو زمان یعنی نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرین دولت و سعادت تحویل نیک اختری به برج سریر سروری نموده روی آن نمونه سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارمین طلم چرخ اخضر ساختند - و سایر شاهزادهای بلند اختر و امرای قاسور از ادای کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتقدیم رسانیده هریک در مقر مقرر خود مقام گرفتند - و چون خیل کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفی مانفد جرگه مجره بستند - درین فرخنده روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتمل بر اقسام نوادر جواهر و نفیس مرصع آلات و شش زنجیر نیل و چند راس اسب کوفت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله و پرديشان از نظر انور گذشت *

یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابو الحسن تربتی که سابق به دیوانی کل سرافراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ او فرزندگی نموده درین احوال بر پاپان عمر اشراف داشت بنابر علل متعدده که عمداً آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجه مذکور سر حلقه فدویان دیرین این دو دمان بود چنانچه در عهد عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیاال امتیاز داشت - و در اوایل زمان جنت مکانی میر بخشی باستقلال بود بعد آن تکفل امور دیوانی در عهد تعهد او شد - لجرم خدیو روزگار - بر وفات چنان معتمدی وفادار تاسف و تحسر فرموده ظفر خان خلفش را بمنصب سه هزاره سوار و عنایت علم و تقار و صوبه داری کشمیر که بنابر نیابت خواجه بار تفویض یافته بود من حیث الصالت بدر حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت

داروغگی توپخانه و معتمد حسین بخدمت دیوانی برهانپور و میر
عبدالکریم بخدمت داروغگی عمارت دارالکفلاہ سر بلندی یافتند -
~~خواصطان بہتی~~ بعنایت منصب سه هزاري دو هزار سوار از اصل
و اضافہ بر کام خاطر فیروز گردید - و قاضی محمد سعید گروہی کہ سابقا
سی هزار روپیہ سالیانہ داشت درینولا بمنصب هزاري صد سوار بلند
مرتبی یافت - از نفاہی کہ در فرخندہ محفل نوروزی بر سبیل
پیشکش گذشت مبلغ چہارہ لک روپیہ را بنظر قبول در آمد .

درینولا واقعہ غریبہ کہ از بدایع وقایع عالم کون و فساد در بندر سورت
رو دادہ بود بنہرانہای منہیان آنصوب محروض افتاد - کہ در خانہ نائی
چہار دختر از یک بطن بعرضہ ظهور آمد - پس از لمکہ ہر چہار در مہد
عالم عدم آرمیدند - در این اوقات ہمیشہ پلنگتوش بی اتالیق نذر
معتمد خان والی بلخ باہنگ زیارت حرمین مکرمین بارض مقدس
دارالکفلاہ اکبرآباد رسیدہ طواف بیت المعمور دولتخانہ عظمی نمود -
و صد راس اسپ ترکی و ہفتاد و پنج نفر شتر نور مادہ بختی ر نہ غلام
قلماق کہ برادرش بر سبیل پیشکش ہمراہ دادہ بود با ہودہ اسپ دیگر از
جانب خود بنظر اشرف در آورد - آنگاہ مولانا حسن قبادیانی از اعیان
دانشوران ساروا النہر کہ از روی کمال وزع و تقوی جمال علم و فضلش
خال حسن عمل داشت و بہمان نیت ہمراہی ایشان از آنولایت
راہی شدہ بودہ سعادت حضور انجمن والا ادراک نمودہ بیست و ہفت
راس اسپ کہ بطریق رہ آورد ہمراہ آوردہ بر سبیل پیشکش کشید - مکرمتہ
حضرت ہمگنان را منظور نظر عنایت و مرحمت ساختہ ہمہ را
بمطلعت های فاخرہ و عنایات متواترہ نوازش فرمودند - و در خاطر انور قرار
یافتہ بود کہ ہمگنان را هنگام رخصت کامروا نمودہ روانہ مقصد سازند -

و لیکن بحکم آنکه معذرت مذکوره بآنجا که نیت درست در قسمت کذا عهد نخست از دریاقت سعادت طواف اماکن شریفه بهره‌ور نشده بود هم در دارالکُفاهه آنجهانی گشته باوجود حرمان نصیبی از طواف حرم خدا و دریاقت مکرمات خداوند بجوار رحمت ایزدی و ثواب نرحم سایه مرحمت ابدی آن حضرت رسید *

بیست و نهم ماه که عید سعید رمضان مژده قدوم فتوحات ابد و نوید سعادت سرمد بارلایی دولت جاوید رسانید - حضرت شاهنشاهی اعیلی مراسم سنت حضرت سید المرسلین و پیروی طریقت پیشروان طریق دین نموده از پرتو حضور پرنور ساحت عیدگاه را نمونه جلوه گاه انوار تجلی طور ساختند - و بعد ادای نماز عید هنگام معاودت نیز بدولت و سعادت فیل سوار آهنگ دولتخانه مبارک نمودند - و از طرفین آن قدر درم و دینار توده توده نثار رهگذار خدیو روزگار می شد که سایر نیازمندان را کنار و بر انبار زر گرفت و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید *

درین ایام لشکر خان از دهلی آمده ملازمت نمود و چون از خدمت معاف شده بود سزوار خان پسر مهینش از دریاقت پایه منصب نهم هزار و پانصدی ذات و در هزار سوار نوازش یافت - و علم و نفار که پدرش داشت همیشه مراحم عمیمه شده فوجدار می گهی جنگل از تغیر جان نثار خان بدرسمت تفویض پذیرفت - و لطف الله پسر وسطش پایه منصب هزاره چهار صد سوار سرانراز گردید - از واقعه کابل بوضوح پیوست که یلدار حسین خان از کومکلی صوبه مذکور بموجب تجویز بخشیان دیوانکده قسمت اوراق و اعمار داخل تعیناتیان صوبه دار البقی جاوید گشت - و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنابر سزاولی متقاضیان اجل موعود نیز بدان صوب شتافت *

مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدرخان بعنوان رسالت بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خجرت در حکمت
عملی داشت بنابر عاقبت بینی و به اندیشی ملک و دولت و رعایت
جانب سپاهی و رعیت تحریک سلسله صداقت و اخوت نسبت بحضرت
جنت مکانی می نمود و همواره هنگام مکاتبه سپرده ازین راه ابواب
یگانگی و یک جهتی می کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس
شاهباز اوج سعادت بر نشیمن اورنگ مخالفت همان سر رشته را نگاهداشته
بر سبیل استعجال بحری بیگ نام رسولی را بشتاب پرواز شاهین نیز پر
مرسول داشت - که بعد ادای تهنیت جلوس همایون بزودی معاودت
نماید تا آنگاه ایلچی معتبری که شایان ادای مراسم رسالت باشد با تحف
و هدایای نمایان بدرگاه والا ارسال یابد چنانچه سابقا سمت گذارش یافته -
چون قضیه ارتحال شاه پیش از رسیدن بحری بیگ سمت وقوع یافت
و قرار داد خاطرش بظهور نرسید قایم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفی
اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش بیرونی ستوده پیشروان
طبقه اسلاف خویش فرمایش گرفت - و همان اراده شاه بعمل آورده
محمد علی بیگ نام از عمدهای دولتخواه خود را که محل اعتماد شاه
بود برای ادای مراسم مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند
لجاسپ و شتر و سایر امتعه نفیسه ایران که سه لک روپیه قیمت داشت
ارسال داشت - لجرم حضرت ظل سبحانی بنابر تشیید مبانی عطوفت

و تمهید قواعد مهربانی صفدر خان را که از سعادت یانتهای تربیت عهد بادشاهزادگی و بکمال متانت و سنجیدگی و شرافت ذات و صفات متصفه است بجهت ادای مراسم رسالت و ایصال مراسله سامی مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک و معذرت واقعه ناگزیر شاه و فتوحاتی که درین مدت رو داده از سایر اقربان و امثال برگزیدند - و باوجود آنکه مشارالیه از بندهای معتبر مزاجدان آنحضرت بود از روی مزید اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردی بهشت اتفاق افتاد بار اشاره فرمودند - و در همان وقت رخصت بعزیمت خلعت با جیفه مرصع و اسپ و فیل راس المال سرافرازی ابدیش بخشیدند - و پیشتر مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بر سبیل مدد خرچ راه بدو مرحمت فرموده بودند - با آنکه از دولت این دولتکده ابدی اتصال کمال ثروت و مالداري داشت چنانچه در وقتن و باز گشتن در نهایت تجمل زیب و زینت و سامان شایان و داد و دهش نمایان بسر بوده این خدمت را نصوبی که شاید و باید پایه انصرام داد - مبلغ چهار لک روپیه و کسری خرید این کشور از انواع نقایس و نوادر هندوستان برسم ارمنان شاه همراه او ارسال داشتند .

سوانح حضور پرنور هفدهم ذی قعدة محفل ختم سالیانه نواب غفران مآب که درین کشور به عرس مشهور است در روضه منوره مزین شد - و بزوی تختگاهی که کرسی اصل عملات آن حظیرا مقدسه است اسپکهای کلان ایستاده کرده بر حواشی آن شامیانهای پهناور کشیدند - و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت

آئین که جلی گنجای هزار معقل نشین داشت بزیب و زینت
 تمام آراستند - و چون بی بدلتخان داروغه زرگرخانه درین اثنا معجز
 زرینی که چهل هزار تولجه طلا صرف آن شده بود سر تا سر کتله و اکثر
 گلهای آن بروش بدیع مینا کاری بتمام رسید با کوبها و قندیل های
 طلا مینا کار بنظر انور آن سرور درآورد - و بنا بر امر والا آن معجز را
 بر اطراف مرقد منور نصب نموده قندیلها و کوبها را در محاسنی
 آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیره خطیره که در حقیقت معصیت
 انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمی
 مهین بانوی حرم سلطنت کبری بلاد شاهزاده عالمیان بیگم صاحب نمودار
 فضای طور شده - و سایر بیگمان و مستدرات سرادق عظمت نیز بطواف
 مرقد ملایک مطالب آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان
 حضرت خلافت پناهی از فیض ورود اقدس برکت افزای آن روضه متبرکه
 شده تا در پیر بآن حور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنکه
 بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آنروز باز بدولت و سعادت میمنت
 حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبنول داشته تا یک پیر و یک گهری شب
 بدعای و فاتحه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنج هزار روپیه
 باریاب استعشق و بیست و پنج هزار روپیه دیگر بجهیز و ارامل قسمت
 نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بفضلا و صلحا و حفاظ و قراء
 که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید
 مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در
 آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پلان و خوشبوی
 چندانکه در حوصله از اهل نیاز گنجد و قیاس خدر و سنجیدن مقدار
 آنرا مقیاس تخمین بر نداشتند میزان امتحان بر نسنجد صرف شد -

چنانچه طفیلان زله بند و ذخیره بران آزمند چندان سرمایه سیر چشمی
اندوختند که از دندان نمائی دندانها سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای
شرة بر دوختند *

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبه‌های عالم ابداع که در ضمن
مضامین وقایع صوبه کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی
از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دوسر داشت - چنانچه یکی
بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استواری خلقت بوده همه
چیز بجای خود داشت - و آن ماده فاسده کون و مکان که همانا وجود
بدشگونش چشم زخم عالم نکیرین و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سربقا
نداده هماندم درگذشت - و از عجلت خیر باد گیتی فرو گذاشت
نموده زود بی شر وجود خویش از عالم شهود باز داشت - در اثنا این
آوان چون از افساد هوا و فساد امزجه وقوع علت و بانی مفراط و طاعون
عام البلوی در اکبر آباد شیوع کلی یافته بجای رسید که علامت آن
در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان
موافق زامی صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساخت منزل ایام
بادشاهزادگی آنحضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای جون واقع است
بنابر کشادگی و نزدیکی آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور مغرور گشت -
و درین ایام وبا بظطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون چنانچه
هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هواست که غالباً بدرجه سمیت
می رسد و زهر مهرة رفع غایله سموم می کند آفر دربار دفع مواد عوارض
این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقاً اندیشیده ضمیر منیر بعد الامتحان
از میزان آزمون درست بر آمد *

حمله آوردن ژنده پیل بر بادشاهزاده هوشیار مغز
بیدار بخت فروزنده تاج و تخت سلطان
اورنگزیب و ثبات قدم ورزیدن آن
سرافراز در برابر و برجه زدن
در پیشانی آن پرخاش گر
و بیان برخی
از سوانح دیگر

سعادتمندی را که هر زیمانی حفظ آسمانی باعث نگاهبانی شود
اگر همه اهل روی زمین بکین او برخیزند هر آینه به هیچ طریق آفتی
پیرامون او نگشته از هیچ ممر گردی بردامش نفشیند - و فرخنده بختی
را که دستیاری حمایت ایزنی متصدی سپرداری گردد اگر بالفرض
برابر هر موی سرتیغ بر روی او کشند لامحاله سر موی آزار و اضرا
نکشد - آری منظور نظر عنایت آسمانی از گزند چشم بد اختر ضرر
نه بیند و محفوظ زمان حمایت خیر العافیین از حوادث زمان در کف
امن و کف امان باشد •

کسی را که ایزد نگهبان بود بر جمله دشوار آسان بود
کس از نیکخواهی بخت بلند نه بیند گزند و ببیند پسند •

و اختر صدق این قضیه واقعه از مطلع و توج سائحه غریبه از سوانح
عالم ابداع که درین نزدیکی بنازگی روی نمود ظهور می نماید - و صورت
این معنی برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خرداد

بنا بر فرط رغبت خاطر انور خدیو هفت کشور بتماشای مرغوب جنگ
 فیل که در اکثر ایام هفته اتفاق می افتد - سوای روز مبارک دو شنبه عید
 جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد -
 روز چهارشنبه که انواع نشاط و انبساط بنا بر اقتضای وقوع قضیه فامرضیه
 نواب مهد علیا درین روز فاصمذوح است - صدور امر مطاع ثانی صاحب قران
 قرین انقلاذ و اذعان آمده سرزمین سعادت پای جبروکه مبارکه منازل
 ایام بادشهنزادگی محلل مجادله و مصلحه در زنده فیل بد مست
 عربده آئین گشت که هر دو از فیلخانه سرکار خاصه شریفه بودند - یکی
 از دها صولتی دندان دار موسوم بسدهگر و دیگر اهرمن منظری بیدندان
 که بصورت سندر نامور بود - چون آن دو کوه پیکر که باد خرطوم شان
 از صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد نشور و غوغای عرصه محشر برانگیختند
 چنانچه گوئی اکثر علامات روز ستیز بظهور آمد - چه از حرکت آن
 دو کوه شکوه که بمثال دو بیستون بقوایم چارگانه در سیر بودند بر وفق بوم
 تسیر الجبال همانا قیامت قائم شده - و از باد صدمه خرطومها که مابند
 دو ازدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم نرمی کشید
 گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را بر طبق بوم تطوی السماء کطی السجل
 الکتب بسرعت طومار باز کرده در یکدگر نوریدند - کوناهی سخن چون
 باهم جنگ و جدال آن دو فتنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان
 بر آمده تلاش کنان تا فضای پای درشن دولتخانه والا رفتند - و هیچ یک
 از آب دو زیاده سرسراز یکدگر برنداشته از هم پای کم نیاروندند - و فیلبانان
 و سایر عمله و فعله این شغل تدبیرات مقرره بسرحد فعل رسانیدند و فنون
 اعمال معهوده از آتشپازی و آب پاشی بعمل آوردند - چنانچه دمبدم
 آتش بازان و سقایان در میان میانجی شده چندانکه خواستند که بدمدمه

افسون چرخي آتش نشان و ملاطفت آب شعله نشان هنگام صلح فيما بين آن دو جنگجو تند خو گرم ساخته شعله خشم آن دو آتش و ش سرکش را فرو نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم کارزار شدند - چنانچه همانا گردش چرخي دامن بر آتش ایشان میزد و مشک آب دم بر آن میدمید - و هر چند فیلبانان کجک بر کاسه سر آن دو دیو سار هرمن سیر زده بر سر تلاش نمود آوردن دل ایشان از پرخاش سودای خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برلی سرگرمی کشاکش آن دو شعله سرکش هلال کجک نعل در آتش کین می نهاد - و تندی زبان شعله نشانش گویا زبانه آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را نیز تر می کرد - چون این دو خیره سر در عین جنگ و جدال بجانبی شتافته از نظر دورتر افتادند بندگان حضرت لودا استیفا حظ تماشای مستوفی فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسب سوار شده رخ بعرصه کارزار فیلان نهاده در آن نزدیکی عین کشان ایستادند - و بادشاهزادهای بلند اقبال بسکه بتفرج شایق بودند مطلقاً در مقام احتراز نشده بحکم اهتزاز مقتضای سن از جای خود پیشتر شتافتند - چنانچه مهین بادشاهزاده سلطان دأرا شکوه در جانب دست راست سدهگر قرار گرفته و قره العین خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب در سمت چپ همان نیل توقف گزیدند - قضا را درین حالت از آنجا که سلسله جنبانیهایی قدرت قدیر است نظر بر بسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله اظهار مراتب قبلیت و شایستگی شاهزاده والا گهر بلند اختر سلطان اورنگ زیب است صورتی غریب در عرصه ظهور روی نمود - چنانچه نوبتیک بود که آسیب عین الکمال بآن منظور نظر اقبال و قبول بر خورد - که ناگاه در عین این وقت به نگاهبانی حمایت ربانی محفوظ و محروس

ماندند - و کیفیت این سانحه آنکه درین اثنا بنابر عادت معروف فیلان که در عین جدال از یکدیگر جدا شده چشم بر چشم در برابر هم می ایستند و از ماندگی و کلال باز مانده دیگر باره آماده کارزار میشوند هر کدام بفصله یکدیگر باز پس آمده بودند - سدهگر چون حریف خود را دورتر دید از فور بدمستی بمقام خیره چشمی و خیره دستی در آمده بر عین اعیان سلطنت عظمی بادشاهزاده معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو نزدیک تر بود حمله آور شد - در خلال اینحال که از فرط دهشت و غلبه وحشت عالمی مغلوب تعبیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه نزدیک بود که بتصور اینمعنی دور از کار خخل در اساس تمکن کون و مکان راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و لرکان افتاده زمین از جا و آسمان از پا در آید - چه جای که هوش و خرد نظرگیان و صبر و شکیب حاضران برجا ماند - آن کوه تمکین که تمکن جبلی صاحبقرانی بنائید از لای آسمانی بهم قرین داشت باوجود صخرس کبر همت و عظم عزیمت را کار فرموده اصلا از جا در نیامد مگر بجانب آن پرخاش گر - و مطلقا مقید بجای دیگر نشد جز بسوی آن عریده جو - و همدران گرمی برچه که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن ستمت روز که سنان برق نشانش زیاده از چهار انگشت در کاسه سر آن اهرمن پیکر جا کرد - درینحال که سر تا سر تماشاگران را قرار از دل رمیده و هوش از دل پریده دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبله لجبت و چشم برای اثر داشتند - و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو محضر بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پرورد عاطفت پد آهی و منظور نظر عنایت نامتناهی ملاحظه نمودند همگان سرانگشت اعجاب بدندان تعجب در گرفته بنلس دعا و آمین داد

تعیین و آفرین دادند - چون سنان برچپه در سر پر شور و شر آن بدمست
 عربده گرجا گرفت و مهمذا آن زخم منکر بجای رسیده بود که درین کشور
 آنرا مستی میخوانند - لاجرم بذاب شورش مستی از سرلو بر سر خشم
 و غضب رفته باز به عربده گرمی در آمد - و اسپ شاهزاده عالمیان
 از وحشت مهیب آن هولناک منظر مهیب رسیده روگردان گردید -
 و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده بمجرد اندک صدمه در یکدیگر
 غلطید - و آن قره العین ابای علوی که در حقیقت بدر بلند قدر فلک
 رفعت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هاله زین و هلال رکاب را خالی
 ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشتن را سبک بر زمین بر گرفت -
 و در همان گرمی مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشیده و جبین کشاده بر سر
 آن کوه پیکر حمله آور گشت - و از طرف دیگر شاهزاده نامدار آفتاب شعاع
شاه شجاع که درین وقت با فرخندگی کوب بخت والا از بیت الشرف
 دولت خانگ زین طلوع سعادت داشت از روی مهر برادری در مقام امداد
 برادر نیک اختر شده از جا در آمد - و از سر خشم همه تن مانند خورشید
 خاوری موی بر بدن تیغ شده مرکب بر انگیخت - و با برچپه لامع
 مانند نیزه خطی خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه
 نمود - چون درین حال از و نور ازدهام و شور و غوغای مردم که بتازگی
 نمونه فتح صور و صیغ نشور ظهور نموده معاینه مانند روز رستخیز علامت
 یوم یغرامرو من اخیه نیز آشکار شده بود - چنانچه هیچکس بیگدگر
 بل برادر به برادر نمی پرداخت - و با اینمعنی از کثرت آلات آتشباری
 مثل چرخ و بلن و امثال آن که از فضای خاک اغبرتا سطح چرخ گبوه
 را تیرگی غبار و سیاهی دود فر گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمی گشت
 که آتشباری ملاحظه توانند نمود - قضا را چرخ بر پیشانی اسپ آن

یکه تاز عرصه سرافرازی بر خورده - بکران صرصرنگ ابر سیر از صدمه چرخي
 برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرنو شمع دولت را بر زمین افکند -
 که درین گرمی آن فروغ چراغ نودمان صاحبقرانی و گل سرستان
 کشورستانی بسبک خیزی نسیم سحری و تندب و تیزی شمیم گلبرگ
 طری از گلشن خانه زمین هوا گرفته بر روی زمین آشنا شدند - و از فرط
 هجرم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدان دن رسانند - در همانوقت
 که آن عریده آئین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه نبیره
 راجه مان سنگه که از خانه زادن دیرین دولت کده ابد قرین به سعادت
 وفور اخلاص خالص و ارادت صافی کمال امتیاز و اختصاص دارد در میان
 عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور و پردلی خواست که پیاده آماده
 کار زار آن دن گردد - و لیکن بغیر تنگی وقت و عدم فسحت مجال نیافت
 که پا از رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد - با آنکه مرکبش از فیل رم
 میکرد بهمن روش اسپ بر فیل انداخت و برجهه مانند رمح خطی
 مد شهاب بر آن دیو سیر که از شدت سرعت سیر چون شعله جواله در گردش
 بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبحانی از دور بر حقیقت معامله
 آگاهی یافتند با وجود تمکین آسمانی و تعن و ثبات صاحب قرانی
 از جا در آمده بی اختیار شناختند - و عالمی در جلو آن شاه سوار عرصه
 امکان پیاده رو بدان فیل نهاده درینوقت بوقت رسیدند - و از توجه
 صوری بادشاه صورت و معنی و همت بلطنی آن والی ولایت ظاهر
 و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن پر خاش جو روبرو شوند
 او پشت داده بطوری دیگر رفت - و تصویر علت صوری اینمعنی آنکه
 درین حال صورت سندر خصم او حریف خود را در عرصه نبرد از خود
 غافل دید - و فرصت فوت نه کرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی هم نبرد

خود آورد - و سدهگر دیگر وقت نیافت که متوجه شاهزادهٔ تهور نهاد گردد -
 بنابراین با خصم خود مواجهه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شناختند -
 و آن در منظور نظر نگاهبانی ایزدی و منصور نصرت سرمدی چون
 از توجه صوری حضرت ظل آلهی آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب
 عون و عون عالم بالا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس
 عنایت آلهی و عاطفت نامتناهی آنحضرت بآداب معهوده ادای شکر
 همراهی همت کارگر و توجه کار ساز بادشاهی نموده زمین بوس شکرانه
 بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن در والا گهر
 صاحب خلافت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ
 مانده بودند طبقات سبعه بصربصیرت را به کحل الجواهر بینش افزای
 عبرت و خبرت آورده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور
 بنظر حقیقت‌نگر در آوردند و نصیحت سجدهات شکرانه در اقرار این ملیه
 عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند - آنگاه زبان بتحسین و آفرین و آغوش
 عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان کشوده زمانی نیک هر دورا
 در آغوش عنایت داشتند - خصوص گرامی شاهزاده کامل نصیب سلطان
 اورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغرسن مصدر این مرتبه دلیری شده
 بودند که اگر رستم نستان بجای آن دست پرورد ید قدرت بودی هر آینه
 از جا رفته بیدست و پا شدی و این ملیه تمکین را این پایه ثبات قدم نورزیدی
 بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطف گشتند - و در همان روز بطلعت
 خالص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهی و سایر
 ارباب منصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی از در ادای شکرانه
 درآمده ابواب تصدیقات بر روی ارباب نیاز کشیدند - و انواع خیرات
 و مبرات بظهور آورده اموال بی‌شمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند

و بوفاء اقسام نذر و عهود که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیام نمودند - و در جشن وزن قمری آن فرخنده اختر برج اقبال که روز بیست و یکم خوردان مطابق روز جمعه نوم ذی حجه سال هزار و چهل و دو هجری رو داد حضرت ظل سبحانی سایه رحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده نصبت در محفل خاص و عام آن شاهزادگان و الا گهر عالی مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند - و مبلغ پنج هزار اشرفی که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت آمده تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهلکتاره و سپر با یراق مرصع و برجینه مرصع و عقده گرانمایه منتظم از سرورید و لعل و زمرد در کمال نفیست و گرانمایگی و یارای مرصع و بازو بند مرصع بالملس و جینه مرصع و چقد انگشتری قیمتی و دو اسب نیچاق که یکی از آنها بسرافراز نامور مزین بزین مرصع و دیگر معطلی بزین طلا و [صورت سفید] فام فیل خاصگی با ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه کشید مرحمت نموده آن شایسته اقسام عواطف بادشاهی را بانواع مراسم دیگر نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض پایه والا و مرتبه عظمی ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم الشان و ختم آن بختام فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن خیر انجام تمیمة این مرتبه عواطف عمیقه شد - و درین خجسته روز عشرت آموز که بزم خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود سایر معنی طرازان پارسی زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران این کشور قلابد قصاید

غرا و مثنویات و عقود داستانهایی منظومه و مرسلات رسایل مثنویه در سنگ نظم کشیده تا روز نشور زینت اعناق و صدور ابتدائی روزگار ساختند. و همگی از عطایای بادشاهانه بگام خاطر رسیده سرمایه بی نیازی جاوید افدوخند - از جمله شعرا سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در فنون استعداد خاصه در فن شاعری از کل اهل روزگار امتیاز کلی دارد - چنانچه حقیقتاً درین مراتب بی بدل عهد خود ست - داستانی رنگین در رشته نظم انتظام داده بعضی عالی رسانید - و از تحسین طبع همپون محسن آمده خود بزرگ موزون و کلام گوهر نظامش با عقد لاتی منضود مقرون گردید - و مبلغ پنجمهزار روپیه که در کفّه ترازو وزن موازی او شده بود با هزار روپیه دیگر که گنجپور از روی دور بینی بکضور آورده بود بدو مرحمت شد - و سخن سنج نکته پرداز یعنی ترانه طراز گلشن راز طالبای کلیم نیز شاهد این داستان بدیع را در صورت نظم بحلیه معانی رنگین و حله الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر اهل شهود جلو نمود داد - چون بمسامع ایستادگان حضور والا که واقفان حقایق سخن و مشرفان دقائق این فن اند رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده استحصل و آفرین بسیلر و احسان و تحسین بی شمار دربار او فرین یکدگر افتاد *

بیان چگونگی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد

بکلید سعی مهلبت خان و دیگر اولیای

دولت ابد پیوند

* هر صاحب سعادت بی که از بدو عهد نظرت و روز الست فیروزی نصیب و نصرت روزی مخلوق گشته باشد - و نصرت آسمانی بهراهی

موجب مسعودش پیمان بیعت بسته - هر آئینه ابواب نیک بختی
روز بهی بدستیا ری تائید روز بروز بر روی روزگار هواخواهان آن مکنگر
کشاید - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه ساعت بساعت از عالم بالا
رو نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت بیای خود ترین دولت
و سعادت بر در آید - چنانچه به سلسله جنابانی اقبال حضرت صاحبقرانی
درینولا فتح آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اریای
دولت جاوید ترین گردید - مثل قلاع نامی آن دیار بتخصیص قلعه
دولت آباد که از حصون [معتبر] سرزمین دکن است - که در آن ملک
بعصانت و محکمی ضرب المثل و کشاد آن از مبداء بذلی این دیر
کهن بنیاد تا این روزگار سلاطین کشورگیر را بزور بازو میسر نیامده - چه آن
حصن سپهر نظیر بر قلعه کوهی البرز شکوه از لوج تا حسیض و کنگره
تا خاک ریز از سنگ سیاه اساس یافته - و دوره دیوارش که گردا نه سپهر
است پنداری دست قدرت ربانی سپهری دیگر بر زمین نمودار ساخته -
خارا تراشان فرهاد پیشه بمثابه او را دماغ و املس نموده اند که نظر از سر تا
پا هیچ جا بند نمی شود - و آرزوی فتح آن که جز بتائید آسمانی
در حیز امکان وقوع پذیر نتواند شد محاط کمند تصور سلاطین آفاق کشا
نمی گردد - چه قلعه مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار
باره که علو درجه هر یک با پایه رفعت همت بلند و بخت لرجمند
دوش بدوش است بر فواز کوه واقع شده - و چهار دیگر که سنگینی بنیاد
آن با متانت اساس فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در دامان
کوه چون دوا بر آسمان بر دور یکدیگر در آمده - باره اولین که نامور بعنبر کوت
است اساس نهادن عنبر حبشی است - دومین بمها کوت و سومین

بکالا کوه ازین عالم هر یک بنامی مشهور است - و دورا آن کوه فلک
 شکوه پنجهزار ذراع شرعی است بل ارتفاع یکصد و چهل ذراع در نهایت
 صافی و شفتی - و بر اطراف آن خفندی بعرض چهل ذراع و عمق
 سی ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظه بسط ساحتش دیده نظرگیان را
 حیرت آرد - و از دامان کوه راهی مشتمل بر زینه پایهای بی پایان
 در غایت تنگی و تاریکی مانند راه کوچه زلف بتان پیچ در پیچ همه جا
 از درون کوه بالا رفته در دوری و درازی ب رنگ طول امل ارباب طمع بی حاصل
 بآخر نمی رسد - و از همه بدیع تر آنکه طبقه بالا که جز این راه ندارد
 بی روشنائی مشعل و چراغ راه آن فتوان یافت - و از سمت پائین
 بدرازة آهنی بند شده از بالا تا به پائین بردهن آن راه آهن انداخته
 اند - یعنی اگر بمقتضای قضایلی روزگار دست از همه سو کوتاه گشته
 بجای نرسد و معامله بجنگ پیش نرود انگشت و آتش بسیاری
 بزیر آن افروخته به نهجی آنرا تفته و تابناک سازند که از جوش حرارت
 و شراره حرارت سر تا سر آن رهگذر مانفد دهلیز سقر بظار انگیز گشته سمندر
 را مجال گذار از آن محال نماید - اگرچه از مبداء بنای آن جز بانی
 کهن دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گمان هفود هزار قرن پیش ازین
 بنا نهاد دیوان است - الحق عقل گواهی می دهد که شاید پیش از
 آفرینش ابو البشر اسس نهاد دیوان باشد - چه بعد از ملاحظه نظر هیچ
 خردمندی را باور نمی آید که اینگونه بنیانی غریب ساخته و پرداخته
 بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تغلق که پس از محاصره
 مدت مدید بیارزی توفیق آسمانی و تائید عالم بلا دست بر آن یافته
 دیگری بچیرگی بر آن مستولی نشده - مگر اولیای دولت حضرت
 صاحبقران ثانی که به نیروی آیات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تاثیر اسمی

آهلی دارند طلسم قدیم این کهن دژ را درهم شکستند - کیفیت این واقعه واقعی و علت صوری این معنی تقدیری آنکه چون فتح خان پسر عفر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم بیچارگی و اضطرار بندگی درگاه جهان پناه اختیار نموده ولی نعمت سابق خود نظام الملک را راهی دار الملک فنا گردانید - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبد الرسول پسر خود را با پیشکش گرانمند بدگاه عالم پناه فرستاده این معنی را وسیله شفاعت و میانجی استعفا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معذرت او را در پذیرفته بعضی از محال متعلقه اش که بساهو بپونسله مرحمت فرموده بودند بذکر انجاح درخواه او بدو مرحمت نمودند - و این معنی که موجب بی اعتباری و سبب سبکی ساهو تباہ رای بود بر آن رو سیاه گران آمده از فرط سبکسری و تہی مغزی پیوند امید از سر رشته دولت جاوید که بدست آورده بود گسست و از راه ناسپاسی رو گردان شده به عادل خان پیوست - و خان ساده دل سلیم الصدر آن مصدر افعال ذمیمه را بولایت خود راه و در حمایت خود پناه داده بسختن ساده قریب دور از راه او از جا رفته از راه ناعاقبت اندیشی تسخیر دولت آباد و کسر صولت فتح خان را نصب العین ساخت - و جمعی از سرکردهای لشکر تفرقه اثر خود را فامزد انصرام این مهم نموده با گروهی بی سرو پا همراہ او فرستاد - چون عمدهای نظام الملک از فتح خان بسبب پیمان شکنی و سست عهدی او رمیده خاطر شده بودند او نیز از بدگمانیها و تباہ اندیشیها که لازمه غدارانست خاطر از ایشان جمع نداشت - بذکر آن به مہابت خان خانطغان نوشت کہ چون درینولا مردم عادلخان بنحریک ساهو سیاه رو مصدر حرکات ناهنجار شده بمقام استخلاص دولت آباد درآمده

اند - چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سرقا سر آنحصار را در حیطه محاصره دارند - و از قنات غله و کثرت قحط و غلا کار بدان حد کشیده که بر قلعه استیلا یابند - درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بذایر مقتضای سرنوشت نیک جبهه عبودیت دیرین را از سرفو بداع بزدگی زیغت داده بر ذمت همت اولیای دولت ابد قرین لازم است - یقین که مسرعت در التزام طریقه کومک و مساعدت که عین نولتخواهی است منظور خواهند داشت - چون خانخانان برین اتفاق حسن که نتیجه اوضاع متواتر و انظار متناسب افلاک و انجام بود اشراف و اطلاع یافت بکارفرمایی همت عالی و کار طلبی اخلاص نخست خانزمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر مخالفان بر سبیل منقلا راهی ساخت - و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی ماه بانیت صادق و رای صائب و اندیشه درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد - چون خان زمان با اعتماد عین و صون آلهی و اعتضاد اقبال بادشاهی با راستگی فوج و پیراستگی صفوف روانه شده بود همین که طلیعه هرارل از کرپوه پهلومری گذاره شد ساهو و زردوله و انکس خان و غیره سرداران باهشت هزار سوار جرار به بلندی برآمده صف آرا گشتند - و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمرسی برکاب پایداری نموده باندازه دستبازی سرگرم بلن اندازی شدند - درین حال دلیر همت و لهراسپ برادران خانزمان با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را بآتش افروزی خار مهمیز سرعت انگیز گرم عنان ساخته جلوریز بعرصه ستیز آوردند - و هژبران بیشه ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خون ریزی آن روپاه منشان دغا پیشه نیز نمودند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعاقب یکدیگر بعالم دیگر

روانه می شد - و معامله به نیروی سرپنجه و زور بازو افتاده دلاوران مخالف و موافق بر سر آن پله میله قدر و مقدار دلیری یکدیگر می سنجیدند - و هر کرا کفه پردلی گرانبار تر بود جای خویشتر را نگاهداشته - سبکسران خشک مغز از ادای حق برابری سر باز می زدند - بیک ناگاه نصرت آسمانی موافقت موافقان بجا آورده غنیم را پلی ثبات از جا رفت - و از هجوم جنود رعب طریقه فرار که همواره آن هنجار ناهمواری سپر این گروه نابکار است پیموده تا تالاب کهرکی بهمان پا تاختند - و مرکب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم تعاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نیز جمعی کثیر را بی سر روی سپر ساختند - و بعد ازین فتح نمایان سرداران عادل خان را پلی تمکن بر جا نموده ثبات قدم را خیر باد گفتند - و با فتح خان ابواب موافقت مفتوح داشته پیغام دادند که چون اصل پیش نهاد افواج بادشاهی استیصال بنیاد دولت نظام الملک و استخلاص حصار دولت آباد است که تسخیر ولایات دکن منفرج بر آن میگردد - و این معنی که عنقریب بچهره کشائی اقبال صورت بسته چون بالآخر منجر به تزلزل بنیان خانواده عادل خان می شود بهیچ وجه مرضی ما نیست - و صلاح طرفین در قواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله ایم آنحصار دارد - انساب آنست که به تشیید مبانی صلح پرداخته از مصالح اتحاد و اتفاق اساس دولت این دو خانواده را استواری دهیم - و بنابراین برای بنای اساس آشتی از هر دو سو طرح اظهار یک جهتی انداخته همه جهت رنگ شعار یکنوگی ریختند - و بمیانجی رسل و رسایل عقد بیعت بمیان آورده وثایق پیمان را بایمان مرکد گردانیدند - که ازین پس طریقه وفا و وفای پیش گرفته در رسانیدن رسد آذوقه و ادای مراسم مدد دقایق همراهی بدرجه کمال رسانند - و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک هون

فتح البواب سایر ابواب امداد و اعانت بجای آرند - فتح خان که از فائحه روزگار باز مقدار بر بد عهده و پیمان شکلی نهاده بیعتی را ناکسته گذاشته بود مگر میثاقی که در عهد فطرت نخست با نگاهداشت سر رشته خلاف و نفاق بسته همان را درست نگاهداشته بود بفریب و دستاورد ایشان بازی خورده بآن بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پاس گفته و پذیرفته خویش در گذشته سر رشته بهبود وقت را از دست داده - و با وجود آنکه فقدان آذوقه قلعه در پایت بود که چار پیمان ایشان یکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان درباره نگاهداشت حصار بر سر ثبات قدمی که مقدم سر منزل عدم بود با متکم نموده و بیجا پوریان بد عهد خاطر جمع نموده از سر نو در صدد آوردن رصد غله و کشیدن آذوقه بقلعه شدند - چون خهر نقض عهد فتح خان در ظفر نگر به خاننظامان رسید بغیر تحریک غیرت و تحریص حمیت یکباره در پی چاره گیری این کار شده همت کار گران در باره تفتیه آن سبک سربل گوشمال سرتا سر آن تهی مغزانی غنوده خورد کار فرموده نخست بخان زمان نوشت - که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال آن حصار را از روی کمال اقتدار و استقلال قبل نماید - و از سر نو دل بر کار سازی نیست خالص و عزم راسخ و همت فائز و رأی صائب بسته عدو بندگی و قلعه کشائی پیش نهاد سازد - و چون از فسحت دستگاه قحط و غلا سلحت کار بر اهل حصار تنگ گشته بغیر آن رندوله و ساهو مقهور بنظام پور آمده در پی سامان و سر انجام قلعه اند - اول بر سر ایشان ترکناز آورده آن بد اندیشان را ازینجا بیجا کند و خود در جای ایشان اقامت نموده باشد طریق تنگ گیری و تضییق محصره بر صدد انسداد مخرج و مداخل قلعه باشد - که مبادا مخالفان ناگهان آذوقه ازین مغربه متخصصان رسانند - و شاید که ازین راه گروه مستنول ابواب

طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجانب سیمای مقصود در آئینه
 وقوع چهره نما گشته همگان از در استیمن در آید درین صورت زینهار از
 ایشان دریغ ندارد - و الا فرمانروای تیغ بی زینهار را برایشان حکم سازد -
 چون نوشته بخان زمان رسید سرعت تمام به نظام پور آمده قنده پڑوهان
 را از حوالی دولت آباد بر آورد - فتح خان از شنیدن این خبر و فقدان
 قوت و قوت هلاک و بوار خویش در آئینه روزگار معائنه دیده به
 کار فرمائی اندبار و راه نمائی اندیشه دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره
 بمقام استحکام برج و باره درآمد - و خیریت خان عم رندوله خان را که
 سپه سالار عادلخان بود با سیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام
 خالخان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولت آباد پیوسته روز دیگر
 دور دایره حصار را پی سپر باره باد رفتار ساخت - و همگی اطراف و اکناف
 آنرا باحاطه پرکار نظر وقت نگر در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقع
 تصور نموده - آنگاه جگراج را در خانه فتح خان بدروازه بنا کچهری جلی
 داده دروازه نظام پور را بخان زمان و دروازه پتن را به نصیری خان سپرد -
 و کاغذی واره نزدیک بحوض قتلو که کاغذ دولت آبادی مشهور را کاغذگران
 آن قریه می سازند باهتمام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقرر
 ساخت - و خود در خانه نظام الملک که متصل بقعه در نظام پور واقع است
 اقامت گزید - و دیگر جای نیز ملچارها بجای استوار ساخته قلعه را از
 روی ظاهر باحاطه دلیران بلند همت و باطفاً باحاطه همت دلیرانه محاصره
 نموده - و از سرنو کمر بعدو بندی و قلعه کشائی بسته تهیه مایحتاج کار
 و در بایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال اینها
 پیش نهاد نمود - و خلن زمان را با پنجهزار سوار جرار جنگجوی نبرد آرد
 معین نمود که پیوسته مستعد کار و آماده بیکار بود - و هر ملچاری را که

مدد کار در کار داشته باشد یا در رکیب در آورده بشتاب سیلاب سر در نشیب
 روی بدان سو آرد - چون سرکوب آن حصار در کوهی که پیش روی کاغذی واره
 واقع است آنحصار داشت - بصوابدید سپه سالار شهابت شعار توپهای
 راست آهنگ درست انداز در زرسن ازدها نفس که بدمی عالمی برهم
 زده جدال البرز مثال از بیخ و بن میکنند - و بیکنفس بارهای سبعة سپهر
 چنبری انگنده بروج درازده گانه چرخ اطلس را در یکدگر می شکنند -
 کار گذاران حیل و منصوبه ساز باستعمال فنون فیرنگ و نسون باضم انواع
 حیل ریاضیه و جر ائقال چندین کوه آهنین و زرین را بفراز آن کوه خارا
 بر آورده نصب نمودند - و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جابجا
 قرار داده خاطر ازین ممر جمع نمود جمعی را به نگاهبانی ایشان برگماشته
 لهراسپ را باهتمام ایشان و کارفرمائی عمده توپخانه بازداشت - و از آن
 جانب نیز فتح خان بسرانجام مصالح قلعه داری و استحکام دادن باره
 و مسدود ساختن مضارچ و مداخل پرداخته نظام الملک را در کالا کوت
 باز داشت - و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگی مردم را درون
 حصار عنبر کوت اساس نهاده عنبر که محیط بیرون شهر است گذاشت -
 چون قلعه اصل دولت آباد که مانند سرکش کاف کوه بر قلعه کوهی قاف
 شکوه سمت وقوع یافته بظهران از حراست و نگاهبانی بی نیاز است
 چنانچه چندنی از تفنگچیان همواره آنجا می باشند درین وقت نیز
 بروفق دستور معهود بهمان اکتفا نمود - مچمله درین ایام که روز بازار محاصره
 رونق تمام داشت و پیوسته هنگامه مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از
 بیرون و درون گرم بوده طرفین داد داز و گیر و زد و خورد می دادند - باوجود
 آنکه در برج و بلوک قلعه انواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و بادلیچ
 و ضربزن و امثال اینها بسرکاری عمل این امر که پیوسته بر سر کار خود جد و

جهت داشتند در کار خود سراسر است بود - بهادران غنیمت بنحوی گرم نگار
بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن بعمل
می آوردند - چنانچه هر چند دود از فکاد و دماغ از جان و شعله از دهان
ایشان برمی آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند - درین حل
قطعا بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست
نمی دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقا در جان نشانی پلای کم
نمی آوردند *

از سوانح این ایام روگردانی یاقوت خان فابضرد و قزاق است از
سعادت دوجبهانی - و کیفیت معنی مذکور این صورت داشت که چون
قلعه دولت آباد مشرف بر استیخلاص شد آن تیره درون از راه اخلاص
باطنی که به سلسله نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث
تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن بودمان میشود بخاطر ناقص آورد که
از هر راه که رود زیاد برامکان کوشیده نگذارد که این معنی صورت
بزند و این امر واقعی که تقدیر بر آن رفته بوقوع پیوندد - و چون کاری که
بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آذوقه بدان حصار و امداد اهل
آن که به تفنگچی انحصار داشت - لاجرم مکرر این اندام نور از کار نمود
و نهایت مقدور خود را بفعل آورد و لیکن اراده نارس او از فرط ضبط و ربط
خانخانان صورت نه بسته بروفق مدعا بظهور نرسید - و آنانکه چندین مرتبه
از نزد بازار آن فلکار حسب الاستصواب او غله می بردند گرفتار گشتند -
از آنجا که مدار سالاری سپاه بر مدارا و انعام عین است خانخانان بحکم
اقتضای وقت این معنی را بر روی او نیارنده مقرر ساخت که حمله آن
بار و عمل این کار هر بار که گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند - با آنکه مکرر
خون گرفته چند دستگیر شده بهاسا رسیدند و خبر بان آشفته مغز و خفته

خرد رسید بدین مایه تنبیهات اصلا متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کاربهای
 اندیشه خام همان سررشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه
 می بود - تا آنکه از خار خار داعیه مذکوره که باعث خلغ خاطر آن نابکار
 شده بود کار بجای رسید که کجایه این نفاق مستحفی فصوی گل کرد و بخیله
 این راز نهفته آن گونه بر روی روز افتاد - که خانخانان را با وجود این مرتبه
 اغماص عین سررشته اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر
 مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته بار رسید -
 و با وجود آنکه از جانب خانخانان هفوز این معنی بروز نکرده بود بنابر
 تلام خیانته و خوف و حذر غدر یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکی
 بر خود روا داشته از سر اضطرار عاز فرار اختیار کرد - و از همراهی موکب
 اقبال بریده با همگی مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست -
 و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگی کشید بیجاپوریان بمخاطر
 آوردند که بهر وجه که رو دهد غله بار رسانند - بنابراین قرار داد هنگام شام
 با قریب چهار صد گاو غله بار بنواحی معسکر اقبال آمده آهنگ دخول
 قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان زمان باهتمام ملخچار
 شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوانه و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار
 هزار سوار ریختند - راو ستر سال که خان مذکور نگهبانی بنگاه ملخچار
 خود را بدو و اندک مایه مردم از سپاهیان خود باز گذاشته بود با راجپوتان
 خویش و مردم خان زمان رو بمقابلگی ایشان آورده مردانه کوشید - و بضرب
 تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان بر آورده گلستانه غریب بر روی کار آورد -
 چنانچه با وجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعداد جمعی کثیر مثل
 برادرزاده بهلول و چند نامدار دیگر از آن باد سلوان آتشین سر بر خاک
 هلاک افتادند - و باقی منخول و منکوب رو براه فرار آورده هزیمت را

نوعی از غنیمت شمردند - و درین دستبازی مالشی بسزایافته دوسه روز سرگردان فرو برده پای بدامان کشیدند - گریختگان بی آرم هنگام نصف شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزی نمودار گشتند - خانضالان تاکید نمود که زمین پر از کربوه و مفاک است افواج قاهره یسال بسته برجای خود بایستند تا مختلایل شوخی کرده از جای خود پیش نیایند و جلو نیفتدازند - دلیران معرکه هیجا بموجب قرار داد آمده گلزار گشتند - و در نوردان وادی فنا عنان نافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور مترد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنگاش آراسته از سرزنش یاقوت مردود و سپاه بیجاپور از آمد و شد ناتمام و سوارچی هر روزه و خودنمایی از دور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند با اتفاق یکدیگر دلیرانه بر سرخیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او خاطر بعون و صون آلهی و همراهی اقبال بادشاهی جمع نموده با جمیعت قلیل سرگرم مقبله و مولجه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفته که پیمانگ زندگانی او از دود ممت لبریز و کسه سش از باد غرور و پندار سرشار بود بان جبروت در بروت انداخته بعرضه مصاف تاخت و بیانگ بلند درخواست مبارزت به پرتھی راج راتهور نمود - و او را تهر راجپوتی عمده دراعی اجابت ملتمس آن مدعی گشته باو روبرو شد - چون پرتھی راج را زور سرینجه و نیروی بازو از همراهی اقبال کلسا حضرت ظل آلهی بود در اندک فرصتی بره غالب آمد - و با دوتن دیگر که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و قار رسیدن ایشان آن نابکار بجهنم رسیده بود ناچار باو هم نمود شدند - تنها در آویخته بهمان اعتضاد سر هر دو از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهر اسپ با فوج خود آمده بدلیبر همت

پیوست - و طرفین از فرط کشتش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شعلهای آتش تیغ کین را باوج فلک رسانیدند - و از روی کمال استقلال و اقتدار باهم در آویخته از غایت زد و خورد در معرکه جانفشانی و سر بازی سرگرمی دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون همربانی و خامیت افسانه خوانی سنان تیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان که مانند پست همتان ننگ قرار با خود قرار نداده خود را بتش تیغ شعله بار دلاوران تهور شعار زده بودند باآتش حمیت جاهلیت سوختند - بالآخر از مهب عنایت ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال حضرت شاهنشاهی وزیدن گرفتند - و افواج غنیم خندان شعار که درحقیقت خار راه کشایش کار بودند گل خار فراز بر سر زده رو بوانی هزیمت نهادند - و بهادران بر سبیل تعاقب چقد کروه از عقب ایشان شتافته گروهی انبوه را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خانطانان اطلاع یافتند که بیست هزار گارغله با سیصد و پنجاه سوار از بندهای درگاه در ظفر نگر رسیده از ملاحظه دستبرد غنیم که مانند اندیشه خود در آن سر زمین پراکنده شده اند یاری رسیدن خود به لشکر ظفر اثر ندارند - سپه سالار مبلرز خان و نظر بهادر و راو دودا را بجهت آوردن آن فرستاد - و بفایر احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب راهی ساخت - بهلول و ساهو وغیره مخدولان با فوجی گران سنگ بآهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته با خان زمان روبرو گشتند - و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه وقار بناد حمله صرصر اثر گرد از بغیاد وجود نبود آن خیل سبکسرباد سار بر انگیزخته بهر طرف که رو می آوردند جمعی کثیر را عرضه تیغ بیدریغ می ساختند - و از صدمهای سخت

سنگ تفرقه در میان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرشت انداخته از دست برده‌های بی‌دری کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصه‌گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جلی آنکه پایی جرات و جلالت از خانه رکاب فرا پیش گذارد - و هیچ سرگذشته را از فرط افسردگی دست‌گیر اصل بلگام گیری نمی گرانید تا بگرم ساختن عیان مرکبان چه رسد - مجملاً از سه بهر روز تا دو گهری شب هنگامه جنگ تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و اکثر زخمهای مفر برداشتند - و از موافقان چندی که بکه تاز عرصه نیز جلوتی و پیش روی بودند به برداشتن جراحت‌های کاری که هم‌اکنون التعمای اقطاع ابدی نیکنامی و کامگار بست فرمان یافتند - و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار از پیکر بهادران جز خورتن زخمهای کاری بری بر نمیدارند و سوای بقتل دادن مردم کاری نمی سازند - ناچار بتنگ و تا جان بیرون برده خود را به پناه کوه انداختند - بهلول مضطرب که سر کج اندیشان و نراسنان بود و مکر دوستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام پخت که بدولت آباد شتافته به خانخانان که در آنوقت اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود باندک سپاهی در اردو مانده بود دستبردنی نمایان نماید - بنابراین رأی نامواب دست از جنگ کوتاه ساخته سمت دولت آباد پیش گرفت - خان منصوبه بین پیش اندیش از فرط پردلی بواجبی تدبیر که در امثال این احوال عین نیکو محضریست ره برده یقین دانست که خویشش داری و پهلوتی کردن آن دعا پیشه حریف پر فن از پرخاش جوئی خالی از عذر سکالی نیست - و بنابر آنکه از کمی مدد سپه سالار و مکاری آن عدل پر کار آگاهی داشت بمجرد اندک جولان لاسپ

اندیشه را که به پیشنهاد آن سرگروه اهل عناد برده در صدد مدد خانطانان
 شد و خواست که بمنصبه بازی غائبانه فرزین بند آن مدبر مدبر را که
 به لجاج شطرنج روزگار دوزخ طرح می دهد برهم زند - در دم دلیر همت
 را با فوجی آراسته نزد خانطانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان
 تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانطانان رسیدند - از آنجا که
 خواست الهی به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته
 مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان بانفاق کلمه بذل
 وفق مقتضای حال آنوقت صلاح در شبخون ندالسته هنگام طلوع طلیعه
 بامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به
 خانطانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن مخدولان
 بی اختیار فسخ عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت
 دانستند *

از سوانح این ایام آنچه شایسته ذکر است - آن بنده
 درست اخلاص که از سلسله برهمنان دکن بود و سابقا نزد عظیم اعتبار
 داشت - و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب پنج هزاره ذات
 و سوار سرافرازی یافته - بذل اشتداد عوارض عارضه که از درگاه باز بر مزاجش
 طاری گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم
 کار آمدنی داشت خانطانان نظر بمقتضای وقت و حال انداخته منصب
 سه هزاره ذات و دو هزار سوار بنام پسر خورد او تجویز نمود - و بیست
 و ششم سردار والا بمقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جوار بسرداری
 خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتفاق وقوع داشت
 لاسال دارد - بذل آن نصیر پنهان و سایر اعیان عسکره اقبال را همراه آن
 خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور

دلیر همت را با تلپندان خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولی منصوب ساخت - و برانغار را باهتمام مبارز خان و سپهر افغانان و جرانغار را به نصیر بطن و مردم او باز داشت - و خود با راو سترسال و زاو کرن و غیره در قول قرار گرفت - و بعد از طی چهل کره مسافت افواج مخالفان تیره بطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفای و ارباب خلاف و نفاق زوروری هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدیگر در آمیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس نلسپس با اهل حق و حقیقت در آویخته بجای دستبرد سر می باختند - و در این مرتبه نیز مراتب شدت کر و فر بمراتب شتی از کترهای دیگر در گذشت - و بهادران پردل کم هراس مانند شیر زبان و ببر بیان خود را بمیان آن روده منشان و حیل گران زمین گیر انداختند - و سلحت سیفه را از کونگه دیزینه آن بد اندیشان پرداخته عرصه جنگ را از ننگ وجود ایشان خالی ساختند - چنانچه در یک لمحّه مجموع دواب و اسباب ارباب خلاف از اسپ و شتر و گاو و خیمه با سایر احوال و اثقال و غله بسیار بتصرف در آوردند - و تا قریب دوپهر بآهنگ فراهم آوردن تلراجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران درنگ نموده و همگنانرا از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعی کامران و مقضی الحرام معاودت نمودند - درینوقت فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دوسه زنجیر بقیل جنگی که در قلعه مانده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازه پتن و کهرکی آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه دریاچه که زوروری نقب واقع بود بیرون رفته مهیلی کار و مترصد بیکار باشند - تا آنکه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت

اجتماعی روانه شوند - شاید که بر نگاهبانان صلحجویی که نقب از آنجا سر شده بود زنده دستبرد می نمایند - و مردم بادشاهی از این معنی آگاهی یافته جمعی از سپاهیان کاری زبرروی ایشان شده کار از مولجه و مقبله بمجادله و مقاتله رسانیدند - و چندین تن از آن زیاده سران را بضرب تیر و تفنگ از پا در آورده دیگرانرا سر راست براه فرار فراری ساختند - چون درین چندگاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال متوجه به کبی که عبارت است از آوردن گاه و هیمه نشده بودند لاجرم این دو منافع کم یابست در همه اردوی معلی بظہایت مرتبہ کمی گرانیده بود - چنانچه گاه جای اکسیر اکبر یافته هیمه قدر کبریت احمر گرفته بود - بقایر آن حسب الاستصواب خاننخانان ، خان زمان و نصیریخان برای محافظت عملی این کار و حمله این بار نامزد شدند - و خاننخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کبی بشتابد و نصیریخان نزدیک اردو بایستد - تا بان مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گزندی نرسد - چون مردم اردو که بکبی شتافته بودند بغیر عدم آگاهی از کید اعداء دولت نامتفاهی بگاه معاونت شتوان و فیلان گرانبار هیمه و گاه را پیش انداخته راهی شدند - رندوله و چندی از سرداران بگمان خالی بودن پیشه از شیران شیرک شده همگان را قتل نمودند - اتفاق نصیریخان که تا معاونت خان زمان در نزدیکیهلی اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل نفاق مطلع شده فوجی از تالیفل خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بوجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشه آن خطا پیشه به هدف اصابت برخوردارده و هدام مکیدت آن فاسد عقیدت مید مقصود بر وفق کلم و طبق مرام بقید احاطه در آورده - با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلو ریز

بر سر ایشان تاخت - نصیربختان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر
 همراهان و تابینان خود را برای محافظت سر راهها جابجا متفرق ساخته
 زیاده از پانصد سوار با او نمانده بودند از قلت جمیعت اندیشه‌مند
 نگشته مانند شیرزبان که همواره بی مددگار یک تنه رو بعرضه کلزار می آرد
 بنابر انداز گوشمال آن شوخ چشمن به قاب سپاه ایشان ترکناز نمود -
 در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین
 نشاند - چون درین حال که زنده و همراهانش مانند نخچیر رم خورده
 بی محابا شناختند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را
 بیاد تغنگ گرفته بیکدم اسپ و آدم بسیلر آن تباة اندیشلن بخاک هلاک
 انداختند - باوجود اینگونه تنبیهی بلیغ اصلاح متنبه نگشته بنابر پنداری
 که لازمه غنوده خردی ست بمقتضای نفس امره و طبع زبانکاره کار کردند -
 و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر معروضان حمایت خدائی بسته
 سمت فوج دلیر همت و میرزا لهراسپ پیش گرفتند - نصیربختان
 درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویلن نهاده در حمله اول سلک جمیعت
 ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی
 را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان مغت بیرون نمیتوان برد -
 خود را برکناره عرصه مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زامن
 در آخر آن روز سلامت معارفت نموده همگی احمال و اطفال و واحل
 و عملة آن امر مهم را قرین سلامت بمعسکر سعادت رسانید *

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ماه بمحض
 کار کشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشتن
 حاصل عفر کوت ست - و تبیین کیفیت این فتح مبین برین نهج است
 که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دوشنبه نقیبی که از ملچار

خان زملن سر شده بیای حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برجی از
 بروج آنرا خالی ساخته بهفتاد من باروت انباشته شد همت بر آتش
 دادن آن گذاشته بمقتضی زای صواب آرای سپه سالار کامگار قرار یافت
 که سایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگه و نظر بهادر
 خویشگی و راجه سارنگ دیور سید علول و پسران ناهر خان و نظر بیگ
 دیولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون
 در پی پیگار بل بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهروی از شب مانده
 در مانچلر خانزمن فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را
 آتش داده راه در آمد حاصل کرده شود و به امداد تائید ایزدی یورش
 نمایند - قضا را در وقتی که یک گهروی بطلوع طلوع صبح مانده بود و
 هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام
 مهمات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت ذراع از دیوار
 قلعه و درازده گز از برج بگام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه
 در کمال کشادگی و سعادت را شد - چون متکفلان عهده یورش هنوز
 بوعده گاه نیامده بودند و خانزمن و نصیربخان و دلیر همت و میرزا
 لهراسب بحکم دوربینیهایی خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض
 مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبادا در عین سرگرمی بهادران
 بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند -
 و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم بولیلای دولت
 بی زوال که لایزال از گزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت
 عین الکمال بدیشان بر نرسانند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع
 آنگونه جاده عریض ساخت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد -
 ازین راه خانخانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگان گرم

عقاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیربخان را با همراهان دیگر طلب نمود - چون آگاهی یافت که مخالفان از اطراف و فوارج لشکرگاه خود نمائی و شوخ چشپی می کنند - بنابر آن خانزمان را بمدافعه ایشان باز داشته دیگر سرداران را بنابر مصلحت یورش بباغکشت اشاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعی بر سر آن رخنهگاه جمیعت نموده آغاز آتشبازی ر بان اندازی کرده اراده داشتند که آنرا به تختها و چوبهای کلان و امثال آن بل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود یورش پذیرفته لایها زده بودند از دشواری کار و سختی جا در پس دیوارها ایستاده قدم پیش نمی گذاشتند - درین حرکت سپه سالار کار طلب بس که طلبکار پیش برد مطلب بود از اسپ پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت بی ملاحظه بدان نیل بند طلسم پیوند که خانه مات شاهسوزان عرصه مصاف است رخ گذاشته نگذارد که بتازگی منصوبه سد رخنه فروچیده آن راه را مسدود سازند - چون این معنی خلاف روش سرداری بود نصیربخان یورش سردار مناسب ندانسته آن کامکار نامجوی را ازین پیشنهاد مانع آمد - و هرچند خانکلان در مقام امتناع در آمده آنچه در قوت امکان جد و جهد برد بفعل آورد - و هم چنان نصیربخان بر سر ممانعت پامی انشوده سر کردن مهم بر ذمه همت گرفت - سردار شهامت شعار چون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیربخان چنانچه باید و شاید از عهده پذیرفته بر می آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار جمیعت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاد پیشینه از صفحه خاطر مجبور نموده طرح یورش برونگ دیگر انداخت - و مادام سرگرمی و قوی دلی سردار تا احاد سپاه مهیا ساخته همگنانرا به تهریب و ترغیب بیصفاک

و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته
 مهیوش داس را نیز با جمعی از تایلینان کار آمدنی خود همراه داد - چون
 نصیربخان با سایر مردم و نظربهادر خویشگی جمعی را که تعهد در آمدن
 رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون
 عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزیست حریز و حصنی
 است حصین سپر زر بل نیروی دل و زر بازار ساخته بانصرام پیش نهاد
 خاطر پرداخت - مچلا همگنان بهیئت اجتماعی خود را بر آن دریای
 آتش که موج شو و شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان
 گذشته در دهانه رخنه بل بر سر مال و عرض خاتمان پای مستحکم نمودند -
 و از طرفین هنگامه جدل و ردا و بدل بنوعی گرم گردید که در برابر آن
 تفنگچی آفتاب عرصه محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد
 دلاوران بنحوی رونق پذیر شد که در جنب آن دلار و گپ روز حساب بشمار
 در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که
 همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را
 در دماغ جا می دادند - لجرم درزد و خورد پای کم نیآورده غرامت
 سربدر برش و زبان جان بیرون آوردن بر خویشتن روا نداشتند - و بانداز
 دریانت نیکفامی کونین لوی جد و جهد افراشته همت بر برآوردن آرزوی
 دیرینه گماشتند - تا آنکه خلقی بیشمار از مردم سپه سالار و تایلینان
 نصیربخان که ندویانه می کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری وار جان
 نثار گشتند - کوتاهی مقل در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در عرصه نبرد
 مردان بطول و معامله جدال و قتال ثابت قدمان هر یاز به دور و دراز
 کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن لوله های دمان ضربزن
 و نیش درانی زنبورک و بادلیچ بل بدمدمه افسون دم گیری توپ و تفنگ

متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمای که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دروغ نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراه ذمه از حقوق مرحمت آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پلای بر سر قتیل و روی جریح نهاده بیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بمقام مدافعه و معانعه در آمده بضراب توپ و تفنگ و سوزن آتش حقهایی باروت علت رفع سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تائید یافتگان نصرت ربانی بهزاران جر ثقیل خود را بدهنه رخنه رسانیده سایر منصوبه‌های انسداد را که مخالفان بضم انواع حییل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم می زدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار یکباره همگان دل بر شهادت نهاده از نه دل بسربازي و جلن نشانی پرداختند و بطیب خاطر کلمتین طیبین بر زبان آورده تکبیر گوین سوزن انداختند - و از جانب راست نصیربخشان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلد و روی تهور چشم از جان پرشیده نظر بر امداد تائید آسمانی درخفتند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سلونگ دیو و سید علاول و کش سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمرن بیارویی توفیق با آن سوانقلان وفا آئین وفاق سرشت اتفلق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان کشتش و کوشش آنچه در توان امکان مفع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سونی فداد - و درین صورت عموم درونین خصوص خیریتا خان بهجایوری داد دلار و بگیر دانه آنچه از سرحد احتمالی و قوت تصور بیرون بود در بیرون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته

بجمده و خنجر رسانیده از فرط سرگرمی ستیز دست و گریبان شدند *
 و معینا بجای نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی
 مصرف تلف و تاجیز ساختند - درین فوجت نیز گروهی انبوه به قتل
 رسیده جمعی کثیر زخمی گشتند - خصوص سرنوبت زندوله که همراه
 خیریت خان شریک بود از پای در آمده به بنس المصیر رفت - ناچار
 بعد ازین مراتب بقیة السیف تا خندق قلعه دوم که بمهاکوت اشتهار دارد
 فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت
 رسیده خود را به بهادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصار
 حصانت اثر که ارتفاع اسلش تا شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است
 بظاہر تائید ایزدی بقبضه قبض و تصرف اولیای دولت ابدی در آمد -
 سپهسالار زین نیایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار کشوده
 همگنانرا موقع تکسین بسیار و مورد آفرین و شایش بیشمار نمود -
 و سایر غنایم و اموال قلعه که بدست یغمانیان عسکر نصرت اثر افتاده بود
 ازیشان باز یافت نمود - خصوص یک زنجیر نیل که بتصرف مردم
 بهار سنگه بتدوین در آمده بود آنرا نیز برو مسلم داشت - و چون خانزمن
 بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند
 تاخته بود - و ایشان بظاہر شکستگی دل و گرفتگی خاطر با دل پژمرده
 و دست اسوده از کار رفته عنان انصراف برتافته به یفکاه خود شتافته
 بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپه سالار اعظم یا سایر امرای
 عظام بهمن پاسر تا سر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تابینان
 نصیربخان را با بهار سنگه و پسران ناهر خان و سنگرام و چندی دیگر از
 ارباب منصب والا بمحاصره مهاکوت باز داشته مخود بارنو بازگشت
 نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت در آنجا اقامت

داشت بخانه یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازه مهاکوت واقع بود انتقال نموده مالرجی و جگجیون و چند منصبدار دیگر را بمعانظت ملچار که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صدق اهتمام سائر مایحتاج این امر مهم شده نخست نقابان خارا شکن فرهاد فن را که بنوک متین آهنین و سر تیشه فولاد صد رخنه در سد سکندر و هزار شگاف در دل کوه قاف می افکندند سرگرم سر کردن نقب و پیش بودن آن کار صعب ساخت - در عین این حال که سپهسالار بتهیئه ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند که چون مخالفان را دست و دل از فتح عنبرکوت که تسخیر حصار اصل همانا فرع است بافسردگی گرانیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بنابر کارفرمایی اضطرار بدست و پا زدن در آمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد و بهلول و کپیلوجی بجانب هزار شتافته اند تا باشوب انگیزی و ترکتازی، در آمده سر راه بر رسانندگان آذوقه و خزانه گرفته دستبرد می نمایند - بنابر آن خانقاران از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعه سرداریست چهارم از دی بهشت خانزمان و رابو سترسال و راکرن و امثال ایشان را با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از دنبال آن تپاه سگالن تاخنة همگنانرا بنصوری گوشمال دهند که من بعد آن گروه شر اندیش را امثال این خیالهای معال پیرامون خاطر فاتر نه گردد *

چون در عرض این اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران مسلک ضیق معاش بر متحصنان بطریقی تنگ شده بود که کار همگنان بجان بل فی المثل کرد باستخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم بیشتر اوقات از پوست خشک و استخوان بوسیده جانوران مرده اگر بدست می افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمه چرب شمرده روز می گنرانیدند - بنابر

آن رندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سرپای کرده در خندق برابر دریچه شیر حاجی بیندازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی بیابند - قضا را خانگنان ازین قضیه آگاهی یافته نصیریخان و زار دودا و غیره را بمحافظت طرف بیرون و مهیش داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگهبانی درون مقر ساخت - که شب و روز بر سر کار بوده از غنیم خبردار باشند که مبادا نهانی غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب [چهاردهم] ۴ اردی بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از باز داشت کمین کشیان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سرپای آذوقه بنزدیکی معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جائزوقف نموده توجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و تفنگچی گرفتار که در سرعت و چابکی تگ سبقت از باد پای ابرو گلگون برق می برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمی آرند بلکه در هر پله بر همگنان چربیده بازو بدستیاری یک تازان می کشایند و رهگذار بر نیل سواران عرصه پیکار می بندند - همراه متحصنان آن بار فرستادند که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگی باز گردند - چون انجماعت قریب بخندق رسیدند کمین کشیان ناگاه از مکامن و اماکن خویش بیرون جسته سر راه برایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران نهور شعار آزموده سخت کوشی دلاوران جلالت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود معانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبه از میان نیست - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند - و همگی آنها بتصرف مردم نصیریخان و مهیش داس درآمدند متحصنان حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت مهره از آن نه بردند -

چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معینا از رسیدن سر نقب
 بپلی دیوار حصار مهاکوت سر حساب رفته بتازگی شعاری از کار روزگار نیوزا روی
 خویش برگرفت - و از صفحه روی کار ظاهر بود که دمام آن نیز بصورت
 تصرف و حیز تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در می آید - لاجرم
 از هجوم انواع خوف و هراس که پی در پی بر شهر بند باطن آن نیره
 نرون سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و اسباب
 و اموال خود را بکالاکوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان
 جریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خندان خزید - چون خیریت خان
 و دوتو ناگهنا تبه و تانلجی دوریه و باتی مردم عادل خان از شدت
 ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص از محرومیت آذوقه بتنگ آمده
 بودند - معینا خانم کار معلوم که و امید رستگاری از بالای قحط و غلا
 بیارزی تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جوئی در آمده در مال
 کار خود کفکاش نمودند - و بذایر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبی
 و شفیع انگیزی بمیانجی استشفاع مالوجی استفتاح ابواب امان مال
 و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاودت خان و مان نمودند -
 چون خانخانان درین ماده ایستادگی نمود و خاطر ایشان از همه رهگذر
 بجمیعت گرائید - چهار گهری از شب هژدهم اردی بهشت سپری گشته
 سرداران بیجاپوری بهمراهی در صد سپاهی از اطراف ملچار نظر بهادر
 بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز دانی و کار آگاهی
 در مقام دلجوئی و دلدهی سرداران مذکور شده بپرداخت احوال و مرمت
 ظاهر و باطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مهماندار خیریت خان نموده
 ضیافت سرداران هندو بمالوجی مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان را
 نزد خود خوانده بروفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمی و مهربانی

در باره هر یک بظهور رسانید - چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان
بیکبارگی بانس و الفت مبدل شده قلوب رسیده همگنان به آرام گرانید -
و بتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون
عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جاودانی
می رسد پیشنهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم -
و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات برکت آیات نهایت
مساعی جمیله در تهیه اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر تدمه بقاع
و اصقاع دکن مبدول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد
وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور
و استیصال معضولان مشهور که از سعادت بندگی رو تافته و بدان حدود
شترانته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهنموننی طریق عصیان
بر سلوک بیراهه طغیان داشته اند - و بتازگی همت کارگر و جهد کار ساز را
به پیش رفت این کار گماشته از عهده حق کوشش و کشش بر آیم - و لیکن
بحکم آنکه تفتیه و تکذیب این خورد سال غفوده هوش کم خرد که مستلزم
تضریب بلاد و تعذیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و غرض اصلی
استقامت آن کودک منش بی خورد و ش که به بدآموزی مشتی تباہ
گرایی خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است -
چندی قریباً الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم
برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تپانه جات سر زمین احمد نگر را
سرمنزل اقامت می نمایم - که مگر درین میانه آن کفاره گزین طریق
نجات بنیانچی عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مثال
خویش فرا پیش گیرد - و شیوه ستودن والد مرحوم خود را از دست نداده
سنت سنیه اسلاف خویش را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این

خیزخواه عباد الله باظهار عبودیت و اطاعت او قناعت نموده باین دست آریز از در شفاعت در آید - و بوسیله عرایض متواتره فرو گذاشتن خود سرپها و نافرمان برپها که در عرض این مدت از سر زده از درگاه والا استدعا نماید - و اگر بغیر عدم خواست ایزدی خیریت عاقبت و حسن عاقبت خویش نخواهد و بمخواستش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسله خویشش کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرستان بازی خورده گردن کشی از سر نهد - عفریب خان زمان را در قندهار و دلیر همت را در یونه و چاکفه و مرزا لهراسپ را در دهروز گذاشته و خاطر از تهاجمات بجمع رجوه جمع نموده ساحت پای حصار بیجاپور را مجمع عسکر منصوره خواهد ساخت - و چون مقصود در طی این ابواب حکیمانه ادا شد همگنان رخصت یافته روانه مقصد گشتند *

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که تنگانی ساحت حومه و مضیق عرصه کار بر متحصنان از آن تنگ تر گشته که دیگر پذیرنی تفکی تواند شد و بغیرین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هر روز بملچار دلیر همت که حصار کالاکوت از آنجا توپ رس بود می شناسنت و از صبح تا شام هر توپ را بمحضور خود چندین مرتبه آتش می داد و می فرمود که بلان نیز بیندازند - درین اثنا چون رندوله و ساهو دانستند که کار از چاره گری چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعی عبث بلکه مضر باشد - لغضت بر آن شدند که سر خویش گرفته سلوک راه بازگشت فرابیش نهند - لیکن بغیر قلازم حرکت و برکت و عدم شگون سکون مهبلی صدور حرکت المنبوج شده از سر نو بدست و پا زدن درآمدند - و در دل شب گاه بیگاه هر وقت که قاپو می یافتند فرصت فوت نموده آنچه از دست بر می آمد حق مقام

بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخصود نمائی و بلن اندازی
لشنگال بسته علت تشویق خاطر و تکدیر صفای وقت می شدند •

روز دیگر که اهل کهی به سمت کهرکی می شناختند و آن روز
نوبت همراهی جگراج بندبیله بود رندوله حیلہ ور و امثال آن بد گوهر که
مصدر ابواب بی طرفتی و مظهر انواع بیراهی می شدند از دنبال راهی
گشتند - و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار
و پیاده طرفین از قبیلہ بندبیله و تیره دروفان خیره نظر گوته دکن مانند سپید
و سیاه عرصه مضاف شطرفج در عرصه کارزار برابر یکدیگر یسال بستند - و انداز
آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بباد حمله مرد افکن گون از
بغیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر برانگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک
فازک دلدوز خون هم بشاک هلاک ریزند - نخست یکه تازان معرکه
چلادت از هر دوسو در مقام کشش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال
و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جگراج قطعاً بکثرت
آن فرقه تفرقه اثر مبالغه نموده باوجود این معنی از قلت مدد اغلب
اوقات علت مدد جنود غیبی است مظنه غلبه را بسرحد ظن غالب بل
یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایه نیروی دل دوز بازو فرا دست
آورده از عقب ندلی که همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ
بسوی آن حریفان دغا پیشه انداخت - آنگاه همگی افواج بیکبار بازگیها
انگیخته از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله پرداختند - ترفیق بر یکدیگر
ریخته در هر گوشه از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر
الداختند - درین دفعه جمع کثیر سرباخته مابقی جان صفت بدر بردند -
راچپوتان بندبیله به هزیمت غنیم که درحقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا
نموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سراسر

و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جریح و قتیول و اسیر
و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کهنی سالم
و غانم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسپها و نشانها با سرهای سرداران
بجهت علامت آن فتح نمایان از نظر سپهسالار گذرانیدند *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمت چهره کشا
گشت فتح خان والا مکن خانزمن است - و رسیدن او و رسانیدن رسد
آذوقه و خزانه و باروت در زمان امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این
ایهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدرین نزدیکی گذارش پذیرفت
متوجه سمت برار گشته به ظفرنگر رسید و برای تجسس اخبار غنیم
همانجا رحل اقامت انگذده توقف گزید - درین حال خبر یافت که
رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته برهن کهنه رسیده اند
و بدخواهان دولت خبر یافته بدان جانب شتافته اند - لاجرم راجه
بهار سنگه و احمد خان فیازی را در ظفرنگر گذاشته بیدرنگ آهنگ
آنجا تاب نمود - غنیم لغیم انداز ترکناز و دستبازی با بهار سنگه و احمد خان
نموده بدان صوب شتافت - دلوران مذکور با وجود کمی جمعیت پای کم
از آن زیاده سران نیاورده رو بمواجهه آن تیره رایان نهاده بازو بمقابله
و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی نائید رهایی و تقویت توفیق
آسمانی فرصت و نصرت یافته جمعی کثیر را از پا آورده بسفر مقرر دادند -
و باقی ناگزیر راه گریز سپرده تا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند -
چون خانزمن با خزانه و غله مقصی المرام به ظفرنگر رسیده از آنجا
متوجه دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنابر آنکه درین مدت
سایر سعیهای نامشکوره آن گروه مقهور بر باد رفته بود و دستباز خیال
آن مشتی محصل کوش باطل کیش بنابر فرط وهن و ضعف از بیروت



(۵۹۲)

مکتوبات اضعف و اوهن گشته - خصوص تدبیری که درباره تجهیز فوج
یاقوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزی سمت برار زانجا طبع کج گرامی
آشوب زای و اندیشه خطا پیشه ناقص تدبیر آن گروه حق ستیز شده بود
آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار زندوله و سایر صلاح کار نسان بنیاد درین
معنی دیده قرار بر آن دادند که با یاقوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی
ایشان سر راه برخانزمان بگیرند - و بنابراین فکر دور و دراز از دولت آباد
برآمده راهی راه گمراهی شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سرنو
تصمیم آن عزیزمت ناقص نموده باتفاق روانه مقصد گشتند - چون خانخانان
نیز از اندیشه بد اندیشان آگهی یافت نصیربخان و جگراج را نامزد
مده خانزمان نموده بشتاب تمام فرستاد - غنیمت مغذول پیش از وصول
فوج کرمک بخانزمان رسیده گاهی که باهنگام دستبازی بانی چند از دور
می انداختند بنابر بعد پله بل بضمایت تیره بختی ازین حرکات تباہ
و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاملی دیگر بر
نمی داشتند - و احياناً در ضمن آن سلحشوری در دور دست لشکر
از دست درازی بر واپس ماندگان از در بدستور معهود دیرینه کفی چند گاه
کهنه بیدار بر داده پس از غلبه یاس لاجار مغلوب و مکتوب سمت فرار
نوا پیش می گرفتند - و هواخواهان دولت ارجمند گاه برگی به بهای
دستبازبهای آن مثنی سبکسر نداده دست بردهای نزدیک آن گروه
گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وزن نمی نهادند - مجملاً چون
نصیربخان و جگراج باولیای دولت ابد پیوند پیوستند خانزمان در همان
مکان به ترتیب صفوف پرداخته فوج هراول را بسرداری نصیربخان
پراجه بهار سنگه و ارچی عمومی رانای بیاراست - و سبزلز خان و جگراج
و بهادرچی پسر جانپورای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود



با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانة و آذوقه را احاطه نموده
 بآئین و توزک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن مخدولان فضول مکور
 خویشتن آزمائی کرده بودند زیاده بر آن خود نمائی را باد پیمائی
 شمرده دیگر نمایان نه شدند - تا آنکه در روز دخول به کهرکی دیگر باره
 حيلة پردازان اهل ففاق این تدبیر باطل و تزویر ناقص را بحيلة اتفاق کلمه
 آراستند - که چون اکثر دلیران کار آزموده در فوج چنداول و هراول معین
 اند و اغلب اوقات نزدیک در گره از قول دور بوده فی الحال کومک
 هیچ یک ازین در گره بآنها نمی تواند رسید صلاح وقت آنست که
 نخست راه به فوج قول بسته برایشان کمین کشا گردند - لاجرم باین
 قرار داد نه هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرکی ترتیب صفوف نموده
 خود را بر صف پرهیبت خان زمان زدند - آن شیر بیشه دلیری و داری
 که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بنعلی گماشته سایر
 همراهان را از برکت آثار قلت اعوان و انصار بظاہر صدق اخبار آہی چنانچه
 مکرر سمت ذکر یافته که اغاب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته
 دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و زوی قوی دلی تمام در ساحت معرکه
 جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته طرح
 دار و گیر انداخت - و بنیاد پیکار بر اساس رسوخ عزیزمت پایدار نهاد
 شکست همگنان و کسر سوزت و شدت آن پیمان شکنان ازین دست
 استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیش نهاد تخریب
 خراب آباد وجود آن مثنی بی حاصل بد نهاد بر پایه حملهای پی در پی
 نهاد قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار
 خود را بر قلب آن بیدلان خدلان زده زده هم در حمله نخستین از کشاکش
 کشش و کوشش شیراز صفوف آن فرقه تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته

جمله را از شرم پریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگام مصاف
علامت اهل خلاف بنظر بهادر جی که پیشتر از مبارز خان می شناست
در آمد نظر بر کارگری اقبال انداخته از قوی اثری دولت بی زوال نیروی
بازو و قوت بال اندوخت - و از سز تهور و روی تجلد قدم به عرصه مصاف
نهاده داد زد و خورد داده و کمر مرده می به مرد افگمی بسته بازوی بهادری
به شیر ارزنی بر کشاد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصرت
آسمانی و تائید دولت جاودانی درخته از مقراض بر آن تیغ دو دم و مقراض
پیکان دو سر جامه سرخ زخم رسا بر تن اکثر آنجمله بل سر تا سر آن گروه
کم فرصت زیاده سر ببرید - و بیازری همراهی اقبال این تائید پرورد
حضرت ذوالجلال خون آن خاکساران بهاد پیمان را که نسبت قضا گرد
نخواست و ادب بر سر پای ایشان بیخته بود با خاک عرصه مصاف
پر آمیخت - بالجمله درین کربت نیز پس از کمر و فر بسیار به فرخندگی
اختر سعادت خدیو روزگار ظفر و فیروزی روزی اولیای دولت و بهروزی
بهره شده غنیمت اندوز دفع و طرد غنیمت آیره روز گشتند - و شکست
فاحش بصف تیب اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعله
آمیغ سیماب وار با هزاران تب و تاب و کمال اضطراب و اضطراب پناه بودی
فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهراهی عون و صون
آسمانی لوای والا را ارتفاع داده راهی سمت مقصد گردید - چهارم خوردان
با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسمانی و مصون از فتنه
آخر الزمانی در دولت آباد به معسکر اقبال جاودانی رسید - و شش یک
روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گار غله رسانیده •

مجموعه نقبسی که درینولا بسرکری حکیم حیدر علی ملازم خانخانان
تعلق داشت بیای شیر حاجی به قلعه مهاکوت رسیده موقوف الباشتن

آن بدلت بود مشرک الیه حقیقت را مشهور سپه سالار نمود - آن سردار هواخواه کار طلب که همواره طلبگر پیش رفت کار ولی نعمت حقیقی خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوری بپایان رسانیدن آن اراده داده بود - که بحسب اتفاق بذبح اینک تسخیر آن حصار هنوز در رهن تاخیر وقت بود در عین آنحال مراری پندت از بیجاپور آمده در البره به مخالفان پیوست - و رسیدن او که علت شغل خاطر اولیای دولت بچنگ و جدال و دیگر اشتعال بود موجب تعویق پیشهاد مذکور گردید - و این مراری پندت از پندتان یعنی دانایان دکن که بذبح کمال شرارت ذات و شیطانیت صفات در همه فن ابلیس را درس تزویر و تلبیس و پند بدکاری و مردم آزاری می داد - و از فرط چوب زبانی و درالک بازی شیطان صفت بمجاری عروق و تجارویف قلوب مردم در آمده بگرام و الحاح و خوشامد گوئی و رشوت پذیری که از آن راهپارگ خواب مردم گرفته نبض مزاجدانی همگنان بدست آورده بود تا کار خود نمی ساخت دست بر نمی داشت - چون ازین راه در دلها راه و در همه جا جای یافته بود نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت - رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیوانی آن ملک مدخل گردیده در خلا و ملا نزد عادل خان راه یافت - چندانکه عاقبت الامر بمرتبه امارت و وزارت ترقی کرده مدار کار و بار سیف و قلم و رفق و فتن امور ملکی و مالی آن درخانه برو قرار گرفت - ملطص سخن مراری پندت تازه زور که مرارت طعم ضرب دست عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سر پنجه آن بهادران شیرانگن قوی بازو ندیده - از فرط نادانی و بیخردی فتح و ظفر عرصه کبر و غر فرغ هجوم جنود و جیوش و بیبھی و کمی عساکر را باعث پیش رفت کار و عدم این پنداشته همت پست نهمت بر طلب دولت و سعادت روزی نالیده

گماشت - نخست رندوله و ساهورا با سه هزار سوار روبروی فوج خانزمان باز داشته خود با یاقوت و همراهی نه هزار سوار رو بمواجهه فوج کلان بادشاهی آورد - سپهسالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملجاری درون انبرکوت باز داشته جگراج و رار دودا را با پرتی راج مقرر ساخت که در خارج ملجاریهای خود روبروی غنیم صف کشیده آماده کار و مهیای پیکار باشند - با وجود آنکه این معنی خلاف سرداری و کاردانی بود بنابراین نگرانی خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوی دل تفحصند از قلعه برآمده با آنکه آخر روز شده بود بیدرنگ با جگراج و قلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد بباد حمله دلیرانه که درحقیقت صباى غنچه کشائی گذار فتح است بیک حمله آن خسیس طیفتن را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته راهی بیراهه فراز ساخت - درین حال رار دودا طلب دستوری برداشتن لشهای افتاده اقرباء خویش که درین نزدیکی افتاده بودند نمود - خانخانان بنابر آنکه هنوز کاریگر نشده بود و از نرسو افواج غنیم در تکاپو بودند صلاح وقت درین معنی ندیده رخصت داد - رار دودا بنابر دلیری طبیعی و دل سوزی خویشی بل بتهیه اسباب اجل خویش مصلحت اندیشی وقت و روزگار سازی را بوقت دیگر انداخته بالفعل آن مهم را اهم ساخت - و پس از تاختن سپهسالار بانصرام پیشنهاد خاطر خود پرداخته او نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و مالوجی برفاقت او از همراهی سردار باز ماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصه مصاف بجست و جوی قلمروی وقت و انتهاز فرصت، کم فرصتی بودند این صایه مردم قلیل را بکام خود دیدند - ازین عالم فلانردمی بل نامردی برخوردار پسندیده بتفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله آور گشتند -

و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عنقریب بطویشان خود می پیوندند دل بر مرکب نهاده کشاده پیشانی کمر همت بستند - و از اسپان فرود آمده دست و بازو به کشش و کوشش برکشودند - و بسی مرد و مرکب از آن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته لوی بلند نامی افراختند - و بعد از ادای حق مردمی و مردانگی از همراهان همگی جان در راه حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض گرفتند - چون خانخانان باوجود قلت اولیای قوی صولت از داروگیر اعدای دولت گویزی نداشت بهیچت برادرزاده رانا را با مردم او بمواجهه یاقوت نامزد ساخت - و خود دل بر فتح آسمانی بسته بازو به عدو بندی برکشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاد که با شتاب باد و سحاب خود را از دنبال بامداد رساند - قضا را درین اثنا جگراج را قضیه هاپله پیش آمده مغاک شکسته بغایت هولناک و پهنآور حایل راه شده بود که گذشتن از آن امکان نداشت - درین صورت سپهسالار راجپوتان را به سخنان عاطفت آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم ستیز و آویز ساخته دلیرانه بر قلب لشکر مخالف زد - و از صدمه باد حمله شیطان شرزه لرزه و تزلزل در ارکان ثبات قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار در آن مکان آنها را نماند - مگر چندی که سر به بدن نامی فرار فرود نیاروده بزبان دهی سفلی برجهه راجپوتان از دهان زخم خیر باد جلن گفتند - قضا درین اثنا از آنجا که کارگر بهلی بخت موافق و یاور بهلی اقبال مساعد است که بفایر حسب ظاهر بحسن انفاق زبان زد میگردد - آبکندی عمیق تنگ گذار بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه نوزک افواج ایشان برهم خورد - درین حال دلیران نوبت وقت یافته قوشون یاقوت بدبخت را در میپلن گرفتند - و حبشیان سیاه کل تیره روزگار را رعایت حق نمک آن نمکصرام

کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت او قطعاً فرو گذاشت نمودند - کهیلرچی و عنبر و عادلخان نیز داد کوشش داده با محمد علی و برادرزاده‌های او زخمهای کاری و جراحتهای مفکر برداشتند و در آخر کار رو به هزیمت آورده سر خود گرفتند - و یاقوت فرتوت اجل رسیده خداگیر که همگان او را در میان گرفته بودند آخر کار سر در کفران نعمت گم کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پا در آمد - و دیگر باره عموم حبشیان بر سر بیرون بردن لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزیدند - و دکنیان نیز در صدد مدد ایشلی شده با تعلق حمله آور گشتند - راجپوتان حمیت شعار حمایت یکدیگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان در آمدند و بر سر این معنی نهایت پافشاری نمودند - و بار دیگر کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم زوی داد - و در آخر الامر به عنایت آلهی غالب و قاهر آمده مقهوران را شکست فاحش دادند - چون آن تیره درونان کاری نساخته فرمید از معرکه بیرون ناخفتد یکه تازان راجپوت تا نیم کرده رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانه دار البوار ساختند - چون اولیای دولت قاهره را با وجود کمی ایشلی و کثرت آن تباہ اندیشلیان ازین دست فتحمنندی دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت کافر نعمت که بتازگی سرمه چشم کوتاه نظران حق ناشنس و سرمایه بصارت و بصیرت بی بصران نلسپاس گردید - سپه سالار با سایر سران شکر کنان و سپاس گذاران برگشته همعنان فتح و نصرت آسمانی دو گهژی از شب گذشته به مسکر اقبال جاودانی نزل نمود •

روز دیگر همیر بار و عبد الله سوائی و خداوند خان و سیدی سالم به رهنمائی اختر بخت کار فرما کار کرده خود را بادراک سعادت عظمی بندگی درگاه والا نزدیک ساختند - و حلقه بر در دارالفتح عبودیت که فی الصفیقت

مفتاح ابواب سعادت است زده راه این مقصد اقصی که در معنی
شاهراه نجات داری است گشوده بموکب اقبال پیوستند - در همین
تاریخ یک پسر از روز سپری گشته خانخانان بملچار سید علاول شنافته
اراده نمود که لقب شیر حاجی باره مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی
ساخته بباروت انداخته بودند آتش دهد - قضا را فتح خان ازین قضیه آگاهی
یافته آتش در جان او افتاد و دود از نهادش برآمد - و بی توقف توکوپذات
وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تصریح و نیاز پیغام داد -
که چون پیش نهاد خاطر و قرار داد اندیشه این عقیدت کیش ارادت پیشه
آنست که به تسلیم کلید قلعه ابواب امن آباد نجات و دارالسلام سلامت
بر روی روزگار خود و اهل حصار کشاید انست که آتش زدن لقب
را امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و تاخیر یکروزه قرار داد مذکور
آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطراب سرداران عادل خان
عقد وثیقه عهد و پیمان را بروابط ایمن غلاظ و شداد برین جمله توثیق داده که
بی استصواب ایشان در سایر ابواب خاصه در باب مصالحه و معاهده مدخل
نمایند - بظاهر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان می فرستد و حقیقت تنگی
کار متحصنان بسبب شدت طریق تعیش که از طول مدت محصره
و قلت غله و کثرت عسرت و وقوع بلائی قحط و غلا ناشی شده بی مباله
و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مضمره و افکار مضمره به عمل
می آرد - اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلح در آمده ازین در دریغ
بتر - و الا بهانه عدم ایصال رسد و آذوقه کافی و رسانیدن مدد نافع کم از شرایط
محافظت عهد معهود بل عمده ارکان بیعت معقود بود سبب تجویز نقض
عهد و نکش عقد می سازد - و خود مبانی صلح و صلاح را تشییع داده
مفاتیح بست و کشاد قلاع می سپارد - خانخانان بظاهر آنکه زوایه راستی

گفتار از پیغام او استشمام نذمودة خاطر نشان و دل نشین خود ساخت که مددعلی او از استدعلی مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل ترصد وقوع آفات تابعه تعویق و تاخیر که مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تخت مکر و تزویر است - لاجرم ابواب اختیار و امنجان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر اراده مصلحتی که موقوف بصلاح و صوابدید مراری شراندیش باشد بوی خیر نمی آید و لیکن از باب اتمام حجت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیب میگذاریم - و فتح خان اگر در مقام نصب منصوبه دغا و فریب و تزییب مقدمات رنگ و نیرنگ نیست می باید که از سر حیل و زری و افسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد - و اظهار صدق گفتار خویش نموده مافی الضمیر خود را درین ضمن به ظهور آورد - و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن پسر اثر ظاهر نه شد باشاره سپه سالار آتش در نقب زدند - و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار بهوا پریده گذارگاهی در نهایت کشادگی و پهناری کشاده شد - و تمده اراده هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل ماده نورش آماده گشت - دایران شیر دل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز نذمودة بی ابا و محلبا سمذروار در آن بحر زخار آتش بی زینهار غوطه خوردند - و مطلقا بغلوله توپ و تفنگ و بادلیج و ضرب زن و حقه باروت و امثال آن که متواتر مانند زاله ابر بهاران در باران بود مقید نگشته خود را بدرون انداختند - چون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کار کشای و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عدد بند مفتوح شد و خاطر همگنان من جمیع الوجوه جمع گشت وقت محاصره دیگر پلها شده هنگام اهتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید - سید علول و سفگرام و یولم بهادر که بیرون شیر حاجی بر کنار خندق ملچلر داشتند باستصواب رأی

صواب آرای سپه سالار در درون قلعه به پرداخت منچار پرداختند - و هر پایان
 همین روز بهروزی اندوز سایر مقهوران از سمت چهار تیکری بلوایه مقابلت به اندران
 عسکر فیروزی اثر نمایان گشتند - و از کمال کوه نظری بر پلنگان شیر آوزن
 و هزبران مردانگن که بی ناخن زنی هلال پیوسته با چرخ کر جنگ
 می زنند و بدون گزاره از سمت راس ایشان دمبدم با ماه و سیاره بر سر پرخاش
 می روند چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند - چون ازین کار کار بیجا که
 شیوه اجل رسیدگانست سپهر کین توز بی مهر را به قهر خود چون پیمانده
 زندگی خویش پر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوه خون گرفتگان
 است جنگ و دندان مرگ اجل را که همه تن خار خار خون ریز است
 بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزمان و نصیری خان و چندی
 دیگر از امثال آن بسبیل مقاتله و مجادله بنابر صواب دیدد خانخانان
 رویی آن در رویان ده دانه خالصه مراری و زنده شدند - چون روز عمر آن
 تهاه کلان سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کواکب اجال آن ستاره
 سوختگان قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک شده بود چهار
 گمتری از روز مانده به اندران فیروزی نشان عیان ریز جلو انداخته بیک دفعه
 بر ایشان اسپ ناخندند - و بیداد حمله صرصر اثر دلبران که پیوسته در پی
 شگفتانیدن گل فتح است آن مثنی فرقه تفرقه اثر که از بیم غنچه شده
 همانا فقط خال صفت روی میدان بودند همگی مانند پرچم پر خم
 سلسله مویان تار تار گشته برنگ خال از یکدیگر دور افتادند - درین
 پراگندگی چندین آدم و اسپ ایشان بدست یغمانیل سپاه ظفر پناه در آمد -
 و یکه تازان موکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیم نصرت سالم و غانم
 معاودت روی داد •

از سرانح نمایان دولت پایدار ابد پایان که درین احویان اتفاق افتاده
 رفتن مال و مزال و عرض و فاموس و بنگاه و عیال ساهو مخذول و رندوله
 مقهور است - و سبب ظاهری و علت صوری این معنی سواى کلرگری
 اقبال این بود که چون پسر محلدار خان نظام الملکی که او نیز در آن خانه
 خطاب پدر یافته بود و بختیگر کشاد ر دست قلعه فدائی از قلاع حصینه
 دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از روی به اندیشی و راه
 بهبود خواهی خویش خواهان ادراک سعادت عبودیت مالک رقب
 ملوک عالم گردید - و آرزوی بندگی درگاه سپهر اشقباه حضرت بادشاهی
 در خاطر راه داده این معنی را بخانخانان آنها نمود - خان کامگار غائبانه
 او را بمراحم و عواطف بادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد
 این اندیشه نمود - او باین امیدواری از حصار مذکور به قلعه کالنه آمده
 پیغام گذاری زبان آور نزد خانخانان فرستاد که این به اندیش امیدوار بنابر
 گفته و پذیرفته سپه سالار نامدار از قلعه نیاسی تا به کالنه آمده مترصد است
 که بنابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهره اشاره نمایند تسلیم نماید -
 بعد از آنکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افکن
 گردد بموجب سعادت گراید - خانخانان بنابر مقتضای خیرخواهی
 اولیای دولت بادشاهی مزید مهربانی نسبت بدو منظور داشته جواب
 داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از راه اظهار
 جانسپاری و سربازی بدانجا ترکنازی نموده دستبردنی نمایان نماید درین
 صورت دست آویزی شایان برای ادعای دولت خواهی خود و وسیله
 متین بجهت ترخوایه بندهلی درگاه درباب او بهم رسانیده خواهد بود
 و این معنی بآنها امیدواری کلی او خواهد شد - محلدار خان این
 معنی مقدر را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور قاضی

آورد - و از آنجا که حسن اتفاق باسانی باعث نشست نقش مرادسی
چند می گردد که از آن دست نقشهای درست بزور دست و نیروی بازو
نه نشینند - درین نزدیکی زج و دختر ساهورا با خزانة و نفایس او از چلیپر
به بیضاپور آورده همانجا مکفون و متخزون ساخته بودند - معلوماً جمله
اینها بدون ممانعت و مدافعت احدی از احاد چندلیچه با آنگونه خصومیات
لخصوص درین مرتبه آسانی قرار داد خاطر او نبود بالتمام بدست
محتادار خان و همراهان او در آمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد
بلجناس گرانمایه و چهار صد سراسپ از ساهو و دوایده هزار هون از اسباب
رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضه قبض و ضبط در آورده بود بدست
تاراجیان یغما پرست افتاد - و بقبضت نحوست و بدستگلی ازین دست
خرابی عرضی و مالی بدیشان رسیده خدایان زده جانی و مالی گشتند -
چون حقیقت کار به سپه سالار رسید ازین نامه متضمن بانواع تحسین
و استعسان بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و او حسب الاستصواب
خانکافان عیال ساهو را به جعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خون روانه
دولت آباد شد •

از سوانح مسکراقبال چون بنا بر سعی جمیل و جهد مشکور نصیری خان
نقب حصار کالا کوت که اهتمام تمام آن بعدها نهد او بود در عرض سه روز
تمام شد سپه سالار نامدار از راه عقبست نگری و خانمه اندیشی بخاطر
آورد که زینکه چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا
چنانچه بعضی از اوقات رو می دهد آتش بباروت در نگیرد یا حسب المدعا
بزرگر نیفتاده رخنه تیرار بر وفق دلخواه بمشایش نگراید هنگام پورش
از آن فردبانها بدیوار حصار بر آیند - بنا بر آن آتش دادن لقب در تاخیر
افتاده روز سی و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض زینه پایها مهیا شود -

چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکور بمیعاد مقرر خبر یافت - و قطع نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز بمنقریب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظام الملک عرضه فنا و زوالست - ناچار عجد الرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاده زینهار خواه و امان طلب آمد - و از روی جزع و ضراعت چنانچه مقتضای حال و لازمه وقت شفیع انگیزان شفاعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و رقت آمود در باب خود و بی نظام داده همه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناکردنی خویش خصوص جرات و جسارت نسبت باولیای دولت روز افزون که همگی نتیجه انسانه و افسون و مکر و دستان کج اندیشان و ناراستان و ثمره فریب و دمدمه غرض پرستان و فتنه آندوزان بود شکایت تمام بظهور آورده التماس اغماص عین از کوتاه نظریهای خود و امان مال و جان و عرض و ناموس و خان و مان بدست آوریز تسلیم مقالید باقی قلاع نموده دم نقد مهلت هفت روز برای نقل و تحویل اهل و عیال خود و بازماندگان عذر پدرش و مردم نظام الملک از سپه سالار درخواست - و عجد الرسول اعز و ارشد اولاد خود را که بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت و توثیق گفته و پذیرفته خود در باب پاس عهد و وفای وعده ارسالداشته بود توقف او را بطریق وثیقه مقرر نمود - معجزاً بحکم آنکه سپه سالار می دانست که محرومی حاجت خواه مقرون برضای جناب الهی نیست - و یاس ارباب امیدواری خصوص امان طلبان زینهار می مرضی خاطر اشرف نه - لاجرم بجهت تحصیل رضامندی حضرت خدایندگی و خوشنودی و خورسندی ولی نعمت حقیقی و خدای مجازی خویش که ذات اقدس آن حضرت بالذات مقتضی اعفاء ارباب استشفاع و اعطاء امان باصحاب استیمان است خصوص در باب زینهار جوی اهل

اسلام و ایمان - لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطراب او رحم نموده نخست او و سایر متحصنان را بمال و جان و عرض و ناموس امان داده خانمان بر همگنان مسلم داشت - آنگاه بنا بر پیروی طریقه سلوک آن پیشوای سلاطین حال و استیصال که کامروائی نیازمندان و قضای حوائج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است درباره او به جان بخشیدند تا با بسند نه نموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده بمحض دادن امان از خود خورسند نگشت - و چنانچه دستور مقرر و آداب معهود آن قدر بان ارباب کرم و قبله کرام است ابواب بخشش و بخشایش در هر باب بر روی او مفتوح داشت - و سایر مدعیات او خصوص باز بردار و مراکب و مدد خرج سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند پالکی و دو نیم لک روپیه بار بر همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد درماده بخشید و عاجز نوازی داده داد و دهش را آئینی دیگر نهاد - فی الواقع گدامین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی واعدای دولت جاودانی بخشش را این مایه رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل باز کرده بدیشان بخشد *

ملخص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهایی کریمانه بعد از آن مایه عدو بندیهایی رستمانه مشاهده کرد در حال مفاتیح سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احوال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - و بست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع منتسبان و همگی درونین در روز دوشنبه ششم تیر ماه الهی از قلعه بیرون آمد و یکباره جمیع حصون و بارها با فریب یک هزار توپ خور و کلان

و سایر اسباب مایحتاج قلعه داری بتصرف اولیای دولت و تحویلداران
سوار خالصه شریفه در آمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت
پایدار داخل قلعه شده نشست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت
اجتماع عساکر جهانگیر در آنجا مبرز جامع شده بود دعای از دیار دولت
ابد بنیاد پنجا آوردند و خطبه عروس ملک هفت کشور بتازگی بر فراز منبر
سدره پایه برخواندند - و ملائک هفت آسمان در نهم درجه منبر نه پایه
سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقران دوم در طی دعا استدعا نمودند -
در آن میانه جبرئیل امین آمین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید
دولت و اقبال این دولت کدغ عظمی که مطلب عمده اهل آسمان و زمین
است از درگاه بخشندگانه بی منت بخواه نمود - امید که دولت
ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هندوکوه
بدخشان تا جبال کامرود کوچ و آسام که در جوار ختا واقع است فرو گرفته -
و بحسب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بحوزه اقتدار در آورده -
عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که
از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیب تیغ و نگین دارد به نصرت تصرف
در آورد • •

این دعائیست که بر اوج فلک فارفته

گذش لطف الهی بقبول استعجال

مجملاً عرضداشت سپه سالار متضمن بشارت فتح و فیروزی اولیای دولت
تصرت روزی و مزده کشایش حاصلند دولت آباد روز تیز از ماه تیر که
بنا بر رسم معهود هر سال انجمن حضور بر نور باذین جشن عید گلابی
زیقت پذیر بود - و بندگان حضرت در عین کام بخششی و کامیابی سعادت
انزلی بیت الشرف سریر خلافت بودند رسید - و هوا خواهان دولت کدغ
جاوید مصیور رسوم مبارکبادی در عید سعید یکجا پنجا آورده اهل سرور و سر

نوامی هندی بندر و چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گورنگ دولت والا را
 بغیر رسم شاد پانه بفوازش بادشاهانه فواختند - و همدین انجمن فردوس
 آئین بادشاه دنیا و دین بتوگی بر سر حق گذاری بندهای وفادار و بهادران
 جان سپار آمده نضت سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه با ذابری تکمیل لعل
 و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی معطی بزین زرین
 با سار دول نام فیلی مزین به یراق نقره و پوشش مضمحل ازینعت و ماده
 فیلی دیگر سرانرا ساختند - و خان زمین و نصیری خان را نیز از مرحمت
 خلعت و اسپ و فیل برنواخته همگی را بدست سید لطف علی
 بخاری ارسال داشتند - و نصیری خان را بخطاب مستطاب خان فراتی
 کامل نصاب بلند قاسمی و کامیاب شان کامی ساخته مرتبه منصبش را
 بیاید پنج هزاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعی جمیله سپهر
 بندهای درگاه که هر یک درین پساقت توفیق تود یافتند مصدر امور نمایان
 شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند - و هر یک
 سزاوار حال و قدر سانداز شده نتیجه نیکو بندگی یافتند *

چون درینولا که این مهم اهم بالصرام رسیده پیش نهاد خاطر بر وجه
 احسن بپایان رسیده بود و کار بمدعا و روزگار بکام اولیلی دولت ابد فرجام گشته
 همگی کامیاب و مقضی المرام شده بودند - و اعداء این دولت کدای جاوید
 بنیاد لله الحمد بالتمام مقهور و مغلوب و مخذول و مغلوب گشته - چنانچه
 بالفعل در سرحد ممالک جنوبی گری نمائده بود که بخیریت و خوبی
 سرانجام نیافته در حین قوه مانده باشد - با این معانی بهادران جان سپار
 اخلاص شعار در مدد محاصره قلعه دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار
 ماه کشید انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص

به علت عسرت و تنگي معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشي شده بود -
 مهذباً مدتها مذکور را پیوسته در معازک بمقابله و مقابله غنیم که بنابر
 حساب عدد و حسب عدت بمراتب متعدده از اهل وفاق پیش در پیش
 بودند گذرانیده همه جا بمحض تلاش و کوشش فایز آمده بودند - و با این
 معاني اغلب اوقات به نوبت همراهي عمله کهي گزیده مکرر برای رسانیدن
 رسد از دولت آباد به برهانپور که نزدیک بصد کروه رسمي است آمد و شد
 مي نمودند - چنانچه بی ارتکاب تکلف مي توان گفت که پای رانگب
 درین مراتب از خانه زین بر روی زمین نرسیده باشد - و پشت مراکتب
 زبندار در کل روی جل ندیده - بنابر آن رای صواب آرای سپه سالار برین
 جمله قرار گرفت که نگاهباني حصار دولت آباد و مضامین آنرا بیکی
 از سرداران کارگذار جل سپر سپرده خورد با باقی بندها که از کفایت
 پاسباني قلعه قاضی الد و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه
 برهانپور شود - و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فلغ بل
 و خوشحال قرار گیرند تا سپاهیان نفسی چند با سودگی بر آورده ستوران را
 آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قانون
 خرد آئین سلاطین آفاق گیر کشور کشای است کار بسته از سرنو بعدر بندي
 و اقلیم کشای در آیند - بالجمله چون از باب وفا و وفای در آن مهم دشوار
 و یساق شاق سختی بسیار و مشقت بیشمار کشیده بودند و معینا در قلعه
 آذوقه نبود که آنرا سرمایه قلعداری توان نمود - لجرم کسی از دلیران
 بی گره جبین به قبول این امر صعب مبادرت نمی نمود و متصدی توهد
 و تکفل این کار دشوار نمی شد - درین حال خان دروان که ارادت صادقش
 از اکثر فدویان دهرین و بصیریان اخلاص آئین پیش و از رهگذر قدم خدمت
 و صدق عقیدت هزار قدم در پیش بود - بکشاده پیشانی تقدیم این خدمت

بر خویش گرفته از روی صدق ارادت گام همت فرا پیش نهاد - و چون خانخانان خان مشرک الیه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده دانست که اقدام باین مهم کماینبغی از دست خلی مذکور می آید - و معیناً جمعیت نمایندگی که شایان سرکردن این کار باشد نیز دارد - چنانچه باوجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار جرار کار طلب کار گذار موجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدو گذاشته سید مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصب والا را بهم راهی او باز داشت - و خود با خلی زمان و دیگر سرداران فتح خلی و نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه فرقه تفرقه اثر بیجاپوری همه جا از دور خودنمایی نموده مراسم شوخچشمی بجا می آوردند - چون نفی چند از بهادران موکب اقبال باهنگ گوشمال ایشان جلو می انداختند جای خود را گذاشته بیای ادبلی بودی فرار می تاخند - و در طی بعض ترکناز کار شان از دستبازی بسرنازی نیز می کشید - چنانچه تانا جی در ربه از جمله سرداران عمده عادلخان درین میان به قتل رسید - چون نواحی ظفر نگر سرمنزل سپاه ظفر دستگاه گردید بنا بر آنکه ذخیره بسیلر در آنجا انبار شده بود و خیل بنجاره بيشمار بموجب طلب خانخانان و سزاواری متصدیان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع شده اراده داشتند که بهمراهی لشکر بادشاهی به برهانپور بروند و چون خبر رسیدن ایشان پیشتر رسیده بود ازین رو نرخ غله در بارزانی آورده بود - لاجرم سپه سالار رفاهیت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی قرار توقف در آن جا داد - درین حال مراری و بلقی مخدولان انجمن انگاش آراسته رای نساد بقیاد شان بر آن قرار یافت که از سر سنیز و آویز در گذشته بدست آویز عجز و نیاز در دامن طلب صلح و صلاح آورزند - و شاید که

ازین راه پی به سرمنزلی عاقبت و سلامت برده ازین در ابواب امن و امان
 بو روی روزگار خویش کشایند. بظاہرین فرهاد پدر رندوله را برای درخواه
 این استدعا به لشکرگاه بندهای درگاه فرستادند. و بحکم آنکه خریدمندان
 گفته اند که گفته و پذیرفته گذاران وثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم
 بی دیانت و عهد مکاران تا استوار زینهار خواه که از عدم دین و ایمان
 ناشی می شود اگر چه موکذ بایمان باشد مانند نفع گل و نشاء صل
 دمی بیش نباید. آن نویین حکمت مفش خرد آئین مطلقاً عهد آن
 کم فرصتین بد عهد را محفل اعتماد و اعتبار نهمرده اصلاً قبول معاهد نمود.
 و پی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدار کار بر بنیاد فریب
 و دستان نهاده داستان مکر و فریب می برانید. و افسانه افسون و خدعه
 می خواند. نیل حرمان بر رخسار کشیده علی القور بی نیل مقصد باز
 گردانید. آن کوتاه نظری چند باندیشه دور و دراز تا دولت آباد یکسر
 شناخته بمخاطر جمع در همان ملچارهها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته فرصت
 عدم آن نیافته بودند جای گرفتند. و خند دوران درین اوان که آن
 کوتاه نظرتان دراز امل بد عمل به فکرهای دور از کار دور دایره قلعه را چنبروار
 درمیان گرفته آن آهنگ خراج داشتند که این حصار خیر آثار را بزور
 دست و ضرب بازو فتح نمایند. مکرر از حصار بند بر آمده بضرب تیغ بیدریغ
 آن مخفولان را تنبیه و تادیب بلیغ نمود. و بظاہر آنکه رعایای پرگنات
 دولت آباد و نواحی آن بعلمت درست عهدی و حسن سلوک همگنان
 از سردار و احاد سپاه ظفر پناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده می دانستند
 که من بعد سرور کار باولای دولت پایدار دارند غنّه بسیار به فروختن آورده
 بودند. متحصنان در مضیق محاصره از رهگذر کمی آذوقه تنگی کمتر
 کشیده حال شان بعسرت نکشید. و چون خانطانان از دلیری غنیم خبر

یافت مصلحت در چشم نمائی بدان خیره نظران دیده او آخر ماه تیر با لشکر بسیار و حشم بیشتر با آذوقه بیدرنگ از ظفر نگر متوجه دولت آباد شد - و دکنیان ازین معنی آگاهی یافته از فتح قلعه نومید گشته پیشتر عزیمت هزیمت در لباس معاودت نموده بودند - لاجرم دیگر مفید به هیچ چیز نه شده با شتاب تمام متوجه بیجا پور شدند - چون خانخانان که درین ایفلر از برید سریع السیر صرصر و بیک تیزنگ نظر قصب السبق سرعت و عجلت در ربهوده بود به قصبه ترمی گانور رسید - همانجا قضیه ناگزیر اهل نفاق را شهیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده تصویر رای به معاودت برهانپور نموده ده هزار گاو غله بار را با خان زمان روزنه دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد - مجمل سیه سالر بعد از ورود برهانپور بتاخر غور اندیشه خوض پیشه کم خردی فتح خان و خرد سانی نظام الملک را پیش نظر عاقبت نگر داشته از روی احتیاط هر دو را نظر بند نگاهداشت - و جمعی را به نگاهبانی بر گماشته بمقتضای پیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده همگی اینها را بلویاب امانت و اصحاب دیانت سپرد - چون درینولا امر عالی از روی عنایت تمام در باره خان دوران برین جمله زیور صدور یافت که سید مرتضی خان خلف صدر جهان را که از خانه زآدان معتمد درگاه است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبه مالوه که ضبط آن بعهده او قرار یافته برگردد - لاجرم حسب الحکم پنجاه هزار روپیه برسم مدد خرج تسلیم خان مذکور نموده و قلعه را بدر سپرده در عرض دو ماه داخل برهانپور شد *

از سوانح نمایان دولت ابد پابل که درین احیان از عسوفداشت راجه بهلول مرزبان ولایت نالنگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعه دیگلور

است که روزی عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدی مفتاح حارسان
 طلع^۱ مذکور مکرر مالشی بسزا یافته بودایی فرار شتافتند - و خود جان
 بدر برده مادر و دختر و زن نکاحی بولا را بایک زنجیر فیل به قید بهادران
 دادند - همه جهت فتح روزی روزگار هواخواهان شده ازین عالم حصارى
 بدست آمد - بیست و هفتم تیر عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر کنبو
 از بنگاله رسیده سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند - و سه زنجیر فیل
 از عنایت الله و دو زنجیر فیل از بهادر داخل فیل خانه شد *

هم درین روز سایر اسیران فرنگی هوگلی بندر که همگی از خورد و کلان
 اناث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند - و قاضی و میر عدل
 حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایشان را کلمتین طیبین تلقین نمودند - هر که
 به طیب خاطر و صدق نیت اسلام آورد انواع عواطف در باره او مبذول افتاده
 برآبته مقرر رسید - و از آنانکه بغیر فرط فسارت قلب و شقاوت جبلی ازلی
 ازین سعادت عظمی اختیار حرمی نصیبی نمودند نیز چند تن بیکی از
 امرای عظام سپردند - که همگنانرا در مضیق مطموره زندان محبوس داشته
 به تهدید قتل و تنگی حبس در باب قبول اسلام مکلف و مجبور سازند -
 اگر کسی را این سعادت روزی شود حقیقت بعرض رسانیده روزیانه برای
 او بگیرند - باوجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری بترین مراتب مترتب
 نشد و اکثری از تنگنای حبس به بنس المصیر سعیر شتافتند - و قلیلی
 این درجه والا و پایه جلیل دریافتند - و چون سایر اصنام و اوثان آن گروه
 نابکار که کار فرنگ بل رشک کارنامه مانی و نگار خانگه از رنگ بود بنظر
 انور در آمد - از آنچه صور انبیا علی نبینا و علیهم السلام بود
 حسب الامر اشرف در آب چون غرق کردند و باقی شکسته و غریق گردید *

بیست و پنجم امرداد مزاج و هاج آن فرازنده نضت و افروزنده تاج
از تاب عارضه تب و گرانی سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال برآموده
بود افروخته شد - و ازین رو عالی سراسیمه گشته سر رشته قرار و آرام
از دست دادند - و سوء المزاج شریف آن جان جهان کالبد جهانیان را
با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همگنان از فرط غم و وفور الم قلب
تهی کفند - و این مایه تلخ کامی میان طبایع و عافیت و دلها و آرام
شکر آب ناسازی انگیزنده کربد آن کشید که دیگر بیکدیگر نسازند - مجمل
درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کارزار کوتاه کرده جهت
دعای جاندرازی بندگان حضرت بادشاهی بدرگاه جناب الهی برداشتند - ا
بگرم الهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته
اطبای پای نضت به خلعت نهی گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد
سرافراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای
نامور برسم تصدق آورده بودند حسب الامر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت
ا در نسخه (ل) این سطور زاید رقم شده - و شفای عاجل و صحت کامل آنحضرت
از شفاکده عافیت الهی طلب نموده در باب مزید مهر و دولت جاویه آنحضرت برسم
استدعا بجا آوردند - و مقارن دعای دفع این بلا و کرب کربوبیان عالم بالا لب بآمین
کشوده ساکنان ملأ اعلی برای برآمدن برآمد این مطلب اجابت طلب آمدند -
و عالمی در دعای خیر که خیر عالمی را لازم بود - داد دعا گرایی و فائده خوبی و تمام
خدمات فرآنی و ده از در تقسام خیرات و تصدقات و انواع انفاق و ینار در آمدند -
و ازین رو نیز استشفای نموده حلقه استجابت بر در اجابت و باب قبول زدند - و عافیت
دهه مقرون فجاج شده از دفع سوء المزاج حضرت صاحبقران فانی که اصلاح گیتی در
ضمن آن مندرج است ارجاء عالم امکان باز و از حالت فساد تریب صلاح و سعاد
گردید - توابع طبایع و مقواعد و کائن که وهن و فقور بدان ولا یافته بود دیگر ثبات
و قری گرفت - چنانچه بعد از سه روز الخ *

یافت - و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیگم صاحب و سایر پوستاران محفل
سلطنت و مستدرات امرای عظام هر سییل صدقه در درون شبستان خلافت
فراهم آورده بودند بزبان بیوا بی روزگار مرحمت شده مهرم کاتور درهم
موجب راحت نسور جراحات فقر و فاقه گشت - و قرص کهربای زر در
مزاج دل خستگان حزمین مرض احتیاج خاصیت شربت دیفار بهم رسانیده
باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید -
درم شهرپور سیف خان صاحب صوبه اله آباد شرف ملازمت دریافتند هزار
مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید *

توجه والای بادشاهزاده نامدار شاه شجاع

حسب الامر اقدس ارفع اعلیٰ بسمت

جنوبی باهنگ تسخیر بلاد دکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و تملک این مالک رقاب
سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیرتیغ و نگیں مهر انور
در آمد - و از فتح دولت آباد که دارالملک و کرسی آن بقعه و شاه نشین
آن رقعہ است و هنر و فتور و سستی و قصور در ارکان قرار و استقرار دکن
افتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود - بنابر آن
قدرة دولت خواهان مهابت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام الملک
و بیجا پور مکرر در عرض عراض بدوگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشی
معروض داشت - که چون از لشکر کومکمی این صوبه بنابر کشیدن یساق های
شاق ترین نازگی و زردی عدو بندی و کشور کشائی - کما ینبغی متمشی
نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودی هرچه تمام تر افواج

بهر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی
 نیرو و تازه زور اند بسرداری یکی از شاهزاده‌های نامدار با سایر اسباب
 جهان کشائی باین صوبه ارسال یابند - لاجرم بندگان حضرت فیروزی بازرسی
 خلافت کبری دویمین رکن رکن سلطنت عظمی شاهزاده جوان بخت
شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهریور
 مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالخیر و الطفر دو گه‌زی سپری گشته
 آن برگزیده نظر عنایت را بمنصب ده هزاره ذات و پنجاهزار سوار از سرتو
 تارک کامگاری برافراختند - و از مرحمت علم و تقاره و طومان و طوغ
 و تشریف خلعت خاص با نادری تکه زمره و مروارید و شمشیر مرصع و گه‌پوش
 مرصع و دو اسپ خاصه یکی بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و رتبه که
 از زین شگون و راه حسن فال چنانچه مکرر نگارش پذیرفته کشور کشایان این
 اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوبی برای سواری می‌گزینند و فیلی
 خلگی با یراق سیمین و پوشش محمل زربفت و ماده فیلی دیگر و اعطای
 مبلغ شش لک روپیه برسم انعام سرمایه اعظام و اکرام بآن عظیم القدر کریم
 الذات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند - و بهنگام دستوری همت بر
 همراهی بدرقه تائید جناب آلهی گماشته دست بدعای استدعای فتح
 و نصرت آن بلند اختر از عطا کده فضل و افضل نامتناهی برداشتند *

از جمله امرای عظام و ارباب مناصب والا سید خانچه‌پهل و راجه
 جی سنگه و راجه بیتهداس کور و اله و پردی خان و خواص خان که درینولا
 خطاب دولتخانی یافته و رشید خان انصاری و مادهو سنگه هلهده و قزلباش
 خان و سید عالم و چندرمن بندیله و راجه ررز افزون و بهیم راتهور و راجه
 رامداس و اصالت خان و خلیل خان و یکه تاز خان و جمال الدین ولد قهر
 خان قزوینی و حبیب خان سور و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه

جهت چهارده هزار سوار از آنجمله هزار سوار آهنی و هزار تفتنگچی و پیاده بسیار و بندوقچی و کماندار با دو هزار سوار دیگر از تالیفان امرای حضور بملازمت شاهزاده مقرر گشتند - سید خانجهان^(۱) به عنایت خلعت و اسپ و فیل و راجه^(۲) چلی سنگه و اله و پردی خان و دولت خان و خلیل خان بمرحمت خلعت و اسپ و بعضی دیگر به عنایت اسپ و جمعی به سروپای تذهبا سرافرازی یافته - اصالت خان از اصل و اضافه بنایه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار رسیده از تقدیم خدمت بخششی گرمی لشکر ظفر اثر معزز گردید - و ده لک روپیه از خزانه عامره برای مدد خرج جزئیات دریاست عسکر مرید همراه داده یازده لک روپیه از خالصات صوبه مالوه برات دادند *

بیست و سوم ماه موافق چهارم ربیع الاول صادق خان که از سایر بندهای درگاه آسمان جاه بصدق ارادت امتیاز داشت و کرامت صفات را با خیرخواهی و نیک اندیشی عامه خالق الله جمع نموده بود باندک عارضه راه ارتحال پیش گرفت - بادشاه حق گذار نظر بر حقوق خدمت دیرین آن نوکین ارادت آئین و مقتضای ادای حق اخلاص خالص تازه جعفر خان خلف الصدق او را که مکرر در مقام امتحان و اختیار نقد حسن عقیدت او جوهر درست بر روی کار آورده بود - و زر جعفری ارادت صادق مادرزادش از خلص آزمون بی غش برآمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند - و سرمایه اعتبار ابدی و ماده انتظار سومی این سلسله مهیا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قیام قیامت بمراسم پریش باین روش تازک مباهات بر اقراشتند - که بادشاهزاده عظیم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را برای دادهی و خاطر جوانی او فرستادند که بعد از مراسم پریش او را با برادرانش بملازمت رساند - چون همگان بتازگی این سعادت عظمی یعنی انجمن حضور پر نور با کمال

اعظام و اعزاز دریافتند هر چهار برادر را به تزیین مراتب قدر و منزلت مقدارشان خلعت داده مفتخر و مباهی ساختند و از افزایش مراتب مقامات پانزده قدر و مقدار همتی بدین موجب افزایش دادند - جعفر خان بمنصب چهار هزاره در هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصد سوار و عبد الرحمن از اصل و اشراف بمنصب هفت صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اشراف بمنصب پانصد سوار *

بیست و پنجم شهریور مطابق درازدهم ربیع الاول معقل فرجاده میدان حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم برسم معبود هر ساله اقامت یافت - درین شب بزرگوار پادشاه دیندار از زری نهایت ادب بر اورنگ خلافت زوی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و برین سر نطق خاک انبورا روکش چرخ اخضر ساخته هفت طبقه زمین را پانزده کرسی سپهر ششمین دادند - نخست در آن معقل خاص خوان اطعم عام کنیده انواع اطعمه و اشربه و حلویات و تنقلات و فواکه خشک و تر تزیین چیده شد - و بعد از برخاستن خوان فوال روایح تمام بشووات طایفه و نفعات انواع خوشبوها از همه سو برخاست - و تمام آن لیلای قدر به تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل و دانش و اصحاب علاج و تقوی را خلعت فجی و ثمال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روپیه بر جمیع ارباب عمایم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند *

درینولا کمال دینداری و حق پرستی حضرت پادشاه که همواره بر سر انظار معالم شرع متین و اعاد اعلام سنت حضرت خاتم النبیین اند ظهور و بروز تمام نمود - چنانچه بنازگی باعث تحریص و تزیین آن حضرت در اجرای احکام و حدود شریعت محمدی علی شریعها الصلوة و السلام شده

دیگر باره فرمان‌دهی جهان مطاع در باب تفتیش اوامر و نواهی ملت حضرت رسالت پناهی به حکام و صوبه داران سایر ممالک محروسه بتاکید تمام و مبداهه بسیار خصوص در باره سیاست شرعی ارسال داشتند - و در ماده عدم احداث بیوت اعظام و منع و نهی کفره و از مرصت بتکدهای مشرف بر انهدام و شرب خمر و سایر مستورات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشرار از عمانعت و تعرض احوال هندوی که اراده مسلمانان داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اصوات به نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه تلاصت^۱ [بر سر سوختن] ایشان و منع آن ملاعین از سر ایذاء اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمردان اسپر سپاهیان شده باشند تاکید را بموجب احتیاط رسانیدند - راجه بمختار پسر راجه واج سکنه که براه نمایی سعادت اسلام آورد، بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سر افراز گردید *

^۲ [هشتم] ۳ ماه مذکور اسلام خان که بعد از تغیر صوبه داری گجرات در عرض راه حسب الامر عالی از کوچین به برهانپور شتافته بود از دریافت ملازمت اسعد سعادت اندرخته هزار روپیه و هزار مهر برسم قدر و موازی یک لک روپیه را جواهر مرصع آلات از نقایس و نوادر گجرات بر سبیل پیشکش گذرانید - و نظام انسلک و فتح خان که خانخانان نظربند مصحوب خان مذکور بدو راه را از فرستاده بود در همین روز سعادت اندرز ملازمت گشتند - نظام المسک حسب الامر عالی حواله سید خانجهان شد که در قلعه گوالیار با بنی از خویشان او که پیشتر در فتح احمد نگر بدست آمده بود یکجا نگاهدارد - و فتح خان را با وجود بد عهدی و شرارت

سروشست و فساد نیت قبل منصب ندانسته مبلغ در لک روپیه بطریق
سالیانه مقرر نمودند و فیل نیز مرحمت شد *

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه
هجری فرخنده محفل جشن روز مبارک قمری سال چهل و چهارم از عمر
بیشتر خدیو روزگار بآئین هر ساله آذین و تزئین یافت و سایر رسوم و آداب
آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید - چون قواز داد خاطر اشرف آن
دیوان که بزرگه که سرداری سپاه ظفر دستگاه در یسافی از مهمات دولت بینی
از نامدارانهای والا قدر تعویض رود منصب والا بتمام نامی آن و آن گهر
تجویز افتد - و در همین ایام چند آنچه سابق فکر یافت شاهزاده شاه شجاع
هنگام روزش دکن مرتبه منصب عالی یافته بودند بظاہرین طریق اولی
تعیین منصب مبین شاهزاده لزوم عقلی داشت - تجریم درین روز مبارک
تارک شایستگی آن والا گهر بمنصب درازده هزاری ذات و شش هزار سوار
و مرحمت خاص اوقاب گیر سر بلندی یافته دقایق مندار آن نامدار
از نهایت علم و فکاره و طومار و طوغ و دستوری نصب بزرگه سرخ
در سفرها به علو درجات افتدار اختصاص پذیرفت - عمده الدوله اسلام خان
بخدمت میر بخشش گری از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت
سرافرازی یافت - و بذابرحسن اتفاق عدد حرور بخشش ممالک با تاریخ
استعداد آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمی موافق آمد -
خان درازان به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و فیل و سعادت
تعیین در فرج پادشاهزاده عالم شاه شجاع مختص گشته مرخص شد -
شمس الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدی ذات و سوار و حیات خان
داروغه آبدار خانه به سرکردگی خدمتگاران و منصب هشتصدی ذات
و دو صد سوار و بانگی بیگ قلماق از زمره غلامان صاحب اعتماد بمنصب

هفتصدی پانصد سوار و مکرمت خان بخدومت فوجداری اکبر آباد ر منصب
دو هزار سوار و فاضلی سعید سعید از تغییر او بخدومت دیوانی بیونات
و منصب هزار سوار و سعید سعید سعید برادر اسلام خان از تغییر
او بخدومت داروغگی دایر و تصحیح سه هزار و سرباز گردیدند *

درین سال به تجویز صفتجمان دیگر باره خلا و نفی که هم درین آنحضرت
شده بود بر او باب استحقاق قسمت فرمودند و بخامین تصدق
که دایم و رابع انواع بلایات است چنانچه اخبار مندر باد و تصدیق آن
می نمید در ده سال ممالک مکرری پیرامین و چون اقدس بکشتند -
درین وقت برسوم سنکه فیروزه راجه راج سنکه که بدلاست در دست از تبه خلافت
و عوائد انحراف جسته به شاه راه مسکنیم بحق توانیده بود منظور نظر انور
شده به سعادت سعد نامور گشتند و بمیجاست خلعت خاندان و هزار روپیه
انعام اکرام یافت *

پنجم ماه مذکور صاحبدار خان که سابقا کیفیت نیکو خدمتی او گذارنش
یافت از دکن سعادت گرامی گشته بسرب ملازمت اشرف رسیده مستعمل
انواع عوطف گشته بمنصب چهار هزار سوار و دو هزار سوار و بیایست
خلعت و گپیوه مربع و اسب و نوال یافت به نهایت مراتب مدعا رسید -
و ضم انعام بیست هزار روپیه نقد با این مراتب جبر کسور و تلافی قدری
که باحوال او راه یافت بود نمود و با رابع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار
موتیر از صوبه بهار جاگیر یافت - دوازدهم ماه خیرات خان ایلچی
خطاب الملک که در نخستین سال جلوس همایون خاں بایران شتافته بود اکنون
معاودت نموده آهنگ گلگنده داشت از سعادت اندوزی زمین بوس درگاه
والا بگام خاطر فیروزی یافت سه رأس اسب عراقی با چند استر برومی
و شتر بختی و انواع فلایس اقمشه ایران برسم پیشکش کشید *

بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم بحسب سال مذکور خجسته
 آنچه من وزن مبارک شمسی سال چهل و سه از سر بانفذه بآئین فرخنده
 آراستگی یافت . و جمیع مراسم معهوده و آداب مشرفه این روز از
 داد و دهش بظهور رسید . تا صبح اولی خان از اصل و اتمامه بمنصب
 شمس هزاری داشت و سوار بر سوارخانه برافراخت . از بدایع امور سربده
 که درین روز تفریح آن روزی داده بانسب حیرت فضا کباب شد ایفکه
 منسوب خان دکنی اسپه معلم بازنده پیشکش نمود . که از کمال مالیه
 بی اعتبار با بنفذه فیلی که مسرت نبود با جاوه فیلی که سوار کابل باشد
 در بر روی بند . و دستها بر پیداشکی و کلاه فیل اسوار نمودند . خطوه و سر
 لو را ندندان می گرفت . چون فیل برود از خود نیز میکند تا روح بسوی
 هم نهد آورده بر گرداگرد فیل فرزین وار خاله خاله بخت و خیر
 در جیب آمد . و حریرخانه منجمد غفلت خصم و مقتدر مومنت خود بوده
 فرزین بند فیل می پرداخت . تا که رفته رفته خود را در حیرت خود پیش
 رسانیده ندان بر کفل و سایر اعضای او بند می در . و چندان شگرفی
 و برانحبابی بظهور می آورد که فیل را بی دست و پا کرده در حرمه
 میدان فیل بند مانت حیرت می ساخت .

بازدهم بهمن منزل مهین شاهزاده داراشکوه که در بقعه حضرت راهب
 متعال آن سعادت مند جاوید را از گردن سلطنت پرریز مرحوم پید فرخنده
 لقا کرامت فرموده نوید سعادت قدم و برکت قدم داده بود از فیض ورون
 حضرت ظل سبحانی مورد انواع میامن آسمانی و برکات جاودانی گردید .
 بادشاهزاده خردور سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام بود بجا آورده دو
 نقوش پنجه با چمدن مرصع به بمین الدوله و خلعتهای فاخره بهمه بندها
 عطا کرد .

انتصاب پذیرفتن آیات ظفر آیات

موکب منصور به صوب پنجاب

چون خطه خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعه ایست از بقاع مبارکه ارض و لهذا بفکر کمال دریافت قسمت سعادت از عهد پاستان باز پیوسته پای تخت سلاطین عظام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دار السلطنت خداوندان این دولت گدازه عظمی شده - چون مدتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب منصور این عزیز کرده آهی مفتخر و مباهی نه گشته ازین حرکت سامی بی نصیب بود - درین وقت که مدت محرومی ناگه رسید دولت سعادت پذیرا در آمد این معنی محسوس اراده آن حضرت آمده آنهنگام نهضت بدان سمت بر قصد افامت و اندیشه درنگ قرار گرفت - معینا برخی از سعادت نصیب‌های بقعه کامل نصاب کسمیر دایم بر مویده تمشیت آن مشیت و موکب رسوخ آن نیت گشته جزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - لاجرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عظمت بهر شعبان سال مذکور طلوع افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب و صوب لاهور متوجه شد - و در موضع گهات سامی که نزدیک دارالخلافه واقع است بجهت مصلحت تهیه مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازمندگان که ستوده آیین‌های این سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده - و از آنجا همان عالم را که در فن میرشکاری و نگهداشت جمیع جوارح طیور و پرانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد بسعادت همراهی رکاب ظفر انتصاب مفتخر و مباهی ساختند که تفریح میدگانه پالم نموده از دهلی باز گردانند -

و همدردین روز خان مسافر الیه بانعام هزار و بانصد اشرفی و حاکم خان را
بمرحمت چهار صد اشرفی و شایر خان نرین را بعد از آن ده هزار روپیه اکرام
بخشیدند - هژدهم ماه از اینجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت
جمعی از سپاهیان شکوه مند را بجهت نگاهداری رعایت تعیین فرمودند
تا از عبور لشکر بهمانجا که بهنگام قلت عرض آن بیش از یک گروه می ماند
ضرب کلبی به زیورستان نرسد - و با این همه مردم متدین را منصفی بر آورد
پادشاهی زراعت مقرر فرمودند که از روی حق و راه حساب بی حساب
و میل جبر کسر و نطفی نقصان مالی ایشان از خزانة مأموره نمایند *

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهار دهم شهر شعبان در قصده
منرا که از قدیم الدهر پرستش گاه معتبر هژدوران است مقیم فرمودند -
چون در پیشه برابر مهین بر آن سوی رودبار چند شیر تفهه اند گوزن آهن
مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشی رعیت حوالی و حواشی
می رسانیدند - بنابر دایع ضرر زیورستان بیدنگ آشنگ صید آن زبردست
دستی چند نموده فیل سوار دو قلاده شیر نفاوز و دو دیگر ماده را که در
تفوسندی ازینها زیاد بودند صید فرموده و یک شیر بچه زده گرفته معالجات
فرمودند - و شب این روز برکت افروز که ایلة البرات بود باوجود عدم
نهیء سامان طرازان کارخانجات سلطنت بنابر امر گیتی مطاع سردر کفار
رودبار چون و کشتیهایی میان آب را چراغان کردند که مانند آن در نظایر این
روز بی نظیر در فطر نیامده بود - در منزل چهارم باز در عین گرمگان روز دو
شیر قوی هیکل را به تغذگ خاصه صید نمودند - یکی بوزن هفت من
و ده سیر و دیگر که ماده بود به پنج من رسید *

چهارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبه دهلی در یک منزل شهر
از کمال بلند اقبال بسعادت تقبیل حلقه هلالی رکاب مبارک آن سرور که

تاریخ بزرگ کردن کوشن ههست کشور است رسید - و ازین رو سرحدت سرافرازان
 گدایی از اسدال و افران خود شده بویین سر فریق افتخار به فلک قمر رسانید -
 و روز دیگر سلیم گداه که بر کنار رودی چون واقع است از نزول اقدس آن
 حضرت روکش مدینه الاسلام بغداد گشت - و آب دوش کند از زهاب
 چشمه سار کوثر تسلیم است داشت شهاب آبروی نوات و نیل گردیده
 آتش رشک در دل بجای بغداد بل در جان عین الحیات و سلسبیل
 آمدند - این موضع در اصل بنا نهاد سلیم خان پسر شیر خان افغانست
 که بعد از اساس آنگندن چیز دیوار آن بنا بر عدم مساعدت روزگار فرصت
 عمارت نیافته ناتمام مانده بود - حضرت جذبت مکانی را فرست این
 مکان جنت نمان دل نشین افتاده آفر عمارت و مرمیت فرمودند -
 و نشیمن های خوش و صدفهای داکش بنا نهاده در هر آمد و شد
 دارالملک دهلی آنچه اقامت می نمودند - محضاً حضرت سلیمان مقامی
 در روز دوم اقامت سلیم گداه که هفتم ماه بود همعنان فتح و غفر سوار
 شده بحسب زیارت روزگ حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه شتافتند -
 و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام و ادای وظایف
 زیارت آن حظیره خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرک است این کشور
 است اقامت خدام و مجاوران و امثال آن بجا آورده متوجه زیارت
 مرتد مقدس قدوة السالکین و برهان العارفين سلطان المشايخ شیخ نظام
 الدین اولیاء شدند - و از روی عقیدت تمام بر سبیل استفاضه انواع میاهن
 و برکات افروخته به پرنو قرات فاتحه فایحه مشاغل انوار مزید روح
 و راحت در آن خاک پاک بر افروختند - و مبلغ پنجاه هزار روپیه از سرکار
 خاصه شریفه سوی آنچه شاهزادهای والا قدر گذرانیده بودند به حسب
 امر اعلیٰ معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق دارالملک دهلی رسانیدند •

هشتم ماه بجانب پالم ریه گرامی شده عمارت عالی که در آن مقام
اساس نهاده آنحضرت است از فزول اشرفیه سمو مکانت سپهر اطللس
یافتند - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و صید نشاط برداختند -
درین پالم عبیدی خوب و شکاری عجیب افتاد اندک که در بیج آن صورت
فرح آمیز رنگ از خاطر ارباب صید زدود - و صورت معدی مدکور آنکه چون
حضرت کشور کبیر اقلیم شکار درین نخچیرستان مکره نشاط شدند قضا را
در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خانگی که بطاص بان موسوم
است چهل آهوسیده شکار شد - چون این قسم عید بدیع از شیخ عبیدی
که عمر به نخچیر افتنی صرف کرده باشد چه جای پادشاهان نظیم ایشان
منقول نیست - و موجب افراط نشاط و بهشت و نور انبساط طبع اودس شد -
چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که این دست عبیدی نباید
از مجداء آمرزش هیچ پادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که در یکروز
دست خود از یک تفنگ چهل آهوزده باندند - طالبی کلیم از شعرای
سوا آمد پای تخت بن بیاهی به نظم آورده بعرض رسانید * زبانی *

چون شاهچراغ پالم پادشاه کشور کبیر افتاد نصیحتگاه پالم نخچیر
برزی به تفنگ خاص پالم چهل آهوزده افتاد که تفنگ یک صید دم تیر
درینولا بعرض مقدس رسید که بدحسن سعید ظفرخان ابدان والی دست
اطاعت پذیر شده روی زر از سکه مبارک نام ذمی و سر و منبر را از خطبه
القاب سامی منور نموده - و نه اشرفی مسکوک به سکه مبارک که بر سیال
نمودار با پیشش بسیار از ذهابس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه بظفر
مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سرزمین برگنه انباله که
در عهد پادشاهزادگی داخل محال جاگیر خدیو هشت کشور بوده پیوسته
پرتو توجه به حمایت و تزیین آن محال قابل می گماشتند - درینولا بعد از

P. B. I. 46

(۹۲۹) P T. 2

سخت مدید فروخ پذیر پرتو سکه را دست ظفرهاله شد - و گل زمین باغی
فردوس آئین که طرح افکنده عهد سعادت مهی بادشاهزادگی بود از پرتو
نزول سعادت مفرور و برکت قدم فرخنده مقدم همایون داغ رشک بر دل
سراسنار ارم گداشت - و چون آن مکان فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک
به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود همایونی لایق شان پرستاران آن قره
خور زمین و رابعه بذات سپهر برین گذاشت - بنابر آن متصدیان سعادت آن
پرگنده باساس نهادن نشیمن های دل نشین فرمان پذیر گشتند *

بیست و نهم فصد سوهند که از جنمه بخش است مضرب سرادق
اقبال شد - و عجمه باغ حافظ بخنده که در عهد حضرت عرش اشدنی طرح
پذیرفته رفته رفته از نزدیک و برمت جنت مکانی شاهد قابلیت آن
بسرحد نهایت خوبی و سرنوبی گزیده بود - و درختانش رشک طوبی
شده سدره است به صفتهای سوزنده کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس
غیرت انزای فلک اطلس گشت - و نشیمن های دلکش آن باغ که بغایت
دلنشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک بر صلی سعادت
کاخ اخضر گردیده زدکش این ابدوسی ظلم مقرنس آمد - چون وقت
قدوم موکب نوزد گیتی افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکیه
با در السلطنت لشور جایی دیگر که درخور نوزدین انجمن جشن نوزد
باشد یافت نمی شد - بنابر آن بزم آرایان انجمن سوز و سرور و پیرایه بندان
مخالف عیش و عشرت با اتفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت
بآیین بندگی این بزم دایم بر اشراف نائی که متصل بیخ طرح افکنده
حضرت جنت مکانی بود مامور شدند *

[جلد اول تمام شد]

133

P. B. I. 46
P. T. 2

Sl. No. 030549



BIBLIOTHECA INDICA:

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

**PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.**

NEW SERIES, Nos. 1331, 1395, 1421, 1433, and 1451.

'AMAL-I-SĀLIH

OR

SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF

MUHAMMAD SĀLIH KAMBO.

(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN)

P. B. I.
46



**EDITED BY
GHULAM YAZDANI.**

*Director of the Archaeological Department in H.E.H. the Nizam's Dominions and
Epigraphist to the Government of India for Persian and
Arabic Inscriptions.*

VOLUME I.

CALCUTTA:

**PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.**

1923.



